

دینیا

نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

سال هفتم ، شماره ۴

دُنیا

در این شماره :

صفحه

۳	چرا مبارزه در راه استقرار آزاد بهای دموکراتیک عده ترین وظیفه کنونی است؟
۱۸	بدون یک سیاست واقعا انقلابی تحقق انقلاب غیر ممکن است
۴۲	حزب توده ایران و مسئله اصولیت در دفاع از مهمین سیاسی
۵۸	در باره ساختمان سوسیالیسم در یوگوسلاوی
۶۶	در باره وضع آموزش در ایران
۸۵	جمهوری متحده عرب در راه تکامل غیر سرمایه داری
۹۶	نظری بوضع چین
۱۰۱	قیام خراسان و درسهای آن
۱۱۹	شماره ای در باره جنبشهای اجتماعی و انقلابی در ایران
۱۲۶	افراسیاب و مرگ

نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران
هر سه ماه یکبار تحت نظر هیئت تحریریه منتشر میشود

دوره دوم

سال هفتم

شماره چهارم

زمستان سال ۱۳۴۵

نویسندگان «دنیا» بمناسبت روز چهارده
بهمن، روز شهادت دکتر تقی ارانی، رهبر
زحمتکشان ایران، روز همه شهیدان جنبش
توده ای، بخاطره تابناک این رزمندگان راه
آزادی درود میفرستند و برای هم‌زمان
شهیدان راه آزادی استواری و کامیابی در
پیکار مقدس را آرزومندند.

چرا مبارزه در راه استقرار آزادیهای دموکراتیک عمده ترین وظیفه کنونی است؟

I- درباره استراتژی و تاکتیک و خط مشی حزب

چنانکه در ترزهای بهر وی کمیته مرکزی و یکرشته اسناد دیگر حزبی تصریح شده است اکنون کشور ما در مرحله ملی و دموکراتیک انقلاب اجتماعی قرار دارد و با عبارت دیگر هدف تحول انقلابی کشور ما در مرحله کنونی عبارتست از انتقال قدرت حاکمه از دست طبقات و قشرهای ارتجاعی (سرمایه داران وابسته با مریالیسم - ملاکان و قشرفوقانی و منصب داران لشگری و کشوری) بدست طبقات و قشرهای ملی و دموکراتیک (کارگران - دهقانان - سایر زحمتکشان شهری - قشر مهمی از روشنفکران و کارمندان ادارات و مؤسسات صنعتی، کشاورزان و بازرگانی - خرد و بزرگوازی و سرمایه داری ملی) .

از این حکم مستقیماً سه نتیجه مهم متفرع میگردد : نخست آنکه هدف این مرحله از انقلاب ایجاد حکومت ملی و دموکراتیک است نه استقرار نظام سوسیالیستی. ثانیاً ایجاد این حکومت هدف استراتژیک و دورنمای نهضت انقلابی جامعه ما در مرحله کنونی انقلاب تشکیل میدهد و بنابراین نباید با وسائلی که برای نیل بآن بکار میرود یعنی با هدفها و شعارهای تاکتیکی مشتبه شود. سوم با وجود اختلاف در منافع و خواستههای طبقاتی، کلیه نیروهای مہمن پرست و آزاد یخواه کشور ما در این مرحله از تکامل نهضت انقلابی ایران دارای هدف سیاسی مشترکند و بنابراین میتوانند بر پایه برنامه واحد، خط مشی و عمل انقلابی واحد بایکدیگر متحد شده متفقاً در راه انجام انقلاب ملی و دموکراتیک بکوشند.

بدیهی است هدف غائی حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر کشور ما عبارت از استقرار نظام سوسیالیستی است ولی در مرحله کنونی انقلاب ایران که هنوز تضاد با امپریالیسم و بقایای فئودالیسم حل نشده است پیش کشیدن شعار سوسیالیستی بمنزله سوزاندن مراحل انقلاب اجتماعی و پیش تاختن در عرصه ایست که از محیط واقعیت جامعه کنونی ایران خارج است. در واقع انقلاب سوسیالیستی هنگامی میتواند بد رستی بمشابه شعار استراتژیک حزب و نهضت انقلابی مردم ایران تلقی شود که وظایف مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک یا تماماً و یا بطور عمده حل شده باشد و یا محمل های مادی و ذهنی برای گذار بمرحله عالی تر انقلاب در جامعه ما فراهم گردیده باشند. باید توجه داشت که مقصود از ذکر این مراحل کشیدن مرز غیر قابل عبوری بین دو انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی و انکار اصل مهم مارکسیستی - لنینیستی در اثر بامکان تبدیل انقلابات دموکراتیک بانقلابات سوسیالیستی نیست.

تئوری لنینی انقلاب میاموزد که در دوران تسلط امپریالیسم، انقلاب دموکراتیک بحکم گذشته تنها حاصلت ضد فئودالیست است بلکه علیه سرمایه داری انحصاری خارجی و داخلی نیز هست یا عبارت دیگر انقلاب دموکراتیک ناگزیر است با همان دشمنی بمبارزه برخیزد که در هم شکستن آن وظیفه انقلاب کارگری و سوسیالیستی

بنابراین در صورتیکه طبقه کارگر کشورهای عقب مانده موفق شود سرکردگی انقلاب دموکراتیک را بدست آورد و آنرا صحیحاً رهبری کرده بکک سایر نیروهای خلق بانجام رساند آنگاه تبدیل فوری پاک مدت ایسن انقلاب بانقلاب سوسیالیستی امکان پذیر خواهد بود . بعبارت دیگر در شرایط جهان معاصر کاملاً ممکن است مبارزه در راه انجام وظایف انقلاب دموکراتیک موجب آن گردد که دوانقلاب متوالی مشخص (یکی دموکراتیک و دیگری سوسیالیستی) ضرورت پیدا کنند بلکه انجام این دنوع وظیفه بصورت مراحل از پروسه انقلابی واحد درآیند . نمونه انقلاباتی که پس از جنگ دوم جهانی در عده ای از کشورهای شرقی آسیا و اروپا بسو قوع پیوسته است صحت این تئوری لنینی انقلاب را بنحو بارزی به ثبوت میرساند .

با این مقدمه واضح میشود که تصریح مرحله کنونی انقلاب ایران و ذکر این نکته که شعار استقرار نظام سوسیالیستی در کشور ما هنوز مطرح نیست نمیتواند بمعنای آن باشد که حتماً باید دوانقلاب مشخص و متفاوت اجتماعی متوالی در کشور ما بوقوع پیوند و یا اینکه در صورت فراهم بودن محل های عینی و ذهنی انقلاب سوسیالیستی نمیتوان استقرار نظام سوسیالیستی را بمشابه هدف استراتژیک مطرح ساخت ، بلکه فقط بدان معنی است که شرایط کنونی ایران و واقعیت اوضاع جامعه ماناگر نیز جنبش انقلابی مردم کشور ما در مرحله ای قرار میدهد که باید برای رسیدن بهد فهای آن مبارزه کنند . ولی چگونگی این انقلاب و تحول بعدی آن بسته به نقشی است که طبقه کارگر در سرکردگی آن ایفا خواهد نمود .

بهین سبب است که در ترزهای بپوری کمیته مرکزی بمناسبت بیست و پنجمین سال تأسیس حزب توده ایران در این مورد چنین تصریح شده است :

" در صورت تأمین سرکردگی طبقه کارگر دولتی که از این مرحله انقلاب ناشی میشود بر حسب ماهیت خود دیکتاتوری پرولتاریاست و از جهت شکل خود جمهوری دموکراتیک توده ای . این دولت قادر است با اتحاد باکلیه نیروهای دموکراتیک انقلاب را تا مرحله بعدی آن یعنی تا مرحله انقلاب سوسیالیستی اوج دهد . در صورتیکه بعلمی و طغیر عم مساعی حزب طبقه کارگر سرکردگی این طبقه در انقلاب دموکراتیک ملی تا مین نگردد د دولتی که از این مرحله ناشی میشود در بهترین حالات خود از جهت ماهیت ائتلاف کلیه نیروهای ملی و دموکراتیک و از جهت شکل یک دولت دموکراسی ملی است . تردیدی نیست که درجه دموکراسیسم و شکل این دولت بعوامل مختلف مانند درجه نفوذ طبقه کارگر در انقلاب ، پیگیری نیروهای ملی و دموکراتیک ، نقش خرده بورژوازی در انقلاب ، شرایط داخلی و خارجی و غیره بستگی دارد ."

ولی برای اینکه انقلاب سرگیرد و قدرت حاکمه از طبقات و قشرهای ارتجاعی بطبقات و قشرهای میهن پرست و دموکراتیک انتقال یابد تنها تعیین مرحله انقلاب و وقوف بهد فهای آن کافی نیست . برای رسیدن بههدف تنها آگاهی بآن و داشتن تصور دقیق ذهنی از آن کافی نیست . پس از انعکاس واقعیت در ذهن و نتیجه گیری از آن (که لازمه و مقدمه هر عمل عقلائی است) باید نقشه دقیق عمل را طرح کرد و همچنین عوامل و اسبابی که مارا به هدف نزدیک میکنند و مویجات نیل بآنرا فراهم میسازند آماده ساخت . همچنانکه هیچ هنرمند یا صنعتگری بصرف داشتن تصور دقیق از هدف خویش و بدون نقشه منظم فعالیت و فراهم آوردن کار افزار و وسائل لازم نمیتواند فقط با اندیشه و پند ار خود چیزی بیافریند ، بهمانطور هیچ حزب ، هیچ جنبش انقلابی قادر نیست بصرف داشتن دورنمای روشن بردشمن اجتماعی غلبه کند و حکومت ارا براندازد . حتی طرح صحیح نقشه استراتژیک یعنی نقشه ای که بطور کلی ضربه قطعی بردشمن رادرجهتی سازمان میدهد که بسریعترین وجهی بتواند حد اکثر نتیجه را بدست آورد یا بعبارت دیگر نقشه ای که خصلت عملیات انقلابی و سرنوشت پیکار را برای تمام مرحله انقلاب پیش بینی میکند ، با اینکه گام مهمی به پیش است ، بخودی خود نمیتواند پیروزی و انجام انقلاب را تأمین نماید . پس دانستن اینکه انقلاب در چه مرحله ایست ، دشمن اصلی کیست و ضربه اصلی باید متوجه کدام طبقات باشد و حتی پیش بینی اینکه اتخاذ کدام راه انقلابی زودتر مارا بهد ف میرساند

در عین ضرورت قطعی تشخیص آن) هنوز دردی راد جهت وقوع انقلاب و رسیدن بمنظور دوانمیکند.
درواقع انقلاب که عبارت از قیام توده های عظیم مردم بمنظور تغییر نظام اجتماعی موجود است از قهرمانی این یا آن فرد معین، این گروه یا آن حزب سیاسی مشخص ناشی نمیشود.

انقلاب ملت‌ها و طبقات اجتماعی یک کشور زائیده شرایط عینی حیات اجتماعی است. این شرایط و اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی هستند که تدریجاً در توده ها تا میسر می‌کنند و آنگاه که بنقطه مشخصی رسیدند مردم را با اقدام قطعی می‌انگیزند. لنینیسم ضابطه های مشخصی در باره تشخیص اینکه آیا شرایط عینی برای قیام توده ها بمنظور گرفتن قدرت مساعد است یا نه یا عبارت دیگر در باره آنچه در اصطلاح سیاسی وضع انقلابی نامیده میشود، بدست میدهد. مهمترین علائم تشخیص وضع انقلابی که بارها در مطبوعات حزبی بیان شده اند بطور فشرده عبارتند از: بحران سیاسی طبقات حاکمه بنحویکه آنها را یگامکان ادامه حکومت بصورت گذشته را نداشتند باشند، تشدید تیره روزی و بدبختی طبقات و قشرهای مردم بنحویکه دیگر نخواهند ماندند سابق زندگی کنند، شدت یافتن فعالیت توده های مردم، همان توده هاییکه دردوران آرامش نسبی جور و ستم طبقات حاکمه استثمارگر را صبورانه تحمل می‌شدند و اکنون در نتیجه ورشکست سیاست طبقات حاکمه و بحران عمومی سیاسی بمبارزه و عمل کشانده شده اند. ولی همان‌طور که لنین تصریح کرده است انقلاب نتیجه هر وضع انقلابی نیست. در واقع هیچ حکومتی هر قدر در میان بحران و ورشکستگی دست و پا زند بخودی خود از قدرت دست نیکشد و نیافتد. بنابراین تا عامل ذهنی یعنی اراده، توانائی و لیاقت طبقه یا طبقات انقلابی برای سازمان دادن اقدام قطعی و جازم در سرنگون ساختن رژیم موجود، بحواصل عینی ضمیمه نشود، وجود وضع انقلابی بخودی خود برای تحقق انقلاب کافی نیست. در تاریخ معاصر کشورمان نمونه های متعددی از این حالت را میتوان یافت. در شهریورماه ۱۳۲۰ هنگامیکه دیکتاتوری رضاشاه در نتیجه حوادث خارجی فرو ریخت و بحران عمومی سیاسی سرتاسر طبقات حاکمه رافراگرفت، سازمان ارتش و شهرمانی در حال هزیمت و پراکندگی و دولت در وضع آشفته و از هم گسیخته ای بود و عدم رضایت و تنفر مردم از حکومت دیکتاتوری به بالاترین حد خود رسیده بود، هیچ حزب و سازمان سیاسی ای وجود نداشت که بتواند نیروهای مردم را بسیج کرده و انقلاب را سازمان دهد. به همین سبب طبقات حاکمه توفیق یافتند تدریجاً قدرت خود را مستقر نموده و زمام امور کشور را از نو بدست گیرند. حوادث ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ نیز نمونه دیگری از این حالت را بدست میدهد. این بار با اینکه حزب توده ایران و سازمانهای دیگر سیاسی وجود داشتند و حتی دولت نیز در دست نمایندگان بورژوازی ملی و خسرده بورژوازی بود، در نتیجه عدم قاطعیت و عدم تحرك و عدم اتحاد نیروها و سازمانهای ملی و موکراتیک، شور و آمادگی انقلابی مردم که حاضر برای هرگونه فدکاری بودند مورد استفاده قرار نگرفت و در نتیجه کودتای ارتجاعی تقریباً بدست خالی موفقیت یافت.

در اینجاست که مسئولیت مهمی متوجه حزب طبقه کارگر و سایر سازمانهای سیاسی طبقات و قشرهای انقلابی میشود. در عین اینکه باید اوضاع سیاسی و اجتماعی را دقیقاً مورد مطالعه قرار داد و فرصتهای مساعد را از دست نداد، احزاب انقلابی هیچگاه نباید فقط بانکا نیروی خود عمل کنند و احساسات و تصمیمات خود را جانشین احساسات و تمایلات توده های مردم نمایند. لنین در این مورد بطور صریح احزاب طبقه کارگر را مخاطب قرار داده میگوید:

"تنها با پیشاهنگ (پیشاهنگ طبقه کارگر یعنی حزب) نمیتوان غلبه کرد. تا هنگامیکه تمام طبقه، تا موقعیکه توده های عظیم مردم راه پشتیبانی مستقیم از پیشاهنگ را پیش نکرده اند یا لااقل روش بیطرفی موافق ندارند که امکان پشتیبانی آنها را از خصم کاملاً منتفی سازد، تنها پیشاهنگ را بعد از رزم قطعی راندن نه فقط کار نابخردانه است بلکه خیانت است. لذا برای اینکه واقعا طبقه در مجموع خود، توده های عظیم زحمتکش و ستم دیده سرمایه بانجا برسند که چنین موضعی اختیار کنند، تنها تبلیغات و آرتیسایون کافی نیست. برای حصول این نتیجه تجربه سیاسی خاص خود این توده ها لازم است. اینست قانون اساسی کلیه انقلابات بزرگ..."

بنابعد مات فوق روشن است که سازمانهای انقلابی کشور ماد صورتیکه قبل از فرارسیدن و آماده شدن وضع انقلابی هد فهی غائی نهضت را بجای وظایف مبرم سیاسی قرار دهند و بخواهند تمایلات احساسی خویش را جانشین واقعیت اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران و تناسب واقعی نیروها نمایند فقط بانکه پیشاهنگان نهضت بمدین مبارزه قطعی روند نه تنها باشکست مسلم روبرو خواهند شد بلکه با چنین اقدامات نسنجیده و چپ روانه زیانهای سنگین بتعام جنبش انقلابی مردم ایران وارد خواهند ساخت.

ولی تا هنگامیکه شرایط عینی و ذهنی انقلاب آماده نشده است نمیتوان دست روی دست گذاشت و باستانداینکه موقع طرح شعار استراتژیک نرسیده است از هر عملی سر باز زد. در هر مرحله انقلاب از ابتدا تا انجام آن بر حسب شرایط اجتماعی و سیاسی دوره هائی از اعتلا و فروکش نهضت پیش میآید و سازمان انقلابی باید بتواند با تطویل عمیق اوضاع اجتماعی از اوضاع در هر کدام از این دوره ها به تناسب شدت و ضعف جنبش هد فهی آن دوره و راهشائی که نهضت توده های مردم را تقویت میکند و آنها را بسوی انقلاب میکشاند و نیز شعارهای مبرم مبارزه را بیابد یعنی شعارهائی که بتوانند نهضت را در این صحنه یا آن صحنه مبارزه پیروز سازند و دشمن را در این مورد یاد مورد دیگر بعقب نشینین واد آرند. این قبیل شعارها جنبه تاکتیکی دارند یعنی هدف آنها پیروزی در مجموعه پیکار انقلابی نیست بلکه مقصود آنها کامیاب ساختن نهضت در نبرد مشخص و معینی در جهت شعار استراتژیک است. بنابراین تاکتیک انقلابی جزئی از استراتژی انقلاب و تابع آنست و برخلاف استراتژی با مجموعه پیکار انقلابی سروکارند ارد بلکه سروکارش با دوره یادوره های مشخصی از رزمها و نبردهاست و بهمین سبب برخلاف هدف و شعارهای استراتژیک ثابت نیست و نسبت بتغییراتی که در اوضاع سیاسی پیش میآید تخیرپذیر است. مهمترین وظیفه تاکتیک عبارتست از تعیین آن طرق و وسائل، آن اشکال و وسائط مبارزه ای که بیش از همه در لحظه معین باوضع مشخص سیاسی و اجتماعی تطبیق میکند و بهترین راه است بموفقیت آتی استراتژیک کله مینماید.

ممکن است هد فهی تاکتیکی در طول دوره معینی متعدد باشند ولی در هر مرحله مبارزه فقط يك شعار عمده است و آن شعار است که در دوره مشخصی از مبارزه بیش از شعارهای دیگر بسیج کننده است و میتواند به پیشرفت هد فهی دیگر کله کند. بهمین جهت قسمت اعظم کوشش انقلابی باید در آن هنگام متوجه پیروزی ساختن آن هدف شود و شعارهای دیگر تحت الشعاع این مبارزه قرار میگیرند. شعار روز عبارت از آن شعاری است که در لحظه معینی از مبارزه برای پیروزی در همان نبرد کسب اهمیت میکند و بمجراینگه به نتیجه رسیدن یا بعلتی اهمیت خود را از دست داد شعار دیگری جانشین آن میشود. مثلا شعار آزادی انتخابات و جلوگیری از دخالت دولت در کاد ر شعار عمده مبارزه در راه استقرار دموکراسی که فقط در آن انتخابات راد بر میگیرد و پس از خاتمه آن جای خود را بشعار روز دیگر میدهد. وظیفه با مجموعه وظایف مبرمی که حزب برای نیل به هد فهی سیاسی خود طی در آن معینی در برابر خود قرار میدهد و همچنین کلیه اسلوسها و وسائلی که برای تحقق آن وظایف اختیار شده است خط مشی سیاسی حزب را بوجود میآورد.

اینها بدیهیات و القیاء مبارزه انقلابی است ولی تذکر و تکرار آن از آن جهت ضرورت یافته است که از مدتی باینطرف برخی شعارهای چپ روانه از خارج بدرون نهضت راه یافته و حتی عده ای از جوانان رافرشته است. اندیشه امکان يك تحول انقلابی فوری یا سریع، بدون توجه بشرایط عینی و ذهنی مبارزه، بدون توجه باینکه انقلاب کارنتهای پیشاهنگ نیست و با قهرمانی این شخص یا آن گروه مسائل انقلابی حل نمیشود، اندیشه اینکه گویا میتوان بدون توجه به آرایش و تناسب نیروها بایک عمل متبهرانه مسلما انقلاب ایران را پیروز ساخت و غیره موجب گردیده است که تفاوت بین هد فهی استراتژیک و وظایف مبرم نادیده گرفته شود و لزوم کار صبورانه سازمانی و سیاسی و کوشش در راه بسیج کردن توده ها و رسوخ تدریخی شعارهای عمل در میان آنها و ضرورت يك خط مشی سیاسی واقع بینانه انکار گردد. این خط مشی ماجراجویانه ایست که از هم اکنون زیانهای به نهضت انقلابی ایران وارد کرده و پراکندگی و سردرگمی نیروهای ملی و دموکراتیک، یعنی امری را که فقط بسواد امپریالیسم و ارتجاع است، تشدید نموده است. بهمین سبب مبارزه جدی و بیامان با چنین

اندیشه های مخرب و این روشهای ماجراجویانه نه تنها وظیفه حزب توده ایران است بلکه جادارد که در سرلوحه مبارزات تمام سازمانهای ملی و دموکراتیک کشور مقرر گیرد.
حزب مایید بکوشد تا این آموزش بسیار ارزنده لنین راهیچگاه از خاطر دورند اردک میگوید:
"وظیفه مارکسیست ها اینست که در برابر ضجه مویه ها و سراسیمگی کوتاه فکرن رفورمیسم و نظر تنگان انقلابی گر بامتنهای روشنی و وقت ممکن واقعبیت غیر قابل تردید و تناسب واقعی نیروهای طبقاتی را قرار دهد". (لنین) "دورانهای جدید، اشتباهات گذشته باشکل تازه"، منتخبات آثار لنین بزبان فرانسه، جلد دوم، صفحه ۵۹۸.

II- مبارزه متحد در راه استقرار و بسط دموکراسی مهمترین قدم در راه خاتمه دادن به حکومت مطلقه است

چنانکه بارها در اسناد مختلفه حزب ماصریح شده است رژیم کنونی ایران رژیمی است ضد ملی و ضد دموکراتیک یعنی رژیمی است که وجودش با استقلال کشور ما و ترقی و رفاه و آزادی مردم میهن ما مایبنت دارد. قضاوت حزب مادر باره این د و خصلت رژیم برایه تحلیل دقیق اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کنونی کشور ما قرار ارد و پاره ای تغییرات که طی سالهای اخیر در سیاست داخلی و خارجی ایران بروز کرده با وجود جنبه های مثبت خود پایه های معنی این قضاوت را متزلزل نمیسازد. در باره مبانی معنی این تحلیل اسناد مختلفه حزب مایبفصیل سخن گفته اند و تزه های بیست و پنجمین سال تا سیمین حزب یکباردیگر مجموعه ایسن دلائل و شواهد را در ابتدا ی بخش دوم خود آورده است (به ماهنامه مردم دوره ششم شماره ۱۸ مورخ شهریورماه ۱۳۴۵ مراجعه شود).

روش ضد دموکراتیک رژیم کنونی ایران باسیاس ضد ملی آن پیوندی عمیق دارد. در واقع سیاست هجوم وحشیانه ای که این رژیم بلافاصله پس از استقرار خود علیه آزاد پهای دموکراتیک و برخلاف اصول مسلمة قانون اساسی ایران در پیش گرفت هدفی جز درهم شکستن مقاومت مردم در برابر سیاست ضد ملی این حکومت سیاستی که با تسلط مجدد انحصارهای امپریالیستی بر صنایع نفت و شرکت در بیعمان استعماری و تجاوز کارانه سنتو آغاز گردید، نداشت. سرکوب و تارومار وحشیانه سازمانهای دموکراتیک، ممنوعیت احزاب و سازمانها و مطبوعات ملی و آزاد پخواه، دستبرد های مکرر بقانون اساسی در جهت تمرکز کلیه قوای دولتی در دست شاه، از بین بردن استقلال قضات، ایجاد سازمان امنیت و محاکم نظامی استثنائی، مداخله مستقیم در انتخابات و تبدیل مجلس پاداره سجات و ثبت فرمانهای شاه، سلب مسئولیت وزرا در برابر پارلمان و خلاصه استقرار حکومت فردی ترور و اختناق تماما بمنظور مقابله بانیروهای مردم بوده است.

این تعرض نسبت بحقوق و آزاد پهای دموکراتیک همچنان پس از ۱۴ سال بدون انقطاع ادامه یافته است. در تمام عرصه ها اداره خود سرانه امور دولتی و اجتماعی و آئین فرد پرستی جانشین نظارت دموکراتیک مردم شده و خصلت دیکتاتوری و بوروکراتیک رژیم را تشدید نموده است. نخست وزیر ووزرا نیز که بنا بر ارا دة شخص شاه انتخاب میشوند و برای خود هیچگونه مسئولیتی در برابر مجلس نمیشناسند اکثرا در محیط اختیار خود بطور دیکتاتوری و خود سرانه عمل میکنند.

از نظر طبقاتی تمرکز قدرت مطلقه در دست شاه بطور عمده بنفع انحصارهای خارجی، بسود سرمایه داران بزرگ و وابسته با امپریالیسم، ملاکان و قشرفوقانی منصب دران لشگری و کشوری است. در واقع حکومت مطلقه و دیکتاتوری فردی بمنزله ساروچی است که منافع طبقات و قشرهای مزبور را بهم متصل میکند و رژیم کنونی را که بر پایه اتحاد این طبقات و قشرها قرار گرفته است بزور ارتش و پلیس از دستبرد حوادث حفظ مینماید.
بنابراین واضح است که هر نوع تزلزلی در ارکان یکی از این د و خصلت رژیم ناچار در خصلت دیگر آن موثر است و بالنتیجه در ساروچی که ارکان اساسی این رژیم را بیکدیگر پیوند میدهد شکاف وارد میکند. بهمین سبب

است که رژیم کنونی با وقت تمام مراقب است برخی اقدامات اصلاحی وی و تغییراتی که در نتیجه تحول او ضاع داخلی و خارجی ضرورتاً انجام میگیرد بدو پایه اساسی سیاست وی، یعنی سیاست همکاری و همبستگی با امپریالیسم و سرمایه انحصاری خارجی از یکسو و سیاست فشار و اختناق حکومت مطلقه از سوی دیگر، حتی -

المقدور کنترل طمعه وارد سازد.
اگر صیح است که رژیم کنونی چنین سیاستی را تعقیب میکند آنگاه مسلم است که روش حزب توده ایران و سایر سازمانهای ملی و موکراتیک باید در جهت عکس آن سرگرد یعنی کوشش اساسی باید متوجه آن باشد که پیوند مابین این دو خصلت اساسی رژیم کمیسخته شود بنحویکه چنان تغییر کیفی در یکی از ارکان این سیاست وارد گردد که بتوان یکک آن رکن دیگر را تضعیف نمود نه در یکجا راه نهضت را برای پیشرفت سریعتر بسوی مقصد استراتژیک هموار ساخت. بهمین سبب کلیه اقداماتی که بنحوی از انحاء چه از لحاظ سیاست خارجی و چه از نظر داخلی عرصه تسلط امپریالیسم و فتودالیسم را در کشور مانگ میکند، هر چند این اقدامات محدود و ناقص و بنابراین انگیزه ای باشد بنظر حزب ما مثبت است. در مقطع این بحث دو سؤال مطرح میشود: یکی اینکه اکنون جهت اصلی حمله باید متوجه کدامیک از دو پایه اساسی سیاست رژیم شود؟ دیگر آنکه چگونه و از چه راه میتوان حکومت مطلقه را وارد ارعقب نشینی از مواضعی نمود که مورد اشغال اوست و باتمام قوا برای حفظ آن میکوشد؟

بنظر حزب ما جهت اساسی مبارزه در شرایط کنونی باید متوجه تا همین آزاد بهای دموکراتیک و استقرار مجدد اصول دموکراتیک مصرح در قانون اساسی ایران گردد. جهت گیری حزب ما بر پایه این استدلال قرار گرفته است که عدم رعایت اصول مصرح در قانون اساسی مهمترین نقطه ضعف رژیم حکومت مطلقه است. در واقع رژیم کنونی مجبور است در اثنا چنین جلوه دهد که گویا حکومت ایران طبق اصول شریعت و قانون اساسی اداره میشود و هیچگاه جرات نکرده است که رسماً خلاف آنرا تصریح نماید. رژیم کنونی چه از لحاظ افکار عمومی ایران و چه از نظر جلب حیثیت و اعتبار در خارج مجبور است چنین موضعی اختیار کند تا بتواند بمسئولیت ضدملی خود که تظاهر عمده آن عبارت از تسلط انحصارهای خارجی بر منابع نفت و سایر مشغول اقتصادی و سیاسی کشور و شرکت در پیمان تجاوزکارانه سنتو و قرارداد دوجانبه نظامی با امریکا است، لباس قانونی ببوشاند و چنین جلوه دهد که گویا مردم ایران با آن موافقت و پارلمان ایران نیز طبق اصول اساسی شریعت این اقدامات را تأیید و تسجیل کرده است.

از سوی دیگر شعار مبارزه در راه تا همین آزاد بهای دموکراتیک و استقرار اصول قانون اساسی شعار است که مشروعیت آن نمیتواند نه در ایران و نه در افکار عمومی جهان مورد تردید قرار گیرد و نیز از لحاظ قوانین ایران به هیچوجه قابل تعقیب و مجازات نیست. علاوه بر این شعار مزبور چون مربوط بر زندگی عموم مردم است جنبه عام دارد و برای همه طبقات و قشرهای جامعه ایران محسوس و قابل درک است و بنابراین شعاری است که میتواند توده های وسیع مردم را بسیج کند و بمبارزه برای بدست آوردن حقوق طبیعی و قانونی خود جلب نماید. بدیهی است نباید چنین تصور کرد که تشخیص این جهت اساسی مبارزه در شرایط کنونی بمعنای انصراف از مبارزه در راه شعارهای دیگر ضد امپریالیستی است و از جمله بمنزله انصراف از مبارزه برای خروج ایران از پیمان سنتو و قرارداد دوجانبه نظامی، الغاء امتیازات نسبت بمسرمایه های خارجی، مبارزه علیه سیاست بازگانی در راهی باز و غیره است. از طرف دیگر نباید چنین انگاشت که این شعار عمده مبارزه یکبار برای همیشه مشخص میشود و همواره ثابت میماند. خصلت عمده بودن آن از واقعیت اوضاع برخاسته است و بنابراین با تحول شرایط و اوضاع میتواند و باید جای خود را بشعارد دیگری که در آنگاه این خصلت را بدست میآورد بدهد. مثلاً در سالهای پیش از کودتا شعار ملی شدن صنایع نفت عمده ترین شعار مبارزه نهضت آزاد پیش بود ولی پس از کودتا این شعار خصلت عمده بودن خود را از دست داد؛ چنانکه در مقدمه این سخن گفته شد انتخاب شعار عمده در شرایط مشخص بمعنای انصراف از شعارهای دیگر نیست. ولی تشخیص شعار عمده

مستلزم آنست که قسمت اساسی کوششها و مبارزات سیاسی در جهت آن سیر کنند زیرا شعار مزبور آنچنان حلقه مرکزی است که قادر است مبارزه در راه تحقق شعارها و خواستههای دیگر را تسهیل نماید. در صورتیکه حزب توده ایران و سایر سازمانهای ملی و دموکراتیک موفق شوند که توده های مردم ایران را در این شعار گرد آورند و آنها را بمبارزه متشکل برای تحصیل آزادیهای دموکراتیک بکشانند بنحوی که دولت مجبور شود لاقلاً آزادیهای مصرح در قانون اساسی ایران را رعایت نماید ناگزیر یکی از دو پایه اصلی رژیم کنونی دچار تزلزل جدی میشود و ناچار زمینه را برای مبارزات ملی در جهت تأمین استقلال سیاسی و اقتصادی کشور میگذشاید. نظر بهمین جهات است که در رتبههای پیرومی کمیته مرکزی حزب توده ایران گفته شده است که: «در شرایط کنونی مبارزه در راه تسامین آزادیها و حقوق دموکراتیک عمده ترین محتوی مبارزات حزب ما را تشکیل میدهد».

باید باین نکته توجه داشت که در این مرحله سخن بر سر تحقق شعار استراتژیک نهضت یعنی انجام وظایف انقلاب ملی و دموکراتیک نیست بلکه هدف مبارزه در این دوره فقط پایان دادن به حکومت مطلقه و فردی و جانشین ساختن مقررات و اصول قانون اساسی ایران بجای روش دیکتاتوری و غیرو دموکراتیک حکومت، در کادر قانون اساسی است. شاید بنظر برخی چنین احتمالی اصولاً منتفی باشد که دولت معتدل تری بتواند جان نشین رژیم کنونی شود. درست است که در شرایط کنونی چنین احتمالی بعید بنظر میرسد ولی با وجود این نباید از نظر دور داشت که شکل حکومت میتواند بنیاباوضاع و احوال مشخص تغییر کند بدین اینکه در ماهیت اجتماعی آن تغییر محسوسی حاصل شود. مثلاً ممکن است در شرایط مشخص داخلی و بین المللی در کشور ما دولتی سرکار آید که تئوری «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» را اجرا نماید و تاحدودی در کادر مقررات قانون اساسی عمل نماید بدین اینکه در ماهیت اجتماعی آن تغییری حاصل شده باشد. نمونه این قبیل عقب نشینیهای ارتجاع و امپریالیسم در تاریخ ۲۲ ساله پس از جنگ دوم جهانی دیده شده و نمیتوان آنرا منکر بود. مثال بارز این پدیده یونان است. با وجود اینکه سلطنت فاشیستی یونان پس از سرکوب انقلاب هیچ دست کمی از سلطنت مستبده محمد رضا شاه نداشت و در مساوت و سببیت نسبت به آزاد یخواهان از هیچ جنایتی فرو گذار نکرد معذک پس از چند سال مجبور بیاره ای عقب نشینیها در جهت خواستههای مردم شد. شاه باقی ماند ولی حکومت فاشیستی جای خود را بدولتی داد که تاحدودی مقررات قانونی را رعایت میکند، احزاب (غیر از حزب کمونیست) مجاز شدند و آزادیهای سیاسی و اجتماعی روزگاری تاحدی مراعات میگردد. با وجود این دولت یونان عضو پیمان اتلانتیک شمالی است و سیاستی ضد ملی در جهت منافع امپریالیستهای امریکایی و انحصارات بزرگ سرمایه داری تعقیب میکند. پس اصولاً چنین امکانی منتفی نیست. این تردید عموماً از آنجا ناشی میشود که هدف استراتژیک باهدف فوری و مرحله ای نهضت باهم مخلوط و مشتبه میشوند. تحول اوضاع سیاسی و اجتماعی برحسب درجه قوت و شدت مبارزه مردم کاملاً قادر است اشکال بنیابین گوناگونی و از جمله چنین امکانات و یانظائر آنرا پیش آورد. ما در عین اینکه هوادار تحول انقلابی عمیق و بنیادی جامعه هستیم حق نداریم بصرف تعامیلات ذهنی خود این قبیل امکانات را که ممکن است روزی بواقعیت تبدیل شود از نظر دور برداریم. هدف ما در این دوره مبارزه فقط پایان دادن بشیوه مطلقه حکومت و استقرار آزادیهای است که بموجب قانون اساسی ایران مقرر گشته است. نیل بچنین هدفی در هر حال و در هر صورت گام بسیار مهمی در راه پیشرفت بسوی مقصود استراتژیک است.

در حقیقت انواع شیوه های دیکتاتوری و حکومت فردی در کشورهای نظیر ایران، عبارت از ادامة دیکتاتوری سرمایه داری انحصاری خارجی در ورا مرزهای خود است و بهمین سبب در این مورد نیز منافع طبقات حاکمه و امپریالیسم درهم میآمیزد. بنابراین مبارزه برای خاتمه دادن به دیکتاتوری فردی و حکومت مطلقه و مبارزه در راه تأمین آزادیهای دموکراتیک در واقع مبارزه علیه انحصارهای خارجی است و پالنتیجه مرحله ای از مبارزه طبقه کارگر در راه سوسیالیسم و مرحله ای از مبارزه کلیه نیروهای میهن پرست و آزاد یخواه برای نیل بحکومت ملی و دموکراتیک بشمار میآید.

نظر بهمین جهات است که در شرایط کنونی حزب ما مبارزه در راه استقرار دموکراسی را در سرلوحه خط مشی سیاسی خود قرار میدهد و آنرا مهمترین و صحیح ترین راه برای نیل بهدفهای اساسی انقلاب ملی و دموکراتیک

تلقی میکند.

مبارزه در راه استقرار و بسط دموکراسی مبارزه وسیع و همه جانبه است که شامل عرصه های گوناگون حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، قضائی، اداری و غیره میگردد ولی از میان مجموعه ایمن مسائل که هر یک بحسب اوضاع و احوال و شرایط پیشرفت نهضت میتوانند اهمیت درجه اول کسب کنند، اکنون مبارزات زیرین بمنزله مهمترین شعارها تلقی میشوند:

مبارزه در راه علنی شدن کلیه احزاب ملی و دموکراتیک و امکان فعالیت آزاد برای آنها و عموم سازمانهای حرفه ای و دموکراتیک؛

مبارزه در راه بسط فعالیت ها و آزاد بیهای سند یکائی برای کلیه زحمتکشان شهروده اعم از کارگران، دهقانان، دانشجویان و معلمان و روشنفکران و پیشه وران و کارمندان دولتی و مستخدمین موهومات و نگاهبانی خصوصی و دولتی؛

مبارزه برای تصویب قانون عفو عمومی در باره کلیه زندانیان و تبعیدیان سیاسی؛

مبارزه برای تأمین بازگشت کلیه پناهندگان سیاسی از خارج بایران؛

مبارزه برای لغو ادگها و استثنائاتی نظامی و ارجاع امور سیاسی و مطبوعاتی بد ادگهای صلاحیت آرداد گسترده؛

مبارزه در راه آزادی انتخاباتی و رفع مداخلات دولت در امور انتخابی.

از آنجهت که فعالیت آزاد احزاب سیاسی و سازمانهای حرفه ای و دموکراتیک نقش بسیار مهمی در پیشرفت و گسترش دموکراسی ایفا میکند، مبارزه در راه حصول این آزاد بیها بر شعارهای دیگر مقدم است و بنا بر این سازمان دادن این مبارزه باید بیش از همه مورد توجه قرار گیرد. شعار عفو عمومی کلیه زندانیان و تبعیدیان سیاسی و تأمین بازگشت پناهندگان نیز یا شعار آزادی احزاب بستگی تام دارد و میتواند توأم و یسا بموازات آن مطرح گردد.

در جریان سالهای اخیر مبلغین رژیم برای توجیه حکومت مطلقه فردی کارزار منظمی علیه احزاب راه انداخته و چنین وانمود میکنند که استقرار آزادی احزاب و اجتماعات و مطبوعات موجب اغتشاش میشود و ثبات حکومت را زمین میرسد. این یکی از مسائلی است که از طرف امپریالیسم و ارتجاع داخلی برای تضعیف روحیه دموکراتیک در میان مردم بکار برده میشود تا آنها را از مبارزه در راه حقوق خود بازدارند و آنها را بدین طریق از جریان سیاست کشور دور کنند تا از فشار افکار عمومی در امان باشند. مامعتقدیم که آزادی احزاب سازمانها نه تنها موجب اغتشاش نمیشود بلکه بعکس نقش این آزاد بیهاست که حکومت خود سری را عیان گمسته به مردم تحمیل کرده و به آنا رشی و اغتشاش در کلیه زمینه های حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور مسا میدان داده است. حکومتی که متکی ب مردم نیست و بزور و قدرت فردی تکیه میکند چون از مردم میترسد و بیک فرد اتکا دارد در واقع خود یک حکومت ضعیف و غیر ثابته است هر چند موقتا تظاهری از ثبات داشته باشد. تنهاد دولت نیرو مند و ثابت آن دولتی است که در آن امکانات خلاق مردم آزادانه امکان شکفتن و تازیدن دارند، آن دولتی است که خود را در برابر آراء عمومی مردم مسئول میداند و اعتماد خود را از ملت میگیرد. در جهان کنونی احزاب و سازمانهای حرفه ای و توده ای و مطبوعات نماینده افکار، منافع و خواسته های طبقات و قشرهای مختلفه جامعه اند و بنا بر این از جمله ارکان سیاسی یک دولت متکی ب مردم محسوب میگردند. اصول بیستم و بیست و یکم قانون اساسی ایران که صریحا آزادی مطبوعات و اجتماعات را اعلام داشته است بکلیه احزاب و سازمانها و مطبوعات اجازه فعالیت آزاد میدهد و لذا هیچ دولتی تحت هیچ مستمک نمیتواند این حق را از آنان سلب کند.

بنابر این مقدمات پیروزی در مبارزه بخاطر آزادی احزاب و سازمانها نخستین قدم مهم در راه استقرار دموکراسی و احیا قانون اساسی کشور ماست. این آنچنان موفقیتی است که میتواند راه را برای موفقیتهای بعدی در راه تأمین آزادی بیهای دموکراتیک هموار سازد و بهمین جهت در میان وظایف مهم کنونی نخستین مقام را احراز میکند.

حزب توده ایران تنها برای آزادی فعالیت خود مبارزه نمیکند. حزب توده ایران هوادار آزادی کلیه احزاب، سازمانها و مطبوعات است زیرا از طرفی اعتماد کامل بقضایوت صحیح توده های مردم دارد و بهمین سبب از میدان رقابت سیاسی احزاب روگردان نیست و از سوی دیگر به همکاری و اتحاد با سایر احزاب و سازمانهای ملی و دموکراتیک جدا معتقد است و چنین اتحادی را برای پیشرفت بطرف هدف مشترک نهضت ایران ضرور میسرود و نیز عقیده را سخ ماست که استقرار و بسط دموکراسی تنها با مبارزه یک حزب یا یک سازمان تا مین نمیشود بلکه پیروزی در این زمینه مستلزم اتحاد واقعی کلیه احزاب و سازمانهای میهن پرست و آزاد یخواه برهنای برنامه مشترک و واحد است. ما معتقدیم که همکاری حزب توده ایران با سایر احزاب ملی و دموکراتیک نه تنها در این دوره، نه تنها در این مرحله انقلاب ضرور است بلکه حتی برای استقرار سوسیالیسم نیز امکان پذیر خواهد بود.

حزب توده ایران با سهم خود آماده است که با کلیه احزاب، سازمانها و گروههای ملی و دموکراتیک درباره تنظیم برنامه واحدی که محتوی استراتژی و خط مشی، شعارها و همچنین طرق مبارزه در راه استقرار دموکراسی باشد وارد مذاکره شود و همکاری نماید.

بر کسی پوشیده نیست که مبارزه در راه تأمین آزادیهای دموکراتیک و ویژه در مورد آزادی احزاب و اجتماعات و مطبوعات مبارزه دشواری است زیرا ما در برابر رژیم هستیم که طی ۱۴ سال عمر خود تمام وسائل دولتی را در اختیار گرفته و نه تنها به ترور و فشار متکی است بلکه زیرکانه هم بوسیله دستگاههای خود بایجاد تفرقه و نفاق بین نیروهای ملی و دموکراتیک دامن میزند و هم میکوشد با برخی اقدامات سطحی و اصلاحات نیم بند از بروز خشم توده های مردم جلوگیری نماید. ولی با این وجود بنظر ما اتحاد همه نیروهای ملی و دموکراتیک آنچنان قدرت مادی و معنوی است که میتواند بر کلیه این دشواریها غلبه کند و با بسیج و متشکل ساختن توده های مردم و رهبری صحیح آنها در مبارزه کامیاب گردد. وجود دشمن واحد و هدف واحد خود پایه عینی اتحاد است. بنابراین وظیفه کلیه نیروها و سازمانها و احزاب میهن پرست و آزاد یخواه است که دلیرانه مرزهای مصنوعی و خود ساخته ای را که مانع از اتحاد همه آنهاست و فقط ناشی از یک سلسله پندارها، نظریات ذهنی و اندیشه های باطل است پشت سر بگذارند و بخاطر پاره ای مسائل فرعی هدف اصلی و عمومی نهضت را از نظر دور ندرند.

III- چگونه و از چه راه باید

مبارزه مردم را سازمان داد

اکنون باید باین سؤال پاسخ گفت که در شرایط کنونی با وجود تفرقه نیروهای ملی و دموکراتیک و تسلط رژیم پلیسی چگونه و از چه راه میتوان حکومت مطلقه را در زمینه آزادیهای دموکراتیک وادار به عقب نشینی نمود؟ کسانی که بطور قشری و تخیلی قضایوت میکنند و ذهنیات خود را برواقعیت اوضاع ایران و نهضت مقدم میدارند در برابر این سؤال فقط یک جواب دارند و آن اینست که رژیم کنونی چون زاده و دست نشاندۀ امپریالیسم است نه میتواند و نه ممکن است یک قدم از مواضعی که اشغال نموده است عقب بنشینند و لذا کوشش در عقب راندن رژیم کنونی ایران اتلاف وقت و صرف بی ثمر نیروهاست. بنابراین تنهاراه در هم شکستن مقاومت وی جنگ انقلابی و راه قهرآمیز است.

اگر این طرز فکر بد رستی مورد دقت قرار گیرد نتیجه منطقی آن چنین خواهد بود که گویا سیاست و تاکتیک دولتهای ارتجاعی و امپریالیسم مفهوم از پیش مقرر شده ای است و در مجموع خود ثابت است و تحول عینی جامعه و مبارزه مردم نمیتواند در آن تغییری داشته باشد. چنین نظریه ای نه تنها از لحاظ تئوریک مارکسیستی نادرست است بلکه قبول آن موجب میشود که حزب طبقه کارگر و سایر نیروهای انقلابی جامعه بجای آنکه کوشش خود را در جهت بسیج نیروهای مردم بکار برند، بملاجرجوئی و توطئه گری کشانده شوند و در نتیجه

چنین سیاست سکتاریستی و چپ روانه ناچار از توده های مردم جدا گردند.

صحیح است که طبقات حاکمه و امپریالیسم اصولاً سیاستی را تعقیب میکنند که مطابق منافع و مصالح طبقاتی آنهاست و برای حفظ آن از تمام نیروی که در اختیار دارند استفاده میکنند ولی در عین حال نباید از نظر آورد که خود این سیاست طبقاتی در نتیجه تحولاتی که در تناسب نیروها چه در داخل کشور و چه در مقیاس بین المللی انجام میگردد و بویژه در اثر شدت وحدت مبارزات طبقاتی در درون کشور تأثیر در چهار تغییراتی میشود. همین عدم درک تحولات جامعه و تغییرات در سیاست طبقات حاکمه خود یکی از منابع بروز اختلاف نظر در داخل جنبش کارگری و احزاب طبقه کارگراست.

در مقاله ای تحت عنوان "اختلافات در جنبش کارگری اروپائی" لنین صریحاً باین نکته اشاره کرده مینویسد :

" اگر تاکتیک پرروازی همواره یک شکل و لااقل یک دست بود طبقه کارگر بسرعت میاموخت که چگونه با تاکتیک بهمان درجه یک شکل و یک دست پاسخ گوید. در واقع پرروازی همه کشورهای ناگزیر است و دو سیستم اداره، دو اسلوب مبارزه برای دفاع از منافع خود و حفظ تسلط خویش در نظر گیرد — اسلوبهایی که گاه متعاقب هم قرار میگیرند و گاه با ترکیبات گوناگونی بهم پیوند مییابند. نخست اسلوب قهر و فشار است، اسلوبی که بر پایه عدم قبول هرگونه امتیاز طبقه کارگر و برد قاع از کلیه مقررات پیوسیده قرار دارد، اسلوب نفی مصراة اصلاحات... اسلوب دوم عبارت از "لیبرالیسم" است یعنی مانورهای درجهت توسعه حقوق سیاسی، درجهت رفورها، امتیازات و غیره. گذار پرروازی از اسلوبی با اسلوب دیگر از روی حساب پیش بینی شده اشخاص معین یا بر حسب تصادف نیست؛ بلکه نتیجه تضاد اساسی وضع خود اوست."

این گفتار لنین نه تنها در مورد سیاست طبقات حاکمه هر کشور صادق است بلکه باروشنای تمام تغییراتی را نیز که در اسلوب و سیاست امپریالیسم حاصل میشود توضیح میدهد. آنچه ما امروز سیاست استعمار نسوین میخوانیم در واقع چیزی جز تغییر جبری اسلوب و سیاست امپریالیستی در نتیجه تحولات شگرفی که در جهان کنونی میگذرد نیست. انکار این واقعیت عملاً بنفیتا "تیرمبارزه" اقتصادی و سیاسی روزانه توده های مردم، بنفی کار اساسی متشکل ساختن و سازمان دادن عمل توده ها میانجامد.

در جریان سالهای اخیر در سیاست هیئت حاکمه کنونی ایران نیز تغییراتی بوقوع پیوسته است که در آخرین تحلیل و صرف نظر از هراشکیزه ای که برای آن فرض شود جز عقب نشینی از برخی مواضع گذشته و تغییر در "اسلوب نفی مصراة اصلاحات" چیز دیگری نیست.

همین امر که رژیم کنونی در عین نگاهداری خصلت ضد ملی و ضد موکراتیک خود دست بپاره ای اصلاحات میزند نشان دهنده قهری بودن این تغییرات در سیاست هیئت حاکمه است. در واقع اگر تحول عینی شرایط داخلی و بین المللی و تضاد های ناشی از آن و فشاری را که از اینراه بطبقات حاکمه وارد میشود بحسباسب نیایم آنگاه برای توضیح این تغییر در سیاست دولت ایران هیچ موجب دیگری نمیتوان یافت.

خصلت چند جانبه این اقدامات و بخرنجی آنها از یکسو و جنبه عوام فریبانه و لباس ابهامی که دولست بآن میپوشاند از سوی دیگر موجب آن میگردد که این پدیده اجتماعی بدرستی برای همه قابل درک نباشد و از اینراه انحرافات گاه بطرف چپ و گاه بسمت راست در نظریات مشهود میشود. هر دو انحراف یکجانب پدیده بخرنج جامعه ما مطلق میکنند در حالیکه انحراف چپ بآنیکه بخصلت ضد ملی و ضد موکراتیک رژیم سیاست دولت را چنان بی تغییر میانگارد که گویی این سیاست در راه واقعیات و حوادث ایران و جهان قرار گرفته است و هیچ نیروی جز آتش و خون نمیتواند آنرا نتکان دهد، بعکس انحراف راست درجهت تغییرات حاصله آنچنان مهالغه میکند که گویی خصلت ضد ملی و ضد موکراتیک رژیم و وابستگی وی بامپریالیسم بطور معجزه آسا زائل گردیده و یا تحولاتی اساسی بآن عارض شده است بنحویکه میتواند اصلاحات مزبور را بمثابه انجام جزئی از هدفهای انقلاب شمرد.

طیرغم تفاوتی که در ارزیابی این دو جهت وجود دارد ، هردو عملاً بیک نتیجه منجر میشوند و آن اینست که اگر هر کدام از آنها در حزب و در مجموعه نهضت نفوذ نمایند مانع بزرگی در راه مهمترین و ضروری ترین اقدام در جهت تحول انقلابی جامعه میگردد یعنی انجام وظیفه متشکل کردن ، متحد کردن و سازمان دادن مبارزه توده ها را عملیتر میکنند زیرا چپ روانی که فقط به هدف استراتژیک یعنی سرنگون ساختن رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک توجه دارند نهضت را به انتظار رسیدن "آرژومو" از کار ریز موه و ضروری انقلابی منحرف میکنند و راست روان نیز با امید وارساختن نهضت به "معجزات اصلاحی" دیگری که باید انجام پذیرد موجب کند ساختن شور انقلابی توده ها و بازداشتن از مبارزات روزانه میشوند.

لنین در مقاله پیش گفته راجع به "اختلاف در جنبش کارگری اروپائی" آنجا که از دو تمایل چپ و راست در نهضت اروپائی سخن میگوید متذکر میشود :

"رویزیونیست ها همه استدلالات راجع به "جهش ها" و تضاد اصولی بین نهضت کارگری و تمام جامعه کهن را صحبت و حرف تلقی میکنند. آنان اصلاحات را بجای اجراء جزئی از سوسیالیسم میگیرند. آنان کوسندیکالیست ها (تمایل چپ روانه سابق در جنبش کارگری اروپا) "خرده کارها" و از جمله استفاده از تریبون پارلمان را مورد می شمارند. در واقع این تاکتیک اخیر بانجا منتهی میشود که بدون دانستن چگونگی جمع آوری نیروهای که آفرینند حوادث بزرگ هستند بانتظار "روزهای بزرگ" نشمست. هم اینها و هم آنها مهمترین و مهرترین اقدام را ترمز میکنند کسه عبارتست از: متشکل ساختن کارگران در سازمانهای وسیع و نیرومندی که خوب کار میکنند و میدانند که در کلیه موارد چگونه خوب کار کنند ، در سازمانهایی که روح مبارزه طبقاتی در آنها رسوخ یافته باشد ، با روشنی از هدفهای خود آگاه باشند و با روح جهان بینی حقیقی مارکسیستی پرورش یافته باشند."

بنابراین فوق نه راه کسانی که با چپ نمائی ، شباهت بزرگی خرد به روزوائی و الفاظ ظاهر انقلابی میکوشند تا نهضت را از کار منظم و روزانه بین توده های مردم منحرف کنند و نه راه آنها که با تکیه به "اعجاز اصلاحات" و امید واریهای دروغین بهمین نتیجه میرسند ، پاسخ سؤال مادر باره راه عقب راندن رژیم حکومت مطلقه در زمینه آزاد بیهای دموکراتیک نیست.

نخستین و مهمترین راه صحیح انقلابی متشکل کردن ، متحد کردن و سازمان دادن مبارزه توده ها در راه نیل به هدفهای نهضت است. اجراء این وظیفه نه تنها برای رسیدن به هدف مشخص در مرحله یسا مراحل معینی از مبارزه انقلابی لازم است بلکه آنچنان وظیفه ایست که در تمام طول مرحله انقلاب کنونی و پس از آن نیز باعتبار خود باقی است و هیچ سازمان واقعی انقلابی نمیتواند بنا بر هیچ بهانه یا مصلحتی از اقدام بان سر باز زند.

واقعیت اوضاع کنونی ایران نشان دهنده ضعف جدی این خصلت جنبش است. در حقیقت پس از کودتای ۲۸ مرداد و تار و مار شدن احزاب و اجتماعات نظرید لایل گوناگون باین وظیفه عده کم توجه شده و این خود یکی از عوامل بروز تفرقه و انحرافات چپ و راست در درون نهضت گردیده است. همین امر بنوبه خود موجب شده است که نه تنها توده های مردم لزوم مبارزه متحد را آنچنانکه باید درک نکنند بلکه هنوز ناپابوری و تردید و حتی مخالفت در باره تشکیل جبهه متحد کلیه نیروهای ملی و دموکراتیک در میان پاره ای از احزاب و سازمانها نفوذ داشته باشد.

تجربه جنبش کارگری جهان و ایران بخوبی نشان میدهد که قشرهای مختلف جامعه بر مبنای خواستههای ویژه خود و نیز بر اساس خواستههای دموکراتیک که جنبه عام دارند وارد صحنه مبارزه میشوند. بنا بر این نخستین گام مثبت و صحیح برای پیشرفت در راه متشکل کردن و متحد ساختن توده های مردم ایران عبارت از شرکت مؤثر در مبارزات روزانه طبقات و قشرهای مردم و کوشش در سازمان دادن آن مبارزات و تحقق بخشیدن بانهاست. هستند کسانی که این نظرها را پیروز خند تحقیر استقبال میکنند و مدعی میشوند که این

قبیل "خرده کاریها" دردی را دانه می کند و یا اصولا کار انقلابی بشمار نمی آید. "کار انقلابی" بنظر آنان صدور همان شعارها و لفاظی های بی پشتوانه در باره لزوم فوری جنگ انقلابی، قیام مسلح و جنگ پارتیزانی و غیره است. اینان با این قبیل شعارها که در روز واقعت اوضاع کنونی ایران است در حقیقت هوادار انقلابی بی توده های مردم و طرفدار قیامهایی در روز شرایط عینی و ذهنی انقلابند. زیرانحسبترین شرط موفقیت برای هر قیام نیز عبارت از تشکل، اتحاد و آمادگی توده های انقلابی و بالا اقل طبقه پیشاهنگ است. برخی دیگر با استناد اینکه رژیم ترور و اختناق مانع هر عملی در جهت متشکل ساختن توده هاست مدعی هستند که گویا امکانی برای این نوع فعالیت در شرایط کنونی ایران وجود ندارد. این نظریه نیز بکلی نادرست است زیرا تجربه هفتصفت کاری جهان و نیز تجربه جنبشهای نجاتبخش ملی در کشورهای مختلفه نشان میدهد که سخت ترین شرایط ترور و اختناق مانع از تجمع و اتحاد و مبارزه توده هان نیست. تنها شرط موفقیت عبارت از فعالیت آگاهانه توام با بر داری و نرمش در این راه و یافتن طرق و شیوه های سطیق با شرایط مشخص سیاسی و اجتماعی معین جامعه است. از سوی دیگر در شرایط مشخص کنونی کشور ما امکانات بسیاری برای فعالیت در میان طبقات و قشرهای مختلفه مردم وجود دارد. همین امر که رژیم کنونی علیرغم کینه شدید نسبت به جنبش کارگری ایران و با وجود شدت حملات پلیسی نسبت به سازمانهای کارگری مجبور شده است فعالیت سند یکائی را ولودر چهارچوب محدودی مجاز شعرد و بسیاری از دستاوردهای جنبش کارگری ایران راحتی در قانون کار اصلاحی رژیم برسمیت بشناسد، بخودی خود امکانات نسبتا مهمی برای فعالیت در میان کارگران بوجود می آورد. از سوی دیگر صندوق و شرکتهای تعاون روستائی، شوراهای ده و همچنین استفاده از تکنیک نو در کشاورزی و ایجاد صنعت جدید در روستا و توسعه روز افزون قشر کارگران کشاورزی خود زمینه های تازه ای برای فعالیت در میان دهقانان زحمتکش بوجود آورده است که به هیچوجه نباید بآن کم بهاداد.

امکانات بسیاری برای کار منظم و با اثر بویژه بین دانشجویان ایرانی که همواره سهم موثری در جنبش ملی و دموکراتیک ایران ایفا نموده اند و همچنین در میان آموزگاران و دبیران و سایر قشرهای روشنفکر، علیرغم شرایط دشوار کنونی، وجود دارد که میتوان با شکل گوناگون از آن استفاده نمود. وجود سازمانهای علمی زنان و جنبش دفاع از حقوق زن بنوعیه خود عرصه مهم دیگری را برای فعالیت سازمانی و سیاسی عرضه میکنند. امکانات فعالیت در میان کارمندان دولت، مستخدمین موسسات خصوصی و عمومی و غیره کم نیست.

بدیهی است هر طبقه یا قشر اجتماعی که بالقوه در عداد نیروهای انقلابی جامعه محسوب میشود نه تنها دارای فواید ویژه و مسائل خاص خود است بلکه مبارزه برای تحقق خواسته های آن طبقه یا آن قشر مستلزم بکار بردن اسلوبها و وسایل و حتی شکل سازمانی ویژه ایست که با خصوصیات اجتماعی و سنتهای آن تطبیق میکند. بنابراین واضح است که نمیتوان نسخه های از پیش آماده ای برای فعالیت و سازمان دادن در میان کلیه طبقات و قشرهای اجتماعی ترتیب داد و الگو وار و یکسان در مورد همه آنها اجرا کرد. اشکال اساسی فن سازمان دادن در همین جاست. انقلابی آگاه آن کسی است که بتواند از میان اشکال مختلفه فعالیت آن شکلی را انتخاب کند که بیش از همه با خصیلت طبقاتی و سنتها و عادات اجتماعی طبقه یا قشر مورد نظر تطبیق داشته باشد، با خواسته های ویژه آن جور در آید و قادر باشد بتدریج در عمل و با تجربه روزانه خود افراد آنها را بلزوم مبارزه تشکل و متحد جلب نماید.

بسیاری از فعالین حزب ما هستند که تا صحبت از فعالیت و سازمان دادن نمیشود بلافاصله سازمان حزبی و اشکال ویژه آن از قبیل حوزه، کمیته و غیره را در نظر می آورند و میکوشند که در همه موارد این شکل سازمانی را در عرصه های گوناگون عمل تحصیل نمایند و از آن بالاتر در صد در صد بر می آیند که شکل مخفی سازمانی را بهمه جا سرایت دهند. بدیهی است چنین مفهوم یکسانی از کار سازمانی در اکثر موارد بی نتیجه میماند و یا شعره آن بسیار کوچک و ناچیز است بویژه آنکه باین نوع کار پلیس بخوبی آشناست و با سهولت بیشتری میتواند بکشف آن مبادرت کند. باید باین نکته کاملا توجه داشت که صحبت بر سر سازمان حزبی نیست بلکه سخن بر سر فعالیت در میان توده هاست. مقصود از این فعالیت اول عبارتست از: متشکل ساختن آنها در سازمانهای وسیع

حرفه ای، صنفی و مطالباتی خود و ثانیاً کشاندن آنها به مبارزه متحد برای خواسته‌های ویژه خویش و ثالثاً سوق دادن این مبارزات بسوی هدفهای عمومی دموکراتیک و رابعا تلفیق و متحد ساختن شعارهای عمومی مجموع سازمانها، ام از سیاسی، حرفه ای و عمومی و سازمان دادن عمل مشترک همه آنها در جهت حصول آزاد پهای دموکراتیک.

کاملاً روشن است که تشکیل سازمان توده ای وسیع (اعم از حرفه ای، صنفی و یا غیر آن) با شکل مخفی سازگار نیست. زیرا صرف نظر از اینکه همه افراد یک طبقه یا یک قشر معین اجتماعی را نمیتوان بکار مخفی کشید اصولاً چنین سازمانی نمیتواند از آسیب پلیس ایمن بماند و نیز قادر نیست برای هدفهای مورد نظر موثر واقع گردد. این سازمانها که به تناسب خواسته‌ها و ویژگیهای هر طبقه یا قشر مورد نظر با شکل خاص خود بوجود میآیند در صورتی موثر خواهند بود که بتوانند علناً و قانوناً فعالیت نمایند.

از این حکم دو نتیجه مهم متفرع میگردد: نخست آنکه برنامه و آئین نامه سازمان مورد نظر و فعالیت و اقداماتش باید بنحوی تنظیم یابد که با قوانین و مقررات موجود وفق دهد تا پلیس و مقامات دولتی نتوانند بهانه مغایرت و تضاد با قوانین از تشکیل و فعالیت آن جلوگیری نمایند. دوم آنکه فعالین حزب در سازمان، که طبعاً انتمیابشان بحزب شناخته نیست، باید آنچنان شیوه بانرشی برای فعالیت خود انتخاب کنند و کار مخفی حزبی را با کار علنی چنان تلفیق نمایند که بتوانند در چهارچوب برنامه و آئین نامه مصوب و قوانین و مقررات موجود تدبیرا شعارها و سیاست حزب را در سازمان پیروز سازند.

در واقع یکی از شرایط اساسی برای توفیق در کار مخفی حزبی دانستن همین نکته و توانائی متحد ساختن و در آمیختن اشکال کار پنهانی با کار آشکار علنی است. زیرا حزبی که فعالیتش محدود بکار مخفی باشد قطعاً دامنه عملش محدود میشود و تدبیرا کارش تبدیل بفعالیت توطئه گرانه ای میگردد که چون از توده های مردم جداست مسلماً از آن نتیجه ای جز شکست عاید نخواهد بود.

برای اینکه در عالم کلیات سیر نکنیم و بحث ماجنبه تجردی نداشته باشد چگونگی فعالیت در اتحادیه - های کارگری را بعنوان نمونه میگیریم. در شرایط کنونی کشور ما تشکیل اتحادیه های کارگری بنا بر شرایط و مقررات قانونی معینی مجاز شمرده شده است. ولی با وجود این هنوز در کلیه رشته های فعالیت اقتصادی و حتی در همه رشته های صنعتی اتحادیه کارگری تشکیل نشده است. بنابراین در بدو امر دو وظیفه متفاوت در برابر فعالین حزب ماکه ما مورکار مسند یکائی هستند قرار میگیرد. از یکسو باید در اتحادیه های موجود شرکت فعال داشته باشند و از سوی دیگر باید بکوشند تا در رشته هایی که هنوز فاقد اتحادیه هستند سازمان سندیکائی بوجود آید. بدیهی است فعالیت در مورد اخیر دشوارتر از عضویت و شرکت در سازمان موجود است. بهمین جهت در بدو امر مستلزم کوشش و فعالیت بسیاری است. رفیق یار فقائی که در آن رشته کار میکنند با مطالعه دقیق وضع مؤسسه تولیدی و بر اساس خواستههای مهم کارگران میتوانند تدبیرا در میان رفقای کارگر خود اندیشه عمل جمعی بمنظور تحقق خواست مشخصی را رسوخ دهند از قبیل افزایش دستمزد، محدود ساختن ساعات کار بحدود قانونی، پرداخت دستمزد اضافی به نسبت اضافه کار، بیمه در مقابل حوادث و بیکاری، جلوگیری از اخراج کارگران، تأمین شیر، صابون و وسائل شست و شو در کارخانه، تأمین یخ در مناطقی حاره و بسیاری از خواستههای دیگر بر حسب اوضاع و احوال و شرایط مشخص کار. پس از آنکه خواست معینی تدبیرا در میان کارگران عمومیت یافت و یا اینکه لاقلاً بسیاری از آنان را بخود جلب نمود آنگاه میتوان شکل مشخص عمل جمعی را با توجه بروحیه کارگران عنوان کرد (نامه دسته جمعی بمدیر کارخانه، بوزارت کار، بمراجعه دولتی یا محلی - ملاقات جمعی بامدیر کارخانه، تعیین نماینده یا نمایندگان برای بحث با کارفرما - قطع مدت در کار بعنوان اعتراض - اعتصاب جزئی - اعتصاب عمومی و غیره). عمل جمعی در صورت موفقیت خود وسیله نیرومندی برای سازمان دادن است و میتوان بر اساس همین تجربه یا تجربیات دیگری از این قبیل کارگران را تشویق نمود که رسماً مسئله تشکیل اتحادیه خود را در برابر مدیر کارخانه و وزارت کار مطرح نموده تقاضای اجازه و ثبت رسمی آنرا بنمایند. در صورت مقاومت مقامات دولتی در برابر این خواست مشروع

کارگران باز میتوان از انواع وسائل جمعی برای مبارزه در راه تحقق این خواست قانونی استفاده نمود و بدین طریق کام بگام کارگران را مبارزه جمعی بمنظور تحقق خواستهای مبرم خویش جلب کرد. این مبارزات در صورتیکه با آگاهی بروحیات کارگران و نرمش و تدبیر کافی رهبری شده باشد، مسلماً شکل خواهد گرفت و به تشکیل سازمان منجر خواهد گردید زیرا مبارزه جمعی خود بخود نیازمند انتظام و رهبری است و ناگزیر در اثنای عمل از میان کارگران کسانی مورد توجه و علاقه عموم یا اکثریت افراد قرار میگیرند و بعنوان نماینده کارگران و یا تحت عناوین دیگر عملاً وظیفه رهبری مبارزه را بر عهده میگیرند. این خود هسته سازمان اتحادیه است و میتواند تدبیراً وظیفه رهبری مبارزات آینده برای تشکیل رسمی اتحادیه را ایفا نماید.

فعالیت در اتحادیه های کارگری موجود نیز تابع همین قواعد است با این تفاوت که در این مورد مسئله ایجاد و تشکیل خود اتحادیه کارگری مطرح نیست بلکه هدف تدبیراً ایجاد یک سازمان واقعا کارگری در موقت و موثر است. در این مورد مسئله مبارزه در راه انتخاب دموکراتیک نماینده کارگری در شورای کارگاه و همچنین انتخاب مسئولین رسمی اتحادیه که واقعا مورد اعتماد کارگران باشند یا مبارزات دیگر هسته جلوگویی از مداخلات سازمان امنیت و وزارت کار در انحصار و عزل نمایندگان و مسئولین اتحادیه نقش بسیار مهمی برای استقلال و دموکراتیزه کردن حیات سندیکائی ایفا میکند.

بدیهی است این مبارزه در شورای قبیعی است که باید با منتهای نرمش و با مطالعه کامل اوضاع مشخص کارگاه مورد نظر و با توجه بروحیه کارگران و خواستهای ویژه آنها سازمان داده شود. تجربه مسازرات سندیکائی در کشورهای دیگری از اوضاع مشابه ایران دارند و از جمله تجربیات سالهای اخیر جنبش سندیکائی اسپانیا نشان میدهد که با وجود مقاومت شدید هیئت حاکمه در قبال این خواست کارگران، فعالیت منظم و خستگی ناپذیر در میان کارگران و سازمان یافتن صحیح جنبش مطالباتی بر اساس خواستهای مبرم، موجب آن شده که نه تنها اکثر اقدامات جمعی در باره خواستهای مشخص کارگران به نتیجه رسیده است بلکه مجموعه این اقدامات بتوسعه و تحکیم حقوق و آزادیهای سندیکائی و از جمله انتخاب دموکراتیک نمایندگان و مسئولین اتحادیه ها و همچنین شناسائی عملی حق اعتصاب کارگران کمک فراوان نموده است.

چنانکه دیده میشود در این مورد نیز عمل جمعی و متحد برای تحقق خواستهای مشخص و مبرم کارگران پایه اساسی موفقیت در راه آزادیهای سندیکائی و دموکراتیزه کردن حیات اتحادیه است. عمل جمعی و متحد نه تنها وسیله اساسی برای کامیاب ساختن مبارزه در راه تحقق خواستهای مبرم است بلکه خود زائیده سازمان و گسترش دهندة حقوق و آزادیهاست.

این حکم در مورد همه سازمانهای توده ای، در باره کلیه اقداماتی که در جهت بسیج و سازمان دادن توده ها اعمال میشود اعم از اقدامات مطالباتی طبقه یا قشر معین یا اقدام در جهت بسیج مردم در جهت شعار عام دموکراتیک صادق است. بنابراین فوق اقدام در راه توسعه و گسترش مبارزه توده ها بمنظور تأمین آزادیها و حقوق دموکراتیک مستلزم توجه جدی بچند نکته زیرین است:

۱) آگاهی کامل بشرائط واقعی جامعه و تحلیل دقیق شرایط مشخصی که قشر معینی را در راه خواستهای ویژه خود بمبارزه جلب میکند.

۲) یافتن طرق و شیوه های خاص مبارزه منطبق باروحیه و طرز فکر قشر مورد نظر (ارسال نامه، تلگراف، شکایت جمعی بمراجع دولتی، مقامات قضائی و محلی و غیره) تشکیل جلسات عمومی و صدور قطعنامه، اعتصاب، تظاهرات خیابانی، تشکیل میتینگ و امثال آن).

۳) اقدام بپیگیری، صبر و پایداری و بانرمش برای مقاعد نمودن و متحد ساختن افراد برپایه شعار و شیوه مشخص مبارزه در راه تحقق خواست یا خواستهای معین.

۴) توجه دائمی بدو شرط اساسی موفقیت یعنی اتحاد کلیه نیروها و توفیق بخش کارکنان و مخفی.

۵) کوشش متحد در راه اتصال مبارزات مطالباتی قشرهای معین بخواستهای عمومی دموکراتیک بمنظور توسعه و تحکیم جنبش وسیع در راه بدست آوردن آزادیها و حقوق دموکراتیک.

برای اینکه نکتهٔ اخیر بیشتر روشن شود باید باین مسئله توجه داشت که مبارزهٔ قشرهای مختلفهٔ توده - های مردم در راه مطالبات حقهٔ خود جزئی از جنبش عمومی دموکراتیک است و بنابراین نه تنها کامیابی در آن مورد خود گام مهمی در راه پیشرفت بسوی مقصود است بلکه حصول این نتیجه اتصال خواست مزبور را بخواسته‌های عمومی دموکراتیک تسهیل میکند. مثلاً بدست آوردن آزادی استقلال سند یکائی در عین اینکه خود بخش مهمی از آزادی‌یهای دموکراتیک مردم است موجب آن میشود که کارگران بیشتر متوجه به نقش خویش در پشتیبانی از خواسته‌های دموکراتیک قشرهای دیگر جامعه شوند و برای مبارزهٔ عمومی در اینراه آماده تر گردند. همچنین هنگامیکه جنبش آزادی زنان و نهضت دانشجویی در این زمینه بآن زمینه توفیق حاصل نمود اهمیت پشتیبانی قشرهای دیگر جامعه را از حقوق و آزادی‌یهای خود بیشتر از پیش درک خواهد نمود و قطعاً برای همکاری و مبارزه در راه شعارهای عمومی دموکراتیک آمادگی بیشتری نشان خواهند داد. بدین طریق قدم بقدم امکانات قانونی برای توسعهٔ جنبش وسیع بیشتر میشود و بتدریج فشار بر رژیم بیشتر محسوس میگردد.

بدیهی است بوجود آمدن چنین شرایط و امکانات تازه، مسائل مربوط به پیشرفت و بسط سازمان و فعالیت حزب مخفی را در مقطع جدیدی مطرح میسازد. حزب با الهام گرفتن از اصول لنینی کار حزبی و بسا توجه باوضاع مشخص سیاسی واجتماعی موجود نتیجه گهرهای لازم را در هر مورد بعمل آورده و برای انطباق وضع خود با شرایط جدید تصمیمات لازمه برای پیشرفت کار اتخاذ میکند. از طرف دیگر سازمان حزبی در عین بسط کلیهٔ نیروهای خود در جهت کار پیگیر و صبورانه در میان توده های مردم دست بیک سلسله تبلیغات و اقدامات عمومی چه در داخل کشور و چه در صحنهٔ بین المللی برای رسوخ دادن شعارهای دموکراتیک در میان توده های مردم و جلب پشتیبانی و معاضدت بین المللی بمنظور اعمال فشار بدولت و عقب راندن وی از مواضع ضد دموکراتیک خواهد زد.

تجربیات چند سال اخیر و موفقیت کامیابی‌های بین المللی برای نجات جان عده ای از میهن پرستان بخوبی نشان میدهد که در شرایط کنونی جهان همسنگی بین المللی تاجه برای دفاع از آزادیها و حقوق دموکراتیک کشور ما اهمیت دارد. بهمین سبب اقدامات حزب مادرجهت دفاع از دموکراسی در ایران وظیفه رژیم زورگویی و استبداد، برای بدست آوردن غوغا عمومی زندانیان سیاسی و خاتمه دادن بعد اخلهٔ غیرقانونی محاکم نظامی در امور سیاسی، برای بازگشت پناهندگان سیاسی بایران، بمنظور جلوگیری از شکنجه و اعدام، غلنی بودن محاکمات و آزادی حق دفاع متهمین سیاسی، رفع مداخلهٔ دولت در امور انتخابات، آزادی احزاب و سازمانهای سیاسی باید بیش از پیش توسعه و تکامل یابند. محققا پشتیبانی افکار عمومی و مردم آزاد یخسواه جهان از خواسته‌های مشروع و دموکراتیک مردم ایران نقش بسیار بااهمیتی در استقرار و بسط دموکراسی در کشور ما و پیشرفت مبارزات آیندهٔ مردم آن ایفا خواهد نمود.

آنچه در جریان این مبارزات باید بیش از همه مورد توجه قرار گیرد، هدف و دورنمای مبارزه در مرحلهٔ کنونی انقلاب است. مبارزه در راه شعار عده و هدفهای مرم هیچگاه نباید ما را چنان بخود مشغول دارد که هدف و دورنمای مبارزهٔ انقلابی را در مجموع خود ندیده بگیریم. مبارزه در راه شعارها و هدفهای مرم مراحل است برای ایجاد هرچه بیشتر زمینهٔ اجتماعی لازم بمنظور تحقق هدف اصلی مبارزه انقلابی مردم یعنی استقرار یک حکومت ملی و دموکراتیک. پیروزی نظام ملی و دموکراتیک در کشور ما خود محمل ضروری برای سیر جامعه بطرف سوسیالیسم است. تنها در این پیوند دیالتیکی و هدفهای تاکتیکی و هدف استراتژیک مرحلهٔ کنونی انقلاب ایرانست که مبارزات مادر راه این هدفها محتوی واقعی انقلابی خود را کسب میکند.

بدون يك سياست واقعا انقلابی تحقق انقلاب غير مگن است

I — يك منظره عمومی از اپوزیسیون

۱- هرج ومرج فکری در صفوف اپوزیسیون

د اپوزیسیون مرفی ایران هرج ومرج فکری و سیاسی د هشتتاکي حکم فرماست. د رتاریخ سپزده ساله بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هیچگاه تشتت فکری و سیاسی در صفوف اپوزیسیون باین اندازه نبوده است. این امر بزرگترین مانع اتحاد نیروهای مرفی، تشکل و تکامل مبارزه و حصول پیروزی است. این تشتت چون يك بیماری هولناک بتدریج جسم و جان جنبش رامیخورد و اگر وضع بهمین ترتیب دوام یابد، سرانجام شیشه زندگی آنرا بسنگ خواهد زد.

برای جد کردن صحیح از سقیم، سره از ناسره، انقلابی از ضد انقلابی و سرانجام غلبه بر این هرج و مرج فکری و تدوین يك خط مشی سیاسی جامع برای اپوزیسیون مرفی ایران باید باتمام قوا مبارزه کرد. نقطه شروع اساسی اینجامست. تا وقتیکه مبارزه در این رزمگاه به نتیجه مشخص و مثبت نرسد، هر مبارزه ای که از هر نقطه دیگر و بهر شکل دیگر آغاز شود، مواجه با انواع موانع و اشکالات و با احتمال قریب به یقین محکوم به شکست است.

۲- ترکیب ایدئولوژیک اپوزیسیون

د رسالههای مبارزه برای ملی کردن صنایع نفت و سالهای بعد از آن در جنبش ترفیخواهانه ایران د جریان اساسی وجود داشت: يك جریان توده ای و يك جریان مصدقی. سایر شاخه های اپوزیسیون، بیواسطه یا بواسطه، مشعب از این د جریان اساسی یا وابسته بآن بودند. هم د محیطه ایدئولوژیک و سیاسی و هم د رعرصه سازمانی وضع از این قرار بود. در اینجام تعرض خصلت این دو جریان نمیشوم. این مطلب باندازه کافی روشن و از حوصله بحث ما خارجست.

د رسالههای اخیر، تکامل حوادث این تقسیم بندی را د معرض تغییرات جدی قرار داده است. از حزب توده ایران شروع کنیم. از سه سال پیش در بخش اروپائی حزب بتدریج نطقه يك جریان پرو چپ بوجود آمد. عده ای از اعضا، حزب د اروپای غربی از حزب جدا شدند و سازمان جداگانه ای بوجود آوردند. قریب دوسال پیش د نفر از اعضا، کمیته مرکزی بحلت عدم موافقت با خط مشی عمومی حزب از کمیته مرکزی اخراج شدند. بعدا یکنفر از اعضا، مشاور کمیته مرکزی هم بآنجا پیوست. این سه نفر بعد از چند ماه تردید و تعلل سرانجام به سازمان انشعابی مغرب اروپا پیوستند و نام آنرا "سازمان انقلابی حزب توده" ایران در خارج از کشور" گذاشتند. این گروه روزنامه ای بنام "توده" انتشار دادند. روزنامه دیگری بنام

"توفان" با آنها مصد شد. ولی هنوز چند ماهی از همکاری آنها نگذشته بود که یکروز روزنامه "توده" در يك خبر چند سطری اخراج آنها را اعلام کرد. بدین ترتیب کمابیش بقصد "انقلاب" رفته بودند، خود نخستین قربانیان "انقلابيون" تازه کار شدند. بقول معروف:

شد غلامی که آب جو آرد آب جو آمد و غلام ببرد

ترازنامه کار آنها تاکنون چیست؟

مقداری دشنام بحزب توده ایران، باتحاد شوروی، به "رویزيونیست های معاصر"، مقداری جریو بحث اسکولاستیک، مقداری دید و بازدید، و هیچ.

آنها که اینها را اخراج کرده اند چه کرده اند چه میکنند؟ آنها هم تاکنون جز انتشار چند شماره روزنامه، جز نوشتن چند مقاله "آتشین و انقلابی"، جز ابداع مقادیری "تئوری" درباره "انقلاب ایران"، "مبارزه مسلح"، "جنگ طولانی" و غیره کاری انجام نداده اند. در آینده هم کاری انجام نخواهند داد. در مورد اینها هم میتوان گفت:

سالی که نکوست از بهار شپید است

در جریان انفجار عظیمی که رهبران چینی در نهضت جهانی کارگری ایجاد کردند، اکثریت مطلق اعضا و رهبری حزب توده ایران، بر موضع ایدئولوژیک سنتی خود یعنی بر موضع مارکسیسم - لنینیسم ایستادند، از موجودیت و اصالت حزب دفاع کردند، و آنها را که اخراج و داخل قصد شبیخون داشتند از خانه خود راندند. این مبارزه تلخ، دردناک و دشوار بود. ولی حزب ناگزیر از این مبارزه بود. اگر برای بسیاری از افراد اپوزیسیون، چپ روی یکتو مغزله با الفاظ بود، برای حزب توده ایران که تجربه سالهای ۲۸-۲۹ را پشت سر داشت، چپ روی معنای دیگر داشت. مادرگذاشته نتایج و آثارشوم آنرا دیده بودیم. ما نمیتوانستیم و حق نداشتیم آموزه رایباردیگر بیازمائیم. مبارزه بسیار شدیدی در حزب توده ایران از کوچکترین و پائین ترین واحد هاتا کمیته مرکزی در گرفت و بشکست حادثه جویان و چپ روان انجامید. ولی خط مشی حزب از تا غیر نظریات زهرآگین این افراد در امان نماند. اینجا و آنجا، در این تحلیل و آن تحلیل، آثاری از آن باقی ماند. حزب توده ایران باین نکته اساسی توجه دارد. بهمین دلیل بررسی، جمع بندی و تحلیل - تجارب گذشته خویش و تدوین يك خط مشی مشخص، مصرح و جامع را که منطبق بر شرایط اجتماعی - سیاسی ایران و خالی از هرگونه عوامل گمراه کننده و ذهنی و عاطفی باشد، در رأس وظایف کنونی خویش قرار داده است. این وظیفه بسیار دشوار است. حصول اجماع در مسائل مربوط به استراتژی و تاکتیک مبارزه سیاسی حزب کار است که بیک مبارزه بزرگ، بی امان و بی تزلزل نیاز دارد. ولی از آن گریزی نیست. ما مطمئنیم که در این مرحله نیز، علی رغم تمام مشکلات موجود، خط مشی صحیح راه خود را خواهد گشود. و پیروز خواهد شد. اینست منظره ای از جناح چپ اپوزیسیون. اما وضع در جناح راست - جناح مصدقی - اپوزیسیون چیست؟

درگذشته اپوزیسیون مترقی ایران دارای يك جناح راست اصیل باتمام مشخصات طبقاتی آن بود. این جناح که دکتر محمد مصدق را باید بنیان گزاران دانست، منعکس کننده منافع، طرز تفکر و ایدئولوژی بخش مهمی از طبقات متوسط و بعبارت دیگر بورژوازی ملی و خرده بورژوازی ایران بود. حزب ما، بعنوان حزب طبقه کارگر، با این جناح اپوزیسیون از نظر ایدئولوژیک و سیاسی اختلافات اساسی داشت، ولی ماهرگز در اصالت این جناح و در اینکه منعکس کننده منافع و طرز تفکر بخشی از طبقات مترقی جامعه ماست تردید نداشتیم. بهمین دلیل باتمام قوا کوشیدیم بر زمینه نظریات مشترک با آن متحد شویم. این کوشش اکنون هم بهمان شدت ادامه دارد.

ولی سرنوشت جناح راست اپوزیسیون چه بود؟

هر حزب ، هر گروه ، هر بخش و حتی هر شخصیتی از این جناح سرنوشت جداگانه ای دارد. در این بحث وارد نمی‌شویم. فقط در باره بخش اروپائی این جناح صحبت می‌کنیم. دوری از میدان مبارزه و قطع پیوند بانسوخ زنده و فعال جامعه ، بخش اروپائی این جناح را که بطور اساسی مرکب از دانشجویان و روشنفکران بود ، آماج بی‌پناه تبلیغات حادثه جویانه و انقلابی نمای رهبران چینی قرار داد. تبلیغات چینی نه تنها از جهت انقلابی نمائی با مزاج آتشین و عجول بسیاری از افراد این بخش سازگار بود ، بلکه بمناسبت جنبه ضد شوروی خود نیز یک نیاز سنتی این جناح را راضا کرد. کمونیسم چینی چیزی جز ناسیونالیسم نبود و ناسیونالیست های ایران بسرعت این معنی را درک کردند و از آن "مستفیض" شدند. نتیجه چه بود ؟ نتیجه آن بود ، کسانی که تا دیروز در میانه میدان بودند ، سحرآسا به میسره نقل مکان کردند و بجای پرچمهای سبز محمدی پرچمهای سرخ - ولی سرخ چینی - را برافراشتند.

در این تحول سحرآسا حوادثی روی داده است که گاهی عبرت انگیزست. نمونه جریان خلیل ملکی را بگیریم. سالیان دراز حزب خلیل ملکی در سمت راست حزب مآقرارد اشد و هم اکنون هم خود خلیل ملکی و هواداران او در ایران در سمت راست حزب مآقرارد اشد. ولی در اروپا غده ای از هواداران خلیل ملکی با چند جست و خیز نشاط آمیز خود را به سمت "چپ" حزب مارسانده اند و از آن موضع بحزب مآمیازند. سایر گروههای وابسته به جبهه سابق ملی نیز تقریباً همه سرنوشت مشابهی دارند. اینها بوقع نظریات آناارشیستی و اوانتوریستی ، نظریاتی که در جامعه ما امید هیچگونه کامیابی ندارند ، پیوند خود را با سنتهای جبهه ملی دکتر مصدق ، جبهه ای که منعکس کننده منافع و طرز تفکر بخش مهمی از طبقات متوسط جامعه ایران بود ، بریده اند.

شاید کسانی باشند که از این تحول خوشحال شوند. اگر این تحول اصیل باشد ، واقعا هم مایه خوشحالی است. ولی متأسفانه چنین نبود و چنین نیست. این تعویض رنگ ، تقلید ناپخته و سبکسرانه ای بیش نیست ، منعکس کننده تحولات عینی اجتماع ایران نیست ، بلکه نشانه انقطاع فکری و سازمانی بخش اروپائی جبهه ملی از طبقات متوسط جامعه ایرانست. و این امر برای کسانی که به انقلاب ایران علاقه دارند ، فقط میتواند مایه تا مسف باشد.

II- پاره ای از مسائل متنازع میان چپ روان و ما

۱- تقدم یا تاخروا واقعیت عینی

اختلاف میان کسانی که از حزب مآرفتند و حزب ، در مرحله اول محدود بود. ولی اختلاف بتدریج بسط یافت ، شکل گرفت و بصورت دو سیستم مختلف فکری درآمد. نویسندگان در یکی از مقالات خود در "دنیای" (شماره اول - سال هفتم) به تفصیل در این باره صحبت کرده است. وی در پرتو حوادث اخیر تذکار پاره ای از نکات تازه را بی‌مناسبت نمی‌بیند.

مهمترین اختلاف ما و آنها که از ما بریدند ، اختلاف نظر در قبایل این مسئله اساسی بود : آیا یک حزب سیاسی باید فرد انقلابی حق دارد که واقعیت عینی خارجی را که خارج از حیطه تمایلات ، آرزوها و نیات اوست ندیده بگیرد یا نه ؟ آیا حق دارد آنرا بخیل خود و مستبدانه تغییر شکل دهد ، تحریف کند ، مسخ و مثله سازد یا نه ؟ حق دارد که شعارهای مبارزه سیاسی را عم از استراتژیک و تاکتیکی از میان انبوه آرزوهای خود بیرون بکشد یا نه ؟ بدیهی است که باین پرسشها آنها هم جواب منفی میدادند ، ولی در عین هرگز نخواستند واکنشون هم نمیخواهند که حتی یک لحظه این واقعیات مسلم را قبول کنند.

این اختلاف هنوز هم میان ما و آنها بزرگترین اختلاف است. و بعبارت دیگر این اختلافی است میان ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی و ایدالیسم و متافیزیک ، میان مارکسیسم یعنی ایدئولوژی علمی و انقلابی و پسرولتاریا و یک ایدئولوژی ایدالیستی ، ناسیونالیستی و خرده بورژوازی. یکی دو سال پیش دیدن

سیمای واقعی این ایدئولوژی و مظاهر پراتیک آن کارد شواری بود. ولی امروز آنرا در قالب "مائوئیسم" میبینیم. معجزات و کرامات آن امروز سراسر چین را فراگرفته است.

اختلاف آنها و ما این بود که آنها همان چیزی را میخواستند که امروز در چین میگذرد و مادرست همان را نمیخواستیم. آنها میخواستند که حزب توده ایران راه بکشد و ما میخواستیم که حزب توده ایران را در راه مارکسیستی - لنینیستی اش نگهداریم. میان ما این اختلاف لاینحل بود. بهمین دلیل کمیته مرکزی مجبور شد آنها را کنار بگذارد و آنها هم خود را مجبور دیدند که صفوف حزب توده ایران را ترک کنند.

۲- واقع بینی سیاسی با پراگماتیسم فرق دارد

وقتی ما میگوئیم در سیاست باید واقع بین بود، دگماتیسم که از واقعیت عینی سخت در هراسند، بجنب و جوش می افتند و ما را به "پراگماتیسم" و "پراتیسیسم" متهم میکنند. ولی واقع بینی سیاسی با "پراگماتیسم" و "پراتیسیسم" از زمین تا آسمان فاصله دارد. هر حزب یا فرد انقلابی وظیفه تخلف ناپذیر دارد که واقع بین باشد و در همان حال وظیفه تخلف ناپذیر دارد که با "پراگماتیسم" و "پراتیسیسم" که دید انقلابی اورا کور میکند و او را در چاله چوله خورده حوادث می افتند مبارزه نماید. واقع بینی سیاسی از مارکسیسم، که یک ایدئولوژی سرتاپا انقلابی است، نشأت میگیرد، ولی پراگماتیسم و پراتیسیسم از ایدئولوژی ایدئالیستی بورژوازی. ما درست بهمان دلیل که با شعارهای اوانتوریستی چپ روان مخالفیم و آنها را مضر برای مبارزه انقلابی میدانیم، با پراگماتیسم و پراتیسیسم هم مخالفیم. اینها دو روی یک سکه اند. دو نوع در شدن از واقعیت. دو نوع نحاشی از برخورد علمی با جامعه و مبارزه طبقاتی است. یکی از سمت چپ و یکی از سمت راست.

۳- واقعیت را باید در حال حرکت و تکامل دید

واقعیت هیچوقت ثابت و ساکن نیست. واقعیت در حال حرکت و تکامل است. یک حزب سیاسی، در برخورد با هر پروسه اجتماعی و سیاسی وظیفه دارد که آنرا بطور عینی مورد بررسی و تحلیل قرار دهد و از راه این بررسی قوانین تکامل آنرا کشف کند و با کشف این قوانین سرپرستین، کم دردترین و آسانترین راه ارتقا آن را از یک مرحله دانی بیک مرحله عالی تعیین، اعلام و برای آن مبارزه نماید.

دگماتیسم ها غالباً بما میگویند شما واقعیت را می بینید ولی تکامل آنرا ندیده میگیرید. آنها که این اتهام را بحزب ما وارد میکنند، در عین حال دو عمل انجام میدهند: اولاً یک اتهام ناروا بما وارد میکنند. ثانیاً اشتباه اول خود را که ندیدن واقعیت، یا تحریف و مسخ آنست، با اشتباه دیگر که ابداع یک تکامل موهوم برای آنست، مضاغف میکنند. برخورد ایدئالیستی با تکامل واقعیت زنجیر تازه ایست که بدست و پای آنها می افتد.

آنها فراموش میکنند که تکامل در خلا انجام نمیشود. تکامل دارای قوانین خاص خویش است و مسیر آنرا تنها با توجه باین قوانین میتوان کشف کرد.

در بحثهایی که ما با مخالفین خط مشی حزب داشتیم، غالباً باین اشکال روبرو میشدیم که آنها اولاً و بسیاری از حوادث اجتماعی - سیاسی داخلی و خارجی را بصورت یکجانبه و تحریف شده مطرح میکردند و اصرار داشتند که الگوهای خود را بر این حوادث تحمیل کنند. ثانیاً به این حد اکتفا نمیکردند و غالباً برای واقعیت های مقلوب و تحریف شده یک تکامل آتی موهوم هم پیش بینی میکردند، و میخواستند با استفاده از دو تحریف برای مبارزه شعار سیاسی استخراج کنند. بحث در تکامل واقعیت برای آنها لپز برتر از بحث در خود واقعیت بود. زیرا در اینجا امید ان وسیعتری برای بازی با کلمات، سفسطه و مغالطه در اختیار آنها قرار داشت.

۴- واقع بین سیاسی مبارزه انقلابی را نمیگذارد

وقتی ما میگوئیم در تحلیل حوادث اجتماعی باید واقع بین بود (بجبارت دیگر باید از موضع مارکسیستی بیه

حوادث نژاد يك شد) چه روهاسخت برآشفته میشوند ومارا متهم میکنند که قیافه "انقلابيون لنینی" بخود گرفته ایم و آنها را زعل انقلابی باز میداریم. معلوم نیست در این کلمه "واقع بین" چه آهنگ ناراحت کنند ما وجود دارد که چه روهاسخت رازآن ناراحت میشوند.

ما وقتی میگوئیم درسیاست باید واقع بین بود، برای آنست که معتقدیم مبارزه انقلابی را - بمعنای واقعی آن - فقط از مبدی یک تحلیل اجتماعی- سیاسی صحیح میتوان آغاز کرد. وقتی میگوئیم با سوبزکتویسم سیاسی مخالفیم، دلیل آن اینست که معتقدیم از آن مبدی یا مبارزه اصولاً آغاز نمیشود، یا بغرض آغاز شدن در همان مراحل اولیه با شکست مواجه میشود. بدین ترتیب دعوی باچپ روهاس بر سر این نیست که ما میگوئیم نباید مبارزه کرد و آنها میگویند که باید مبارزه کرد. بالعکس، دعوا بر سر اینست که ما میگوئیم باید مبارزه کرد، طرق مشخص آنرا هم نشان میدهیم، و آنها میگویند باید مبارزه کرد و راهی را که نشان میدهند، راه آغاز نشدن مبارزه و در بهترین صورت راه آغاز شدن و شکست فوری آنست.

۵- درباره "وضع انقلابی"

چه روهاس دائم از مبارزه مسلح و لزوم و امکان واژگون کردن رژیم کنونی ایران از طریق جنگهای پارتیزانی میزنند. مطالبی که در این زمینه عنوان میکنند، هیچگونه وجه مشترک با آموزش انقلابی مارکس لنین، یعنی مارکسیسم - لنینیسم که در برنامه حزب ما بعنوان ایدئولوژی آن ذکر شده است ندارد. آنچه آنها میگویند تکرار سطحی و بدون تعمق نظریاتی است که گروهی از رهبران حزب کمونیست چین از چند سال پیش بحوان نسخه منحصر بفرد انقلاب بتمام کشورهای جهان اعم از سرمایه داری، مستعمره و وابسته صادر کرده اند.

اکنون ببینیم موضع ما و آنها در این مورد مشخص چیست؟ مسئله راه انقلاب ایران یکی از هم مسائل است و جادارد که درباره آن بتفصیل بحث شود.

نظر ما روشن است. ما میگوئیم برای قیام مسلح یعنی شکل کلاسیک انتقال قدرت د ولتی از يك یا چند طبقه بیک یا چند طبقه دیگر، وجود وضع انقلابی لازم است. اگر وضع انقلابی وجود نداشته باشد، یا اصولاً قیام مسلح را شروع نمیتوان کرد، یا بغرض شروع شدن با شکست روبرو میگردد. دروم در ایران معتقدیم که در شرایط مشخص کنونی بحالت فقدان وضع انقلابی شعار قیام مسلح یک شعار حادثه جویانه است. نه تنها برای قیام مسلح شرایط لازم وجود ندارد، بلکه برای "جنگهای پارتیزانی"، یعنی شکل دیگری از مبارزه مسلح هم که چپ روهاس بعنوان علی البدل قیام مسلح پیشنهاد میکنند، شرایط لازم وجود ندارد. معنی این حرف آن نیست، که حتی در شرایط کنونی در هیچیک از نقاط کشور به هیچگونه عمل مسلح و با هیچ هدفی نمیتوان دست زد، بلکه مقصود آنست که شعار عمل مسلح (اعم از قیام مسلح و جنگهای پارتیزانی) را در شرایط کنونی نمیتوان بعنوان خط مشی عمومی مبارزه جانشین سایر شیوه های مبارزه سیاسی کرد. نمیتوان آنرا اصل قرارداد و سایر شیوه های مبارزه رافرع، نمیتوان سایر شیوه های مبارزه را بر حسب نیازهای آن تعیین نمود. باز تکرار میکنیم: آنچه ما میگوئیم مربوط بشروط مشخص کنونی ایرانست. بعضی اینکه این شرایط تغییر کنند، قهراً شیوه های مبارزه هم تغییر خواهد کرد. یعنی عدم موافقت با عمل مسلح صرفاً ناشی از تحلیل شرایط مشخص اجتماعی- سیاسی کنونی ایرانست نه مخالفت با خود عمل مسلح. ما معتقدیم که شیوه های مبارزه (اعم از مسلح غیر مسلح، علنی، مخفی، قانونی، غیرقانونی) هیچکدام فی نفسه اصالت و اعتبار ندارند. اصالت و اعتبار آنها ناشی از انطباقشان بر شرایط مشخص عینی کشور معین است. ممکن است شیوه ای در یک کشور در تحت شرایط معینی درست باشد، ولی همان شیوه در کشور دیگر و تحت شرایط دیگر کاملاً نادرست. باین ترتیب مخالفت یا موافقت عمومی یا تجردی با شیوه های مبارزه غلطست. ما باین راه نمیرویم. مخالفت یا موافقت ما با این شیوه یا آن شیوه مبارزه فقط در ارتباط با شرایط مشخص ایرانست.

اینست نظرم. حالا ببینیم چه روهاس در قبال این نظر کاملاً روشن، منجز و منقح چه عکس العملی میکنند

نخستین عکس العمل چه روها که باید آنرا یک عکس العمل عصبی و غیر عقلانی نامید، د شناختگوشی و ایراد اتهام به حزب توده ایرانست. روزنامه "توده" دیاسخ ماجنین مینویسد:

"روزیونیست های ایران میکوشند بانحا مختلف راه انقلاب میهن ماراتاریک کنند و خط مشی سازشکارانه خود را در لباسهای زیننده به جنبش انقلابی عرضه دارند. . . آنها میگویند انقلاب شرائطی میخواهد. در ایران این شرائط وجود ند ارد. پس در ایران نمیتوان مبارزه مبارزه مسلحانه کرد. . . بدین ترتیب خود را توجیه میکنند و یکران را تکفیر" (شماره ۲۰۱)

این فقط یک نمونه است. "روزیونیست"، "اپرتونیست"، "هواد ارشاه" . . . فقط بخشی از اتهاماتی است که دیاسخ مطالب مستدل و منطقی ما ارائه میشود. ما اگر باین افراد میگوئیم چه رو یا حاد ته جو ، دلیل آنرا هم میگوئیم. خوست آنها هم وقتی به ما میگویند روزیونیست ، د لیلش راهم بگویند. این اتهامات ارزش بحث ند ارد. شاعر بزرگ ماسعدی در باره اینگونه افراد چه خوب گفته است: " چون بدلیل از خصم فرومانند ، سلسله خصومت بجنانند "

ب) سفسطه بجای استدلال

بعد از ایراد اتهام و دشنام شیوه دوم آنها سفسطه بجای استدلال است. این سفسطه چگونه علمی میشود؟ ما میگوئیم برای قیام مسلح وجود وضع انقلابی لازم است. وضع انقلابی راهم توضیح مید هیم. آنها جواب مید هند ، قیام مسلح جنگ پارتیزانی نیست. ما میگوئیم : این درست . ما هم نگفته ایم که قیام مسلح ، جنگ پارتیزانی است. ولی آیا جنگ پارتیزانی شرائطی لازم ند ارد ؟ واگر در این شرائط چیست. و آیا این شرائط در ایران وجود دارد ؟

چه روها در اینجاسعی میکنند که باتکیه روی اختلاف میان قیام مسلح و جنگ پارتیزانی وجود شرائط لازم برای جنگ پارتیزانی را (که بفرض اختلاف باوضع انقلابی درلرزمون آن کوچکترین تردید نمیتوان داشت) منقذ کنند ، یا یک امر غیر قابل بحث جلوه دهند. در این مورد بجای استدلال متوسل بانواع سفسطه ها میشوند. سفسطه هایی که میتواند مدتی افراد خالی الذهن را بفریبد ، ولی عدم صحت آنها بزودی آشکار میشود. یکی از این سفسطه ها ذکر پاره ای نمونه های تاریخی بجای شرائط مشخص لازم برای جنگهای پارتیزانی است. آنها نمونه های الجزیره و کوپارا بعنوان نمالبدال شرائط مشخص لازم ذکر میکنند.

این عمل اگر دانسته و فهمیده انجام شود یک سفسطه زیرکانه ، و اگر ندانسته و نفهمیده انجام شود ، حاکی از سخافت عقل و منطق است. ما بارها گفته ایم که باقیاس تاریخی راه انقلاب هیچ کشور نمیتوان معین کرد. هر حادثه ای در هر کشوری روید هد ، اعم از انقلابی یا ضد انقلابی ، دارای علل و عوامل مشخص مادی و معنوی خویش است. حادثه مفروض معلول هست نه علت . معلول را بجای علت نباید معرفی کرد. وجود علل مشابه در کشورهای گوناگون میتواند معلول های مشابه بوجود آورد . ولی معلول های مشابه در کشورهای گوناگون دارای علل مشابه نیستند . روشن تر صحبت کنیم : اگر جنگ پارتیزانی را معلول فرض کنیم ، در هر کشوری و در هر شرایطی میتواند علل بکلی مختلف داشته باشد. امکان جنگ پارتیزانی فقط در صورتی ثابت میشود که علل مشخص آن بیان شود ، نه جنگهای پارتیزانی کشورهای دیگر که خود معلول شرائط مشخص خویش هستند ، بجای علت برای جنگهای پارتیزانی کشورهای دیگر گردند.

قیاس مفهومی صحیح خود کمکی است به تحقیق و تفحص علمی. ولی باین مفهوم که چه روها بکار میبرند ، فقط یک سفسطه زیرکانه است. فقط وسیله ایست برای انحراف و گمراه کردن افکار. اینگونه قیاس نه تنها گمراه کننده است ، بلکه برای مبارزه سیاسی هلاکت بار است.

ما باقیاس باین مفهوم از بیخ و بن مخالفیم . بانواع اشکال آنها هم مخالفیم . در مقابل چه روها گروه

د یگری هم هستند که نظریات سیاسی خود را با توکل بنوع دیگری قیاس "اثبات" میکنند. اینها که مخالفان عمل مسلح هستند، بجای نمونه کوبا و الجزیره نمونه کنگو و سنت دو مینیک را ذکر میکنند و میگویند چون در این دو کشور مبارزه مسلح شکست خورد، پس در ایران هم شکست میخورد. این قیاس هم، صرفنظر از نتیجه آن، غلطست. در اینجا هم مانند مورد اول، قیاس بقصد بررسی دقیقتر واقعیت، تجربه اندوزی و استخراج شعار صحیح مبارزه انجام نمیشود، بلکه مقصود "اثبات" یک نظریه معین سیاسی است که از پیش مورد قبول قرار گرفته است. همان اندازه که قیاس نوع اول یا باصطلاح قیاس "انقلابی" غیر علمی، نادرست و مضرت است قیاس نوع دوم یعنی قیاس "غیر انقلابی" هم غیر علمی، نادرست و مضرت است. اینها مانند دو قطره آب بهسم شمیمند.

یکی دیگر از سفسطه های چپ روها اشاره به زد و خورد های عشاری جنوب ایران و معرفی آن بعنوان جنگهای پارتیزانی است. ما چون در این سفسطه در جای دیگری این مقاله بتفصیل بحث خواهیم کرد، در اینجا از آن صرفنظر میکنیم.

ج) استدلال نادرست

چپ روها بعد از گذراندن مراحل ایراد اتهام و سفسطه بالاخره ناگزیر میشوند که برفع تز عمل مسلح خود وارد استدلال شوند و وجود شرایط آنرا در کشور ما "اثبات" کنند. دو مین کفرانس "سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج کشور" باین نتیجه رسیده بود که: "بدون هیچگونه تردیدی میتوان گفت که شرایط عینی انقلاب (مقصود عمل مسلح است) در کشور ما رسیده است." روزنامه توده نظریه کفرانس دوم را بحسب میدهد و مینویسد: "آیا انقلاب سفید شاه نشانه آن نیست که دیگر بالایی ها نمیتوانند بشیوه سابق حکومت کنند؟ آیا حوادث خرد اد، آيا گرایش مردم بقهر که در ترورها و نقشه های مبارزه مسلحانه تظاهر میکنند مبارزه جنوب که بیش از سی هزار نفر از ارتش ایران را بسیج کرده است، مبارزه دانشجویان و روحانیون که موج وار آمده دارد، نشانه آن نیست که پائینی ها رژیم شاه را نمیخواهند؟"

روزنامه توده با استناد به پدیده های بالا استدلال میکند که در ایران "وضع انقلابی" (بآن مفهوم که نویسندگان "توده" آنرا استنباط میکنند) وجود دارد و باین ترتیب شروع عمل مسلح (جنگ پارتیزانی) در کشور ما توجیه اجتماعی و سیاسی دارد.

پدیده های مورد استناد روزنامه "توده" را بشکافیم ببینیم نویسندگان این روزنامه تاجه اند از محققان آید "انقلاب سفید" و بعبارت دیگر رفرمهای رژیم پدیده ایست که بتوان آنرا یکی از شرایط لازم برای عمل مسلح دانست؟ نه. درست معکوس این استدلال صحیح است. رژیمهای ارتجاعی معمولاً دست به رفرمهای اجتماعی میزنند که از حدت مبارزه انقلابی بکاهند. گاه هم موفق میشوند، گاه هم نمیشوند. در جریان این رفرمها غالباً اتفاق میافتد که رژیمهای ارتجاعی برای مدتی حداقل جنبش انقلابی بخشی از جامعه را متوقف میسازند. در این مورد وظیفه احزاب انقلابی آنست که مانع این مقصد شو" شوند و از تنزل شور انقلابی مردم جلوگیری کنند. نویسندگان روزنامه "توده" این خصیلت رفرمهای رژیم را که در حقیقت خصیلت معوسی رفرم تمام رژیمهای ارتجاعی است، نمی بینند، آنرا ندیده میگیرند و بالعکس اجرای رفرمها را یکی از شرایط مساعد برای شروع جنگهای پارتیزانی بحساب میآورند. روزنامه "توده" خود را باین مسئله آشنا نمیکند که رفرم ارضی رژیم در روستای ایران چه تاثير اقتصادی - اجتماعی باقی گذاشته است. تضاد میان دهقان و مالک، میان شهروده، میان مالک و رژیم و میان دهقان و رژیم بچه صورت درآمده است. بنظر نویسندگان روزنامه "توده" توضیح این مسائل برای توجیه جنگهای پارتیزانی لازم نیست. فقط کافیست که از این پروسه بخرنج نتیجه بگیریم که: "د دیگر بالایی ها نمیتوانند بشیوه سابق حکومت کنند" پس پائینی ها باید دست بسله اسلحه برند.

این استنتاج چپ روها از رفرم سرتاپانادرست است. ما از همان اوان کار که رفرمهای رژیم آغاز شد،

با يك برخورد نادرست درد اخل اپوزيسيون و يك برخورد متقابلانه در صفوف طبقه حاكمه رو برو شد يم .
درد اخل اپوزيسيون از همان اوان كار اين تمايل وجود داشت كه خصلت عيني اين رفرمها مخصوصا رفرم ارضي نفي شود . اين يك برخورد سوزگتو و سكتارستي بود كه ميتوانست اپوزيسيون را به انفراد بكشد . در حالي حتى امكان داشت كه بخشي از دهقانان را كه از اين رفرم ولو باند ازه ناچيز منتفع ميشدند ، بمقابله با اپوزيسيون واد ارد . متقابلا اين برخورد ميتوانست اپوزيسيون را على رغم نيت خود بهمكارى با اپوزيسيون راست كه حتى با همين رفرمهاى غيرراد يكال نيز مخالف بود ، سوق دهد . حزب توده ايران با اين تمايل نادرست مخالفت كرد . اكنون هم مخالف است . در آينده هم بيشك مخالفت خواهد كرد . انقلابيون دوا تشه بهمين مناسبت دشنامهاى فراوان نثار مكرده اند . ولى آينده بدون كوچكترين ترديد صحت خط مشى مارانسان خواهد داد .

متقابلا در صفوف طبقه حاكمه سعى شد و هنوز هم باتمام قوا سعى ميشود كه اين رفرمها حل تمام مشكلات اساسى جامعه ما و راهى به بهشت موعود معرفى شود . ارگانهاى تيليخاتى رژيم با اين رفرمها نام "انقلاب سفيد" ، "انقلاب شاه و مردم" و غيره و غيره داده اند . اين كوششى است براى تخد ير اعصاب مردم ، براى كور كردن دورنماى مبارزات آنها ، و سرانجام بمنظور تحكيم رژيم . حزب توده ايران با اين كوشش مقاصد حاكمه نيز باتمام قوا مبارزه كرد ، اكنون هم ميكنند ، در آينده هم خواهد كرد .

اكنون ما با برخورد تازه اى روبرو شده ايم . طبق اين برخورد كه بوسيله روزنامه "توده" عنوان ميشود ، رفرمهاى رژيم نشانه ايت از پختگى وضع اجتماعى ايران براى آغاز مبارزه پارتيزانى !! اين برخورد كه با اعتقاد ما از هردو برخورد گذشته بى منطق تر و غريب تر است ، بنويه خود با واقعيت رفرمها و ارزيايى على از آنها هيچگونه وجه مشترك ندارد . حزب ما در اين زمينه نيز باتمام قوا مبارزه خواهد كرد .

اگر منظور كه چه روهامد ميئند ، رفرم رانشانه اى از پختگى وضع اجتماعى براى آغاز مبارزه مسلح بشمار آوريم ، آنوقت جنگ پارتيزانى بيك نسخه عمومى براى تمام كشورهاي سرمايه دارى و در حال رشد مبدل ميشود . زيرا در اين بخش از جهان تقريباً هيچ كشورى نيست كه در دوران بعد از جنگ دوم جهانى بهل گوناگون دست بيك سلسله رفرمهاى اجتماعى نزده باشد . در كشورهاي اسكاند يناوى ده سالست كه دولتهاى سوسيال دموكرات با توسل به رفرمهاى گوناگون حكومت ميكنند . و هيچكس مدعى نشده است كه در اين كشورها زمينه براى جنگهاى پارتيزانى آماده است . در بسيارى از كشورهاي آسيا ، افريقا و امريكاي لاتين در سالهاى اخير بيك سلسله رفرمهاى اجتماعى و در درجه اول ارضي انجام گرفته است . اين رفرمها تمام حاكي از عقب نشيني رژيمهاى اين كشورهاست . ولى هيچكس نميتواند مدعى شود كه باستناد اين رفرمها آغاز جنگهاى پارتيزانى در اين كشورها مجوز پيدا ميكنند . اين يكي از اختراعات بد يع نويسندگان "توده" است .
روزنامه توده از حوادث ۱۵ خرداد و پاره اى عمليات تروريستى در تهران ياد ميكنند . در اينجا نكات متعددى قابل بحث است :

حوادث ۱۵ خرداد ، ترور منصور و سوء قصد بشاه مساغى نيست كه بسادگى بتوان درباره آنها قضاوت كرد . ولى نويسنده بمنظور احتراز از ورود در يك بحث بخرنج ، ارزيايى چپ روهارا از اين حوادث صحيح فرض ميكنند . تازه در اينصورت هم استنتاج آنها درست نيست . مگر در سالهاى ۲۷ و ۲۸ در ايران سوء قصد ها مگر بجان عد اى از زمامداران و از جمله شاه انجام نگرفت ؟ مگر در اين سالها دكتور زنگنه ، عبد الحسين هزير ، احمد دهقان ، رزم آرا بقتل نرسيدند . مگر بجان شاه سوء قصد نشد ؟ آيا اينها دليل بود كه در ايران زمينه براى جنگهاى پارتيزانى وجود دارد ؟ از حادثه ۱۵ خرداد نام ميبرند . بقرض كه ارزيايى روزنامه "توده" از اين حادثه صحيح باشد . مگر تاريخ ۱۲ ساله ايران تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انباشته از هزارها ميتينك ، دموستراسيون و حتى تظاهرات مسلح در اقطار كشور نيست . مگر اعصاب عظيم و مكر كارگران نفت خوزستان كه غالبا بخاك و خون كشيده ميشد ، فراموش شده است . مگر حتى بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۷ مبارزات خيابانى مردم تهران و شهرستانها از ياد رفته است . چطور هيچيك از اين هزارها حادثه كه در اصلت

انها هيچگونه تردیدی نیست، مجوز جنگهای پارتیزانی بشمار نرفت، ولی حالا حادثه ۱۵ خرداد پشنهائی مجوز جنگهای پارتیزانی بشمار میبرد. در آن سالها تمام احزاب مترقی سیاسی سقیه و ضد انقلابی بودند، پدیده های اجتماعی را بد رستی تحلیل نمیکردند، ولی امروز نویسندگان روزنامه "توده" دانا و انقلابی هستند. آنچه را که آنها ندیدند می بینند و آنچه را که آنها درک نکردند، درک میکنند؟

اگر رفرم، ترور و تظاهرات خیابانی را منهای شرایط عینی اجتماعی - سیاسی مبد* و منای تحلیل و استخراج شعارهای مبارزه قرار دهیم، باکلاف سردرگم شکفت انگیزی رو برو خواهیم شد. آنوقت حتی انقلابیون امریکائی میتوانند باستاد تر کنند، و وقوع صد ها و هزاران تظاهرات ضد جنگ در سراسر امریکا، و حتی رفرمهای اجتماعی دولت جانسون (مثلا تساوی سیاه پوستان با سفید پوستان) شروع جنگهای پارتیزانی را در آن کشور تجویز کنند! معلوم نیست در آنصورت مبدعین این "تئوریها" یعنی نویسندگان روزنامه "توده" با آنها موافق خواهند بود یا خیر.

در یک جمله باید گفت، آنچه نویسندگان "توده" در این باره مینویسند، لااقل يك استدلال جدی نیست. این موافقانه ترین توصیفی است که از این استدلال میتوان کرد.

۱- زد و خورد های عشائری و ارزیابی نادرست آنها

قریب پنجاه سال است که در استان فارس میان عشائر مختلف ساکن این منطقه و نیروهای دولتی زد و خورد های جریانی دارد. مادر باره جزئیات این زد و خورد ها صحبت نمیکنیم علت آنست که در این مورد اطلاعات دقیق و موثق در اختیار ما نیست. و اطلاعاتی نیز که از جانب دولت و محافل وابسته به عشائر منتشر میشود، آنقدر متناقض است که هرگونه ابراز نظر دقیق را ممتنع میسازد.

مقصود ما از طرح موضوع ورود در جزئیات حوادث (که طبعاً بسیار پخرنج و پیچیده است) نیست، بلکه منحصراً مقصود آنست که نحوه برخورد چپ روهارا با مسئله عشائر بطور کلی و زد و خورد های عشائری جنوب

بطور خاص مورد بحث قرار دهیم. مقصود آنست که نشان دهیم چگونه این افراد بمنظور تحصیل سرمایه سیاسی و "امتات" با اصطلاح تئوریهائی انقلابی خود ماهیت حوادث جنوب را تحریف میکنند و سرنوشت صد ها هزار مردم شرافتمند و میهن پرست این منطقه را ملعبه اغراض سیاسی خود قرار میدهند.

مقد متا باید بگوئیم که ما افراد عشائر ایران را مانند سایر افراد ساده و زحمتکش میهن خود مردمی شریف و میهن پرست میدانیم و هرگونه اقدام تضحیقی و اعمال فشار بر آنها را قویاً محکوم میکنیم. ما معتقدیم که زندگی عشیره ای در این نیمه دوم قرن بیستم در خورد این مردم شرافتمند نیست و چهار صد هزار افراد عشائر ایران خواه ناخواه، دیر یا زود باید این مرحله را پشت سر گذارند و زندگی نوینی را آغاز کنند. ولی مادر همین حال معتقدیم که گذار از این مرحله بمرحله نوین باید بدون اعمال فشار بر عشائر، بدون جنگ و خونریزی و برادر کشی عملی شود. ما بمباران مناطق عشائری، گلوله باران کردن عشائر و دست زدن بانواع اقدامات غدارانه را که معمول نیروهای دولتی است، شدیداً محکوم میکنیم. این عملیات جابریانه را بعنوان اسکان و خلع سلاح عشائر نمیتوان توجیه کرد.

مردم ایران کم و بیش از فجاجی گذشته و کنونی ما مومین دولتی مخصوصاً ما مومین نظامی و ژاندارمری در مناطق عشائری اطلاع دارند. بزرگترین افتخار بسیاری از امرای ارتش ایران ارتکاب فجاج، کشت و کشتار و حرق و هدم در مناطق عشائری است. نشانهائی افتخار بسیاری از آنها بمناسبت ابراز "رشادت" در اینگونه عملیات است.

اخذای، ارتش، پرونده سازی، هتک ناموس و غیره و غیره از اقدامات بسیار رائج ما مومین دولتی در مناطق عشائری است. روابط ما مومین دولت با افراد عشائر غالباً خدعه آمیز و غدارانه است. قرآن امضا کردن، امان دادن و سپس نقض عهد کردن، بزندن انداختن یا آماج گلوله ساختن همیشه یکی از

شیوه های معمول ما مومنین نظامی در مناطق عشائری بوده است . مردم پاکدل ، ساده و رشید عشائر کسه حفظ پیمان و تعهد را ، طی الخصوص که با امضای قرآن موکد شده باشد ، وظیفه تخلف ناپذیر خود میسرند بارها و بارها بدام ما مومنین پیمان شکن و ناجوانمرد افتاده و جان فد کرده اند .

مظالم و فجاج ما مومنین دولتی در مناطق عشائری درگذشته و حال یک امر مکتوم نیست . بسیاری از حوادث مربوط باین مظالم بصورت داستانها در میان مردم نقل میشود .

حزب توده ایران سیاست عشائری رژیم کنونی را که ماهیتا یک سیاست ظالمانه است قویا محکوم میکند . این سیاست باید از بیخ و بن عوض شود . باید عادات ، رسوم ، سنن و حقوق افراد عشائریان مورد احترام قرار گیرد و دست ما مومنین اخاذ ، رشوه خوار و جابر از سرعشائر کوتاه شود . اگر افراد عشائر برای دفاع از حقوق خویش در قبال تجاوز و تعدی ما مومنین دولتی دست بسلاح برند ، این حق مسلم آنهاست . این دفاع مشروع است . مسئول زردخورد هائی که بدین ترتیب آغاز میشود ، دولت است نه افراد عشائر . وظیفه تمام مردم در ترقیخواه و میهن پرست ، دفاع از مظلوم است نه ظالم ، دفاع از دافع است نه مهاجم .

اینست نظر رسمی مادر باره زردخورد های عشائری جنوب . ولی چه روها همانطور که گفتیم میخواهند از این حوادث که کوچکترین ارتباطی با آنها ندارند و ایداد رجعت مفاصد آنها نیست و مطلقا حتی یک وجه مشترک محدود و موضعی هم با " تئوری " های آنها پیدا نمیکند ، برای خود سرمایه سیاسی بسازند .

روزنامه شورش ، ارگان عشائر ایران ، در سرمقاله خود زیر عنوان " حماسه خونین بهمن قشقائی " با آنها اشاره میکند و مینویسد : " تلاش بیهوده است اگر خواهند اینجا و آنجا قهرمانی ابرابحساب خود بگذارند و از این طریق آبروی بدست آورند " . در همین شماره ، در جای دیگر ، ظاهرا با اشاره به همین افراد نوشته میشود : " بیائیم بپذیریم که هم حقیر و هم شاد را این میانه مقصیم . اگر ما بجای بموقع جلوی این بیداد - گری راهی گرفتیم و اجازه نمیدادیم بنام ایوزیسون این اباطیل گفته شود . . . رژیم چه بسا که اینگونه تحریم نمیشد و خون آن جوان بیگناه را نمیریخت " .

فعالیت تبلیغاتی چه روها در باره عشائر جنوب ایران قریب دو سال است که آغاز شده است . در کنفرانس دوم آنها ضمن قطعنامه ای در این باره گفته میشود : " هم اکنون نهضت جنوب چندین ماه است که در برابر نیروهای دولتی پایداری میکند . شکل و خصلت مبارزه کنونی نهضت جنوب این بار پاکدشته تفاوت ندارد . . . (جزوه مصوبات صفحه ۶) .

بعد از صدور این حکم کلی که اهدا معلوم نیست مستند آن چیست ، چه روها بفعالیت " انقلابی " عشائری خود ادامه دادند . ارگان آنها روزنامه " توده " ، یک شماره فوق العاده به عشائر اختصاص داد . در سایر شماره های این روزنامه تحریف منظم حوادث جنوب و کوشش برای وابسته کردن خود بان ، و آن بخود ادامه یافت . تا سرانجام بهمن قشقائی غدارانه بدست رژیم کشته شد . ولی افرادی که از عملیات مسلح بهمن بهره برداری سیاسی میکردند ، دست بردار نبودند و نمیستند . اکنون بهره برداری از مرگ او مطرح است . برای آنها فرق نمیکند از زنده و مرده هر دو میتوان استفاده کرد . و آنها هم میکنند . ما در اینجا میخواهیم پاره ای از نظریات نادرستی را که چه روها در باره عشائر ایران بطور کلی و زردخورد های عشائری جنوب بطور خاص ابراز میکنند ، مورد بحث قرار دهیم .

الف) سابقه طولانی زردخورد های عشائری

عملیات مسلح عشائر در ایران یک امر مربوط به دیروز و امروز نیست . عشائریان بر حسب خصلت اجتماعی خود همیشه باترکز دولتی و قدرت مرکزی مخالف بوده و با آن مسلحانه مبارزه کرده اند . از آخر قرن ۱۸ یعنی از زمان حکومت آغا محمد خان قاجار که باید آنرا مهد " تمرکز دولتی در ایران معاصر شمرد ، تاکنون در هیچیک از ادوار در مناطق عشائری آرامش کامل وجود نداشته است . حتی رضاشاه در دوران سلطنت مطلقه خود موفق به خلع سلاح کامل عشائر و اسکان آنها نگردید .

بدین ترتیب ما اکنون باید دید که تازه روبرو نیستیم. این همان پدیده قدیمی است، در شرائط جدید. ما نمی‌گوییم که زد و خورد های عشائری اخیر عیناً مثل زد و خورد های دوران رضاشاه و زد و خورد های بعد از آنست، ولی در عین حال با این اظهار نظر چپ روهاکه "شکل و خصلت مبارزه کنونی نهضت جنوب این بار با گذشته تفاوت دارد" موافق نیستیم. این اظهار نظر ناشی از تحلیل حوادث فارس و تعقق در عمل و اسباب و عوامل آن نیست، بلکه بمنظور "اثبات" نظریات معینی است. به همین دلیل فاقد ارزش و اعتبار است.

ب) فرق عشایر باد هقنان

چپ روهاکه بعد از ضد و رایین حکم کلی که "شکل و خصلت مبارزه کنونی ... با گذشته تفاوت دارد" دست به مغلطه های تازه ای میزنند. مهمترین این مغلطه ها مشتبه ساختن عشایر باد هقنان، مبارزه عشائری با مبارزه دهقانی، زد و خورد عشائری با جنگ پارتیزانی و در یک جمله تفسیر سراسری نادرست از حوادث جنوب ایرانست. تردید نیست که عشایر از آنجهت که در بخش روستای جامعه (در مقابل بخش شهری) قرار دارند، باد هقنان دارای وجوه مشترک هستند، ولی با وجود این مشتبه کردن عشایر باد هقنان جایز نیست. باید به وجوه تمایز اجتماعی - اقتصادی عشایر و دهقنان توجه داشت. این وجوه تمایز عبارتند از:

۱ - سیستم اقتصاد عشیره ای بطور کلی اقتصاد طبیعی و مهمترین وسیله معیشت عشایر دامپروری است، در حالیکه سیستم اقتصادی دهقنان ایران بطور کلی سیستم فئودالی (لااقل تا قبل از فرم ارضی موجو) و مهمترین وسیله معیشت آنها کشاورزی است.

۲ - در میان عشایر مبارزه برای تحصیل زمین و تأمین آب مسئله اساسی نیست، زیرا افراد عشایر بر حسب تخمیر فصل در حال بیلاق و قشلاق هستند و چون معیشت آنها بطور اساسی از راه دامپروری تأمین میشود، مشکلات خاص دهقنان یعنی مسئله زمین، آب، دام کشاورزی، بذر، سهمیه و غیره برای آنها وجود ندارد.

۳ - در سیستم اقتصاد عشیره ای افراد ایلی تابع خان هستند و این تبعیت را علائق خوئی، خانوادگی و سنتی تحکیم میکند، در حالیکه در سیستم اقتصاد فئودالی دهقان مقابل فئودال قرار دارد و تضاد اصلی ده تضاد میان دهقنان و فئودال است.

۴ - در مبارزه میان حکومت های مرکزی (اعم از حکومت فئودالی یا حکومت بورژوازی) با عشایر، افراد عشایر معمولاً پشت سر رو "سای عشایر" قرار داشته و با حکومت های مرکزی جنگیده اند، در حالیکه در مورد دهقنان قضیه معکوس است. دهقنان بر حسب خصلت طبقاتی خود و سابقه تضاد میان آنها و فئودالها در مبارزه میان بورژوازی و فئودالسم معمولاً در صف بورژوازی قرار میگیرند و بر ضد فئودال مبارزه میکنند.

۵ - عشایر معمولاً با مرکزیت دولتی مخالفند، ولی دهقنان چون مرکزیت را محدود کننده قدرت فئودالها میباشند، با مرکزیت موافقند.

نتیجه میگیریم:

یکی دانستن احکام مربوط به سیستم اقتصادی، مطالبات اجتماعی دهقنان با عشایر از نظر تئوریک یک امر نادرست و از نظر پراتیک یک اشتباه فاحش است.

در سالهای اخیر غالباً پدیده ای که گروهی به عطیات مسلح عشایر، قیام دهقانی نام داده اند. این یک مغلطه بزرگ است. قیام دهقانی بطور اساسی عطیات مسلح دهقنان بر ضد فئودالها و سیستم اقتصاد فئودالی است، در حالیکه عطیات مسلح عشایر بطور اساسی اقدام بر ضد مرکزیت دولتی به اوضاع ایران برگردیم و نظریات بالا را در تجربه کشور خود مان مشاهده کنیم.

گفتیم که عشایر ایران همیشه با مرکزیت دولتی مخالف بوده اند و با آن مبارزه کرده اند. این یک واقعیت انکارناپذیر تاریخی است. ولی آیا معنی آن اینست که باید هرگونه عطیات مسلح عشائری را منفی شمرده؟ نه. حتماً

این نیست. گاهی مخالفت عشاثر با مرکزیت دولتی (که دارای دلایل معین خویش است) با مخالفت طبقات و قشرهای مترقی جامعه تلاقی میکند. در این مورد، این طبقات و قشرها وظیفه داشته اند و دارند که از مخالفت عشاثر ای با حکومت مرکزی بنفع مقاصد ترقیخواهانه سیاسی واجتماعی خویش استفاده کنند. این جریان در انقلاب مشروطه ایران روی داد و ترقیخواهان آن روزی ایران از مخالفت عشاثر مخصوصا عشاثر بختیاری با حکومت استبدادی محمد علی میرزا برای پیروزی مشروطه استفاده کردند.

دردوران دکتر مصدق نیز باز عشاثر جنوب بساقفه همان مخالفت قدیم خود با حکومت مرکزی با تجدید قدرت دربار و ارتش مخالف بودند. دکتر مصدق بنوبه خود از این مخالفت استفاده کرد. حزب توده ایران هم بسهم خود هم دردوران حکومت مصدق و هم بعد از سقوط مصدق نه تنها با همکاری با عشاثر ایران موافق بود بلکه عملا در آن راه اقدام کرد.

علاوه بر این در تاریخ صد سال اخیر ایران مواردی هم پیش آمده است که عشاثر مخصوصا عشاثر جنوب به مبارزه مسلح بآمد اختلات امپریالیستی برخاسته اند. این جنگهاد آرای خصلت مترقی و میهن پرستانه است. باید ارزش آنها را بحساب آورد.

اکنون ببینیم دروضع کنونی وضع از چه قرار است؟ دروضع کنونی سیاست حزب ماکاملا روشن است. ما از زاویه دید خود و بدلائل خود با رژیم مطلقه کنونی مخالفیم. بعضی از عشاثر هم از زاویه خود و بدلائل خود مخالفند. این بدیهی ترین امر است که از این تلاقی مخالفت بنفع مبارزه برضد رژیم مطلقه باید استفاده کرد. این یک وظیفه تخلف ناپذیر است.

تا اینجا هم میان ما و چپ روها اختلاف وجود ندارد. ولی اختلاف از کجا آغاز میشود؟ اختلاف از آنجا آغاز میشود که چپ روها خصلت اجتماعی - سیاسی عطیای مسلح عشاثر را تحریف میکنند، و از این تحریف برای "اثبات" نظریات سیاسی خود که با واقعیت هیچگونه وجه مشترک ندارد، استفاده مینمایند. آنها میگویند وضع اجتماعی ایران برای جنگهای پارتیزانی آماده است. برای جنگهای پارتیزانی آماده است. دهقانان یک مقدمه اجتناب ناپذیر است. آنها در نهال دهقانان میگردد و بمقصود نمیرسند. چون بمقصود نمیرسند، به عشاثر نام دهقان میدهند و حکمراکه قاعد تا باید از قیام دهقانی استخراج کرد، از عطیای مسلح عشاثر استخراج میکنند. و با این مقدمه نتیجه غلط تر یعنی آمادگی شرایط اجتماعی برای شروع جنگهای پارتیزانی میرسند.

بدیهی است که حزب توده ایران با این تحلیل و استنتاج سیاسی از پایه مخالفت است. این امر به یک شعبده بازی شبیه ترست تا بیک تحلیل جدی سیاسی.

چگونه چپ روها واقعیت را تحریف میکنند؟ گفتیم که مخالفت عشاثر با حکومت مرکزی در طول تاریخ صد و پنجاه ساله اخیر ایران بجه دلیل بوده است و اکنون بجه دلیل است. ببینید که روزنامه "توده" جریان را چطور می بیند: "از لحاظ اجتماعی رژیم شاه بهر وسیله هست میکوشد که مردم شجاع عشاثر را بزانو در آورد و بزور در چارچوب نقشه های اقتصاد دی نئوکولونیالیستی یعنی اقتصاد سرمایه داری وابسته بکشاند و طبیعی است که با مقاومت شدید ایلات و روستاها مواجه شود. زیرا توده های عشاثر میدانند و این مسئله را در عمل لمس میکنند که سیستم سرمایه داری وابسته بهیچوجه جوابی بخوانسته های آنها نخواهد داد و بانفوذ خود در مناطق عشاثری توده های مردم را بکارگران مزدور کشاورزی و یا به پرولتر و لومین پرولتر شهری مبدل خواهد ساخت و در آخرین تحلیل بیکساران خواهد کشاند." (تکیه روی کلمات از نویسنده)

اینانویسندگان این مطالب یک لحظه فکر میکنند که تا چه حد از حقیقت منحرفند؟ آیا فتح اله حیاسات دودی، حسینقلی رستم، ناصرطاهری، رجب شهبازی، ضرغام پور برای این سلاح بدست گرفتند که با سیستم سرمایه داری وابسته مخالف بودند و افرادی که بدنهال آنها رفتند برای این بود که میترسیدند به "کارگر مزدور کشاورزی و یاب به پرولتر و لومین پرولتر شهری" مبدل شوند. جل الخالق!

این تحریف متعدد انجام میگردد. برای آنست که "چپ روها" برای اثبات "تنوری" خود بیک کانون جنگهای پارتیزانی در ایران احتیاج دارند. این کانون را باید بهر قیمت خلق کرد. و آنها هم خلق میکنند. اگر عملیات سنتی مسلح عشائر جنوب وجود نداشت، راه دیگری در پیش میگرفتند. برای کسانیکه بواقعیات اجتماعی- سیاسی باورند آرند، خلق نمونه ها کار دشواری نیست.

د) دستور العمل تاکتیکی برای عشائر جنوب

تاکتیکها و شیوه های جنگ عشائری ناشی از خصالت اجتماعی این جنگها، وضع جغرافیائی مناطق عشائری و نوع ساز و برگ افراد عشائر و نیروهای دولت مرکزی است. این تاکتیکها اصیل، مطمئن و موثرست. و مستقیماً از واقعیت زندگی عشائری ناشی شده است. ولی "چپ روها" که هزاران کیلومتر دورتر از صحنه های نبرد در شهرهای اروپا و آمریکا نشسته اند، بعد از آنکه جنگ عشائری را قیام دهقانان خوانند، بمرحله دیگری نقشه خود میرسند و سعی میکنند که تنوری "جنگ" را بر این جنگها تطبیق دهند. روزنامه "توده" مینویسد: (شماره فوق العاده) "راه درست مبارزه جنوب، راه جنگ طولانی است. تنها در استراتژی جنگ طولانی است که میتوان دشمن نیرومند کنونی را با نیروهای ضعیف کنونی شکست داد، زیرا در جریان رشد جنگ طولانی است که نیروهای مبارزان جنوب رشد خواهد کرد."

ببینیم اصطلاح "جنگ طولانی" که چپ روها از آثار مائوتسه و ونگ اقتباس کرده اند، بچه معنی است؟ آیا آنچه را که چینیها "جنگ طولانی" مینامند، حتی طبق نظر خود آنان، میتوان برزد و خورد های عشائری ایران تطبیق داد؟ آیا "چپ روها"ی وطن ما اصولاً شایسته نزل این اصطلاح را میداند؟

اصطلاح "جنگ طولانی" را برای نخستین بار مائوتسه و ونگ جزو سلسله نطقهائی که از ۲۶ مه تا ۳ ژوئن ۱۹۳۸ در "پنیان" ایراد کرد، بکار برد. مجموعه این نطقها بعد از ضمن کتابی تحت عنوان "در باره جنگ طولانی" نشر یافت. هنگام ایراد این نطقها قریب یکسال از شروع "جنگ مقاومت بر ضد ژاپن" میگذشت.

اما این اصطلاح چگونه مطرح شد و بچه معنی بود؟

تابستان سال ۱۹۳۷ امپریالیسم ژاپن حمله عمومی خود را بر ضد چین آغاز کرد. هنگام شروع این حمله، هنوز میان نیروهای حزب کمونیست چین و ارتش چیانگ کایشک جنگ ادامه داشت. شروع حمله عمومی ژاپن بر خاک چین در وضع سیاسی و اجتماعی چین و مناسبات میان طبقات و نیروهای متخاصم داخلی تغییرات مهم بوجود آورد. حزب کمونیست چین با توجه بخطر که از جانب امپریالیسم ژاپن متوجه کشور بود، سیاست عمومی خود را مورد بررسی مجدد قرار داد و نتایج تازه ای استخراج کرد. این سیاست بطور اساسی بر اصول زیر بنی مبتنی بود:

۱- لزوم تشکیل جبهه متحدی مرکب از تمام طبقات، قشرها، احزاب (از جمله کومین تانگ)، گروهها و شخصیت های هوادار مقاومت در برابر ژاپن؛

۲- اتخاذ سیاست "استقلال و ابتکار" و بعبارت دیگر وحدت و استقلال درد اخل جبهه متحد ملی؛

۳- اتخاذ سیاست "جنگ پارتیزانی مستقل و مبتکرانه" در "چارچوب یک استراتژی متحد"؛

۴- در مورد عناصر افراطی ارتجاعی، سیاست استفاده از تضاد های داخلی آنها، منفرد کردن ارتجاعی ترین آنها و منهدم کردن تد ریحی مجموع آنها؛

۵- بنفع فقط جبهه متحد ملی، حزب کمونیست چین پاره ای از شعارهای مبارزه طبقاتی خود را تغییر داد، مثلاً سیاست ارضی حزب که تا آنوقت مصادره زمین های مالکین بنفع دهقانان بود به تخفیف بهره مالکانه و ربح مبدل شد.

بعد از فراهم آمدن این مقدمات، این مسئله مطرح بود که آیا جنگ پارتیزانی سریعاً پایان خواهد یافت، یا مدت درازی ادامه خواهد داشت. استراتژی حزب چه باید باشد. حمله عمومی بدشمن بمنظور درهم شکستن سریع او، یا اجرای یک جنگ طولانی. در این باره نظریات گوناگون و غالباً متضاد وجود داشت. ولی

حزب کمونیست چین نظریات انحرافی "چپ" و راست را رد کرد و با توجه بشرائط مشخص یعنی چین و جهان در آن دوره راه جنگ طولانی را برگزید (۱).

علت اینکه حزب استراتژی جنگ طولانی را انتخاب کرد این بود که بقول مائوتسه دو ننگ در جریان این نبرد سه عامل مهم در یک دوره طولانی بتدریج کفه قوا را برفع نیروهای ناتوان چین بر میگردد. این سه عامل عبارت بودند:

۱- کامیابیهای جبهه متحد ملی چین بر ضد امپریالیسم ژاپن

۲- ایجاد یک جبهه متحد جهانی بر ضد امپریالیسم ژاپن

۳- مبارزه انقلابی مردم ژاپن و خلقهای دیگر که زیر ستم امپریالیسم ژاپن قرار داشتند.

بدین ترتیب حزب کمونیست چین استراتژی جنگ طولانی را از گنجینه افکار مجرد خویش اخذ نکرد، بلکه از واقعیت شرائط عینی و ذهنی چین در آنروز اخذ کرد. اگر مقدمات جنگ طولانی وجود نداشت، یعنی اگر جبهه متحد ملی در چین بوجود نیامد، جبهه متحد جهانی بر ضد امپریالیسم ژاپن بوجود نیامد، مبارزه انقلابی مردم ژاپن و سایر خلقهای ستمدیده بر ضد ژاپن نبود، در اینصورت استراتژی جنگ طولانی مفهوم خود را از دست میداد. در اینصورت چون عوامل طولانی کننده جنگ وجود نداشت، اصولاً جنگ طولانی نمیشد و نه تنها سه پیروزی نمیرسید، بلکه با شکست روبرو میگردد.

ما از نویسندگان روزنامه "توده" میپرسیم، در شرائط کنونی ایران کدامیک از شرائطی که در سال ۱۹۳۷ در چین وجود داشت و استراتژی جنگ طولانی را توجیه کرد، وجود دارد؟ آیا کشور ما مورد هجوم مسلح یک دولت خارجی قرار گرفته است؟ آیا در ایران جبهه متحد ملی بر ضد رژیم کنونی وجود دارد؟ آیا در ایران یک ارتش توده ای وجود دارد؟ (در آغاز حمله ژاپن، حزب کمونیست چین دارای یک ارتش مسلح ۴۲۰۰۰ نفری و کومین تانگ دارای یک ارتش چند ملیونی بود). آیا موقعیت رژیم کنونی ایران در جهان مانند موقعیت ژاپن در آن روزهاست؟ و قسم علیهذا.

"چپ روها" در اخذ اصطلاحات سیاسی منهای محتوی آنها مهارت شایان تحسینی از خود نشان میدهند. طلب "جنگ طولانی" از عشائر جنوب در شرائط اجتماعی-سیاسی عشائری، در شرائط فقدان جبهه متحد ملی، و نه تنها فقدان جبهه ملی، بلکه تشتت و آشوب کامل در نیروهای اپوزیسیون جز یک شوخی جدی چیزی نیست. "چپ روها"ی ماکه حتی زحمت مطالعه آثار چینی را بخود نداده اند، تصور میکنند که با فرا گرفتن تعدادی اصطلاح و حکم کلی و بکار بردن بیجا و بجای آنها تمام مسائل اجتماعی را در تمام شرائط، با سادترین شکل میتوان حل کرد. این اشتباه فاحشی است.

اما کارشناسان نظامی "روزنامه توده" بدان دستورهای کلی قناعت نمیکنند. آنها بجزئیات هم میپردازند. در این روزنامه درباره وضع جغرافیائی مناطق عشائری اظهار نظر میشود. در اینجا چنین میخوانیم: "یافتن آب در این نواحی یکی از مهمترین مسائل است. چاهها و چشمه ها محدود میباشد، ولی آب باران کم و بیش در دل سنگها و غارها یافت میشود. این آب برای رفع عطش گروههای کوچک محلی کافیهست ولی بهیچوجه کفاف ستونهای ارتشی را نمیدهد. در قسمتهای شمالی این منطقه میتوان از میوه های جنگلی مانند بلوط برای تغذیه استفاده کرد. اما در قسمت جنوبی به علت کمی درختهایی که بتوانند در مقابل گرمای مقاومت کنند، این امکان بسیار محدود میشود. ولی در اینجا نیز درخت نهد و بادام کوهی وجود دارد که البته رفع اشکال غذایی را نمیکند ولی میتوان از میوه آن روغن تهیه کرد و برای پاک کردن نفتنگ بکار برد. در واوخرزستان و اوائل بهار در صورت بارندگی میتوان از سبزه های طبیعی مانند کنگر، کاسنی و قارچ و غیره تغذیه کرد و پرندگان که گوشت آنها را میتوان خورد نیز در این کوهها فراوانند."

(۱) رجوع شود به منتخب آثار مائوتسه دو ننگ، جلد ۲، درباره جنگ طولانی "چاپ لندن ۱۹۵۴ صفحات

۱۵۷-۲۴۳ و جزوه "زنده باد پیروزی جنگ توده ای" اثر لین پیائو، چاپ پکن ۱۹۶۵

برای عشائری که نه تنها خود، بلکه پدرانشان و اجدادشان قرن‌ها در این مناطق زیسته اند و هر تنگ سنگ و هر بوته خار آنرا می‌شناسند، تصور نمی‌کنیم این راهنماها بسیار قیمتی و جالب باشد.
کارشناسان سیاسی و نظامی "توده" بمصداق ضرب المثل "کارزاکه کرد، آنکه تمام کرد" بعد از آنکه عشائر را دهقانان خواندند، بعد از آنکه جنگ عشائری را با جنگ دهقانی مشتبه کردند، بعد از آنکه استراتژ "جنگ طولانی" را برجنگ عشائری تطبیق دادند، با ذکر انواع نباتات و گیاهان مناطق عشائری و معرفی چشمه های آب، کار خود را با انجام می‌رسانند. و الحاق کار بزرگی را بپایان می‌رسانند.

۷- انقلاب قهرآمیز و استراتژی انقلابی

روزنامه "توده" سرمقاله شماره ۵ خود را تحت عنوان بالانوشته است. در این مقاله مطالب درستی وجود دارد که مانع تنها بآآن مخالف نیستیم، بلکه حزب در طول حیات ۲۵ ساله خود همیشه سرسخت ترین مدافع آنها بوده است. مادر این جاسعی می‌کنیم که بهترین مسئله مورد اختلاف را بررسی کنیم.
مسئله ایکه اکنون مطرح است اینست:

برای استقرار یک حکومت ملی و دموکراتیک در ایران باید از کجا آغاز کرد؟

جواب ما اینست: مبارزه برای احیا* و تحکیم حزب طبقه کارگر اولین و مهمترین قدم است. ضمن احیا* و تحکیم حزب باید وحدت تمام نیروهای ملی و ضد امپریالیستی را در چارچوب یک جبهه متحد ملی تأمین نمود. بعد از ایجاد جبهه متحد ملی باید با توجه به شرایط مشخص اجتماعی - سیاسی کشور و با توجه به شرایط مشخص خارجی چنان شیوه‌هایی در مبارزه برگزید که از سهلترین راه با تحمل کمترین خسارت و بهترین شکل جنبش را بمقصد غشائی خود یعنی تحصیل قدرت دولتی سوق دهد. این شیوه‌ها ممکن است قهرآمیز باشد، ممکن است مسالمت آمیز باشد، ممکن است مرکب از هر دو شکل باشد و غیره و غیره. در این پروسه اگر نقطه شروع را A فرض کنیم و نقطه ختم را B، بدیهی است در سراسر این راه هر قدم با مبارزه حاد، با تمام اشکال مبارزه، ام از علنی و مخفی، مبارزه در میان کارگران و دهقانان و طبقات متوسط جامعه، مبارزه در میان طبقات و قشرهای حاکمه و غیره و غیره توأم خواهد بود. ولی جواب دگماتیکیها غیر از جواب ماست. آنها میگویند: (۱) احیا* حزب، ایجاد جبهه ملی، ایجاد سازمان توده ای و فعالیت در آنها و غیره تمام با شروع جنگهای پارتیزانی آغاز میشود. نقطه شروع جنگهای پارتیزانی است. جنگ پارتیزانی وقتی آغاز شود، سایر مقاصد در بر تو آن بتدریج تأمین خواهد شد. بعبارت دیگر: چون که صد آید توده هم پیش ماست. ما با این طرح موضوع از بیخ و بن مخالفیم. این آقایان توجه ندارند که جنگ پارتیزانی مقدمه نیست، بلکه نتیجه است. اگر مقدمه جنگ پارتیزانی (از جمله وجود حد اقل سازمان حزبی و حد اقل اتحاد میان نیروهای ملی) وجود نداشته باشد، اصولا جنگ پارتیزانی آغاز نمیشود، یا اگر شد در همان مراحل اولیه بشکست میرسد. جنگ پارتیزانی موهوبه ایست که از درخت معینی و در فصل معینی میروید. اگر این درخت وجود نداشته باشد، آن میوه قهسرا نخواهد روئید. این یک امر بدیهی است که مورد انکار دگماتیکیهاست.

۸- مارکسیسم - لنینیسم و "مائوئیسم"

"چپ روها" برای اثبات نظریات خود درباره انقلاب و قهرانقلابی غالبا به آثار مائوتسه و دنگ استناد میکنند. برای آنها مفروض اینست که هرچه مائوتسه و دنگ گفته است صحیح است و وظیفه انقلابیون ایران جز اجرای نظریات مائوتسه و دنگ چیزی نیست.

مادر این مورد لازم میدانیم که موضع روشن و مشخص خود را بیان کنیم.
جهان بینی حزب توده ایران، همانطور که در برنامه آن ذکر شده است مارکسیسم - لنینیسم است.

(۱) رجوع شود به جزوه مصوبات کنفرانس دوم "سازمانهای انقلابی حزب توده ایران خارج از کشور"

ما مارکسیسم - لننیزم را بعنوان دانش قوانین تکامل طبیعت و جامعه ، دانش انقلاب توده های ستعدیده
 واستشار شده ، دانش پیروزی سوسیالیسم در تمام کشورها وساختن جامعه سوسیالیستی و کمونیستی قبول
 داریم . آنرا جهان بینی حزب خود قرار داده ایم و از آن دفاع میکنیم . آنهاکه از ماطالبه میکنند مارکسیسم -
 لننیزم را با "مائوئیسم" عوض کنیم ، بادرس عوضی مراجعه کرده اند . ما اینکار را نخواهیم کرد . قطعاً
 نخواهیم کرد .

آیا باید میان مارکسیسم - لننیزم و اندیشه های مائوتسه تونگ یا "مائوئیسم" فرق گذاشت؟ اگر مقصود
 از اندیشه های مائوتسه تونگ یا "مائوئیسم" آن جریان ایدئولوژیک و سیاسی است که از سالهای ۵۷ و ۵۸
 در جمهوری توده ای چین آغاز شده ، و بتدریج به "انقلاب بزرگ فرهنگی پرولتاری" کشیده است ، البته
 باید میان آن و مارکسیسم - لننیزم فرق گذاشت . نه تنها باید فرق گذاشت بلکه باید با وجود آن آرام گفت
 که این جریان نقض بدیهی ترین اصول مارکسیسم - لننیزم و وسیله ای برای بی اعتبار کردن و بمسخره
 کشاندن آنست . این جریان نه تنها بمارکسیسم - لننیزم شباهت ندارد ، بلکه با اندیشه های گذشته
 مائوتسه تونگ هم شباهت ندارد . مائوتسه تونگ امروز نه تنها برضد اندیشه های مارکس - لننین طغیان کرده
 است ، بلکه با مائوتسه تونگ دیروز هم میجنکد .

آنچه امروز در جمهوری توده ای چین میگذرد یک تراژدی بزرگ تاریخی است . تمام کمونیست ها و تمام
 مردم ترقیخواه جهان حق دارند که بدین مناسبت عمیقاً متأسف و متأسر باشند . حق دارند که با ملت کیبر
 چین و با کمونیستهای واقعی چین که برای حفظ و نجات حزب خویش مبارزه میکنند ابراز همدردی نمایند .
 "چپ روها" ی ایرانی که مدتها در درک ماهیت حوادث چین دچار اشتباه بودند ، باید درس عبرت
 بگیرند . اگر دیروز درک حقایق دشوار بود ، امروز آسان است .

ماتریدینسداریم که در میان "چپ روها" ی ایرانی افراد شرافتمند انقلابی ، صادق و میهن پرست
 فراوانند . بدون کوچکترین تردید ، اشتباه بسیاری از آنها در ای جنبه و علل معرفتی است ، ناشی از درک
 نادرست حوادث و پدیده هاست . ولی اکنون دیگر ماهیت بسیاری از حوادث روشن گردیده است . امروز
 میتوان بسیاری از اشتباهات گذشته را با استفاده از حوادث و واقعیات غیرقابل انکار تصحیح کرد . اگر ما نباله
 بحث راهمانیکنیم و با این اصرار به یکایک نظریات آنها جواب میدهم ، فقط باین امید و با این اعتقاد است
 که این فرزند ان شرافتمند نهضت کارگری ایران به آغوش حزب خویش بازگردند .

ما عمیقاً اعتقاد داریم خط مشی که رهبری حزب کمونیست چین ، و بهتر بگوئیم گروه مائوتسه تونگ برای
نهضت جهانی کارگری پیشنهاد میکنند ، برای حزب ، برای جنبش نجات بخش ملی و برای میهن ما هیچکدام
معتبر و قابل قبول نیست . ماهرکز تحت هیچ عنوان ، در هیچ شرایط بدین راه نخواهیم رفت . و نه تنها
باین راه نخواهیم رفت بلکه باتمام قوا خواهیم کوشید که نهضت کارگری میهن خود را از این بیماری مهالک
 مصون داریم . ما این وظیفه را با تمام قدرت مادی و معنوی خود در چارچوب کشور خویش تا پایان ادامه خواهیم
 داد . ما با ناکا ، طبقه کارگر و توده های زحمتکش و میهن پرست کشور خود هرگز اجازه نخواهیم داد که این
 تراژدی که نام "انقلاب بزرگ فرهنگی پرولتاری" گرفته است در میهن ما تکرار شود . اگر کسانی هستند که چنین
 خوابهایی دیده اند بدانند که خوابشان هرگز تعبیر نخواهد شد .

۹- تجربه دردناک اندونزی

ما قصد نداریم در باره حوادث دردناک اندونزی ، علل و موجبات آن صحبت کنیم . ولی مقالات روزنامه
 های "توده" و "توفان ارگان" چپ روها" و اتهاماتی که بدین مناسبت بر "رویز بونیست های معاصر" وارد
 کرده اند ، ما را ناگزیر میکند که با نهایت اختصار و ایجاز و با کراه در این باره سخن بگوئیم . علت آنست که حزب
 کمونیست اندونزی بیش از یکسال و نیم است که غرق در خونست . در این فاجعه وحشتناک خون بیش از پانصد
 هزار انسان راریخته اند ، سه هزار جزیره این مجمع الجزائر صد ملیونی به مذبح انسانها مبدل شده اند . در

این شرایط برای کمونیستها بحث در باره سیاست گذشته حزب کمونیست اندونزی و ارزیابی آن کار بسیار دشوار است. تردید نیست که اینکار باید در پیرامون انجام شود. برای احیا و تکامل آینده حزب کمونیست اندونزی این امر ضروریست. ولی موقعیکه هنوز آسیای خون در اندونزی در گردش است، وقت اینکار نیست. ولی در پاسخ "چپ روها" در مقام دفاع ما خود را موظف بتوضیح پاره ای مسائل می بینیم.

روزنامه "توده" مینویسد: "تا قبل از این کودتا روزیونست ها مثال اندونزی راهمیشه در چنته داشتند که حکومت های اینچنین (یعنی بدون رهبری پرولتاریا) امکان بانجام رسانیدن انقلاب دموکراتیک و ملی را ندارند ولی حزب کمونیست اندونزی و همه مارکسیست - لنینیست ها این ادعای پوچ را رد میکردند. این مسئله مربوط باین یا آن رهبر ملی (مقصود دکتور سوکارنو است د ۵۰) نیست، بلکه بر سر عوض شدن روابط موجود در جامعه و انجام وظائف انقلاب ملی بود. موکراتیک بطور ریشه ای میباشد. آنچه روزنامه "توده" در اینجا مینویسد، تمام خلط محبت، تحریف و اتهام بی پایه است. چرا؟ به واقعیات توجه کنیم.

الف) همه میدانند که حزب کمونیست اندونزی در مبارزه داخلی نهضت جهانی کارگری در صف حزب کمونیست چین قرار داشت و باتمام قوا از خط مشی و سیاست آن دفاع میکرد. مبارزه با "روزیونست های معاصر" از اهم وظائف حزب کمونیست اندونزی قرار داشت. اگر در اینجا روزنامه "توده" و روزنامه "توفان" حزب کمونیست اندونزی را رد یف "همه مارکسیست - لنینیست ها" یعنی رهبران حزب کمونیست چین قرار میدهند، حق دارند.

ب) حزب کمونیست اندونزی و حزب کمونیست چین در سالهای قبل از حادثه سپتامبر ۱۹۶۵ تقریباً بی قید و شرط از تمام سیاست های دولت سوکارنو پشتیبانی میکردند و سوکارنو مخصوصاً سیاست خارجی خود، تحت تأثیر شدیدی محیط شبه انقلابی که سیاست چین ایجاد کرده بود قرار داشت. حزب کمونیست چین از این جریان سخت خوشحال بود، و در وجود سوکارنو بزرگترین دشمن غیر کمونیست "روزیونیسیم معاصر" را پیدا کرده بودند!

در ۹ سپتامبر ۱۹۶۴ روزنامه "ژن مین ژینائو" در مقاله خود چنین نوشت: ما مطمئنیکه زیر رهبری پرزیدنت سوکارنو، خلق اندونزی که متحد و عمیقاً هشیار است، هر نقشه تهاجمی امپریالیستهارا رد خواهد شکست و پیروزیهای بزرگ در مبارزه خویش بر ضد امپریالیسم، بر ضد مالزی و در دفاع از استقلال ملی بدست خواهد آورد" (۱).

در همین مقاله در جای دیگر میخوانیم: "اگر امپریالیستهای امریکائی گستاخی را بجای رساندند که به اندونزی حمله کنند، خلق چین تمام قدرت خود را در حمایت از مردم اندونزی بکار خواهد انداخت و تا شکست قطعی امپریالیستهای امریکائی مبارزه خواهد کرد" (۲).

در مطبوعات چینی و حزب کمونیست اندونزی دفاع تقریباً بی قید و شرط از سوکارنو و مجموعه سیاست او، یک امر کلی راجح بود. بازی بفرنجی در اندونزی جریان داشت. سوکارنو با جمله پر از انقلابی و او انتریسیم سیاسی خود، رهبری حزب کمونیست چین را ارضا میکرد و بهای این خدمت را، بشکل هواداری بی قید و شرط از حزب کمونیست اندونزی میگرفت.

ج) در حالیکه امپریالیسم امریکا و سران ارتش اندونزی در انتظار فرصت مناسب برای وارد کردن ضربه قطعی نشسته بودند، حزب کمونیست چین باتمام قوا در آتش محیط شبه انقلابی که سوکارنو بوجود آورده بود، و حزب کمونیست اندونزی از آن حمایت میکرد، همزم میریخت. بدین ترتیب اندونزی در یک محیط تب آلود، لحظه بلحظه به پرتگاه، به پرتگاه مورد علاقه امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی نزدیکتر میشد.

در جشن چهل و پنجمین سال تأسیس حزب کمونیست اندونزی در مه ۱۹۶۵ یعنی قریب سه ماه پیش

(۱) Peking Review ، شماره ۳۷ ، ۱۱ سپتامبر ۱۹۶۴ ، چاپ پکن صفحه ۸
(۲) همانجا

رهبران حزب کمونیست چین کار را یکجا کشانده اند. از حزب کمونیست اندونزی و سرنوشت غم انگیز و فجیسه رهبران و صد ها هزار عضو آن صحبت نمیکیم. سرنوشت حزب کمونیست چین و رهبران آن از اینهم دردناکتر است. ببینید گروهی از رهبران جاه طلب و منحرف بعنوان مبارزه با "روزبونیسم" و "انحراف بورژوازی" چگونه محصول دهها سال مبارزه انقلابی صد ها میلیون مردم فد اکار و زحمتکش را بر باد میدهند و آنچه را که بقیمت تحمل آنهمه رنج و مشقت بدست آمده بود باسانی لگد مال میکنند.

روزنامه "توده" اگر ذره ای جوای حقیقت بود، در تحلیل اوضاع اندونزی، "روزبونیست" را مورد اتهام قرار نمیداد، بلکه مستقیماً بسراغ رهبران حزب کمونیست چین و هواداران آنها میرفت. آدرس صحیح آنجاست نه اینجا، همه هم این را میدانند.

III - نکاتی چند درباره استراتژی و تاکتیک

یکی دیگر از نکات مورد اختلاف ما با "چپ روها" که دارای اهمیت اساسی است، مسائل مربوط به استراتژی و تاکتیک حزب طبقه کارگست. "چپ روها" با اینکه در حرف به تمایز میان شعارهای استراتژیک و تاکتیکی قائلند، ولی در عمل این تمایز را محو میکنند. شعارهای تاکتیکی را که مقدمه لازم برای وصول بشعارهای استراتژیک است نفی مینمایند. این یک اشتباه فاحش و مهلک است. مطلب را بسط دهیم:

در شرایط کنونی شعار استراتژیک حزب ما استقرار یک حکومت ملی و دموکراتیک در ایران است. شعارهای تاکتیکی مابعد است از مبارزه در راه آزاد پهای دموکراتیک، آزاد شدن زندانیان سیاسی، بازگشت پناهندگان سیاسی، بیپهن، خروج از پیمان سنتو، اعلام بیطرفی ایران و غیره و غیره.

این تفکیک برای چیست؟ چرا شعارهای تاکتیکی مقدمه شعار استراتژیک هستند؟ چرا راه را کو تها نمیکیم و روز اول حرف آخرانمیزیم؟ دلیل آن روشن است.

تمایزی که مابین شعار استراتژیک و تاکتیکی قائلیم، ناشی از بررسی شرایط مشخص اجتماعی - سیاسی ایران، ارزیابی نیروهای انقلابی، واسط و ضد انقلابی است. اگر امکان داشت که این راه را بایک جهش و یک نفس طی کنیم، طبیعی است که هرگز مسئله شعارهای تاکتیکی یعنی شعارهای واسطه مطرح نمیشد. ولی ما^۱ سفاهت چنین نیست.

برخلاف آنچه "چپ روها" میگویند، طرح شعارهای تاکتیکی بمنظور دوری جستن از شعار استراتژیک نیست، بلکه بمنظور نزدیک شدن بانست. اگر کسی از پای نهادن برپله های نردبان تکامل خودداری کند، هرگز به بام پیروزی نخواهد رسید. برای وصول بقله پیروزی باید از راههای پیچ و خم گذشت، گاهی باید خزید، گاهی باید دوید، گاهی باید راه پیموده را دو باره پیمود، گاهی باید همان راه را دو روز، گاهی باید هجوم کرد، گاهی باید عقب نشست. تمام اینها مبارزه انقلابی یا مفهوم واقعی کلمه است. این اشتباه فاحش است اگر بگوئیم شعار انقلابی فقط شعار آخری (شعار استراتژیک) است و شعارهای تاکتیکی شعارهای غیر انقلابی است.

"چپ روها" که در عالم آرزو و هوس سیر میکنند، تصمیم راسخ گرفته اند که این واقعیت آشکار را نبینند. نتیجه رویگرداندن از هرگونه مبارزه مثبت و مشخص، قابل اجرا و تحقق در شرایط کنونی است. نتیجه بی بهاشمردن انواع فعالیت هائی است که بشکلی از اشکال میتوانند ما را بمرحله تحقق شعار استراتژیک نزدیک کنند. دریک کلمه نتیجه مبارزه نکردن بینهانه مبارزه قطعی کردن است.

۱ - تلفیق د تاکتیکی شعارهای تاکتیکی با شعار استراتژیک

شعارهای تاکتیکی از شعار استراتژیک متمایزند، ولی میان آنها د یوارچین وجود ندارد. شعارهای تاکتیکی

و شعاراستراتژیک مجموعه دیاکتیکی واحدی را تشکیل میدهند که در عمل و عکس العمل دارند. کسانی هستند که این حقیقت آشکارا درک نمیکند. بمحض اینکه تمایز میان شعارهای تاکتیکی و شعاراستراتژیک و لزوم و تمایز بر شعارهای تاکتیکی مطرح میشود، سرمیخورند، خود را در حال هزیمت احساس میکنند. این یک احساس کاذب است که در سالهای اخیر در طوفان آوانتورسم حزب کمونیست چین جان گرفته است.

تکیه روی شعارهای تاکتیکی مطلقاً مفهومی فراموش کردن شعار استراتژیک نیست. شعار استراتژیک ستاره راهنمای شعارهای تاکتیکی است، بمنزله جهر و جان آنست. حزب طبقه کارگر هنگام طرح هر شعار تاکتیکی باید در نظر داشته باشد که شعار تاکتیکی فی نفسه اصالت ندارد، هدف نیست، بلکه وسیله نزدیک شدن به شعار استراتژیک و در نتیجه وسیله نزدیک شدن به هدف است.

بدین ترتیب اگر حزبی بیهانه تکیه بر شعارهای تاکتیکی شعار استراتژیک را فراموش کند، یا نفسی شعار استراتژیک را وسیله کامیابی در مراحل تساکتیکی قرار دهد، چنین حزبی دیگر یک حزب انقلابی نیست. حزبی است رفرمیست که بجای تحول بنیادی جامعه تحقق اصلاحات خرد به پارا هدف خود قرار داده است.

حزب توده ایران، در هیچ زمان، هرگز و بهیچ عنوان بدین راه نرفته است و نخواهد رفت. اما اگر کسی بعنوان اینکه شعار استراتژیک دارای اهمیت سیاسی است، استفاده از شعارهای تاکتیکی را منع کند، بی اهمیت جلوه دهد، یا غیر انقلابی بشمارد، او هم دیگر یک فرد انقلابی نیست. اورامیتوان حد اکثر

این دو اشتباه، با اینکه نقطه مقابل یکدیگرند، ولی هر دو حزب و نهضت را از وصول به هدف انقلابی خویش باز میدارند.

ولی چگونه باید شعارهای تاکتیکی را در عمل با شعار استراتژیک تلفیق کرد؟ این یک وظیفه بسیار دقیق و دشوار است که برای آن هیچ نسخه حاضر و آماده ای وجود ندارد. انتزاع شعارهای تاکتیکی و شعار استراتژیک بشکلی که بتواند از کوتاهترین راه و با سریعترین آهنگ، حزب و نهضت را به هدف برساند، یک وظیفه بسیار دشوار است. در مراحل تاکتیکی، شعار استراتژیک باید بنحوی واحدی مطرح شود که به تحقق شعارهای تاکتیکی آن مرحله زبان نرساند. اگر زبان برساند نقض غرض است. این انتزاع باید بشکلی باشد که شعار تاکتیکی درونمایید کند، جان بگیرد و با سریعترین آهنگ راه را برای پیشرفت بسوی شعار تاکتیکی بعدی و سرانجام بسوی شعار استراتژیک هموار سازد.

در اینجا بهیچوجه مسئله فد کردن شعار استراتژیک بنفع شعارهای تاکتیکی یا شعارهای تاکتیکی بنفع شعار استراتژیک مطرح نیست. چون اینها، در همان حال که از هم متمایزند، از هم جدا نیستند. در همان حال که از هم جدا نیستند، باید تمایز آنها را جدا در نظر داشت.

۲- آهنگ تحقق شعارهای تاکتیکی و شعار استراتژیک

گفتم که شعارهای تاکتیکی بمنزله پله های نردبام برای وصول بشعار استراتژیک و بالاخره به هدف است. در اینجا این مسئله مطرح میشود که آیا تمام این پله هارا باید تا آخر یکی یکی طی کرد؟ آیا بدین ترتیب وصول با آخرین پله بتأخیر نمی افتد؟

سرعت تحقق شعارهای تاکتیکی و امکان دیوله یا چند پله یکی کردن (امری که بسیار مطلوبست) مرسوم بشرایط مشخص کشور است که حزب در آن مبارزه میکند. حزب طبقه کارگر در همان حال که بلزوم شعارهای تاکتیکی و توجه بآنها معتقد است، بهیچوجه معتقد نیست که تمام این پله هارا باید بترتیب، یکی پس از دیگری در تمام حالات، پیبومد. ممکن است در شرایط خاص این امکان حاصل شود که فاصله میان نخستین شعار تاکتیکی و آخرین هدف، یعنی شعار استراتژیک بایک جهش و یکنفس طی شود. ممکن است امکان صرف نظر کردن از بسیاری مراحل واسط حاصل گردد. ممکن است در بحبوحه طوفانهای اجتماعی بتوان از نخستین نقطه با یک جهش با آخرین نقطه رسید. حزب طبقه کارگر، هرگز دست و پای خود را نمی بندد. هرگز خود را به پیبومدن راه

معین ، باهنگ معین و باشیوه معین مقید نمیکند . آنچه در باره استراتژی و تاکتیک گفته میشود فقط کرده و زمینهای ، درکلی ترین شکل آن ، برای تعیین سیاست حزب است . مبارزه يك حزب انقلابی در اجتماع مبارزه سقیفه ای درقلب اقیانوس شبیهست . هرگز تمام جنب و جوشهای امواج رامیتوان حساب کرد . ولی همانظورکه بغرنجی اقیانوس وظیفه ناخدا رامنتفی نمیکند ، وجود عوامل بیشمارهم که در بطمن جامعه وجود دارند وظیفه رهبری حزب انقلابی را نفی نمینمایند . دراجرای همین وظیفه است که برای حزب طبقه کارگر ، تعیین استراتژی و تاکتیک و توجه دقیق بمفهوم ، حدود و مغزور ، و نحوه دقیق اجرای آن اهمیت خاص دارد .

خلاصه کنیم :

اختلافات ما باچپ روها در باره استراتژی و تاکتیک رامیتوان بشرح زیر خلاصه کرد :

- ۱- چپ روها تمایز میان شعار استراتژیک و شعارهای تاکتیکی را در عمل نفی میکنند و شعار استراتژیک را بعنوان تنها شعار بجای شعارهای تاکتیکی مطرح میسازند .
- ۲- تکیه شعارهای تاکتیکی را نافی شعار استراتژیک و يك عمل غیرانقلابی میدانند ، در حالیکه وصول به شعار استراتژیک در شرائط کنونی راهی جز گذار از مراحل تاکتیکی ندارد .
- ۳- با طرح شعار استراتژیک بعنوان شعار تاکتیکی ، یعنی شعار عمل ، و با توجه باینکه شرائط تحقق آن عملاً فراهم نیست ، راه هرگونه مبارزه کنکرت و مثبت را می بندند

۳- چرا تمایز شعارهای تاکتیکی از شعار استراتژیک لازم است

هدف حزب طبقه کارگر تنها تحلیل حوادث اجتماعی - سیاسی نیست ، بلکه در عین حال اجرای انقلاب اجتماعی و تحول بنیادی جامعه است . وظیفه آن فقط تحلیل و بیان حقایق نیست ، بلکه تعیین طرق مشخص و اجرای پراتیک مبارزه انقلابی است . بهمین دلیل وظیفه د ارد که تمام جوانب ، مداخل و مراحل مبارزه پراتیک انقلابی را بررسی کند و بهترین طرق را برای رسیدن بمهدف معین نماید . تفکیک شعارهای تاکتیکی از شعار استراتژیک در اجرای این منظوست .

اگر حزب وظیفه مبارزه کنکرت سیاسی نداشته ، اگر کار آن فقط تحلیل حوادث اجتماعی بود ، تفکیک شعارهای تاکتیکی از شعار استراتژیک لزومی نداشته . همانظورکه در قرون گذشته فلاسفه و دانشمندان کسی برای خود وظائف پراتیک سیاسی قائل نبودند ، فقط به تحلیل حوادث و بیان استنتاجات خویش اکتفا میکردند بیان این استنتاجات هم موجود تا " تئیرات بزرگ اجتماعی میشد . ولی کار حزب طراز نوین کارگری و فیلسوف مارکسیست فقط تفسیر جهان نیست ، بلکه اصل مطلب تخییر جهانست . بهمین دلیل حزب کارگری وظیفه دارد ، و وظیفه تحلف ناپذیر دارد ، همانظورکه مراحل معرفت شعوریک را فصل بندی میکند ، مراحل پراتیک انقلابی را هم فصل بندی کند . همانظورکه در تحلیل علمی خود خواننده را قدم بقدم بسوی استنتاج معین اجتماعی نزدیک میکند ، در میدان پراتیک هم توده هار اقدام بقدم به حصول نتایج پراتیک انقلابی نزدیک کند . ضرورت تمایز میان شعارهای تاکتیکی و استراتژیک ناشی از همین ضرورت است . ناشی از دیاکتیک پراتیک مبارزه انقلابی احزاب کارگریست . نفی استراتژی و تاکتیک بمفهوم نفی مبارزه مشخص و ثمر بخش پراتیک است .

۴- تقدیس وسیله و خوار شمردن هدف

در اینجا با اشتباه دیگری روبرو میشویم که بشکل يك بیماری در اپوزیسیون مترقی ایران بروز کرده است . طرح شعار هدف نیست ، بلکه وسیله است . ارزش مطلق ندارد ، بلکه دارای ارزش اعتباریست . اهمیت وسیله ناشی از اهمیت هدف است . اگر هدف منتهی شود وسیله نیز خود بخود منتهی خواهد شد .

ولی در سالهای اخیر، عده ای از چپ روهو تحت تأثیر آنها بعضی از افراد دیگر، این مطلب بسیار مهم را بدست فراموشی سپرده اند. برای آنها شعارهای نفسه صرف نظر از اینکه ما به هدف نزدیک بکند یا ننگسد، صرف نظر از اینکه برای مبارزه انقلابی مفید باشد یا نباشد، واجد اهمیت درجه اول شده است. در نظر اینها گوئی مبارزه برای وصول به هدف معین نیست، بلکه برای ارائه شعارهای معین است. گوئی این وسیله نیست که باید به هدف خدمت کند، بلکه هدف است که باید خدمتگزار وسیله باشد. اینها بجای اینکه شعارهای خود را بوجه بمقتضیات هدف انتخاب کنند، هدف را به زور بخدمت وسیله میکارند.

مشخص تر صحبت کنیم. شعار دربارۀ "راه قهرآمیز تحول" شعار است که مدتهاست در اپوزیسیون شرقی ایران مطرح است. این شعار وسیله است برای نیل به هدف انقلاب در مرحله کنونی، یعنی استقرار یک حکومت ملی و دموکراتیک. علاقه باین وسیله فرع و ناشی از علاقه به هدف یعنی حکومت ملی و دموکراتیک است. اگر این وسیله در شرایط فعلی نتواند بیان هدف خدمت کند، طبعاً باید آنرا با وسیله دیگر - وسیله ای که بان هدف خدمت کند - تعویض کرد. ممکن است این تعویض برای طبایع ناصبور و عجول دردناک باشد، ولی راهی دیگر وجود ندارد. اگر وسیله برحسب نیاز مندی هدف انتخاب نشود، مبارزه سرتاپا مفهوم خود را از دست میدهد.

از شعار دربارۀ "راه قهرآمیز تحول" صحبت میگردیم. برای تحقق این شعار باید شرایط معینی وجود داشته باشد. فقط در ارتباط باین شرایط معین است که شعار بالا ارزش و اعتبار پیدا میکند. اگر این شرایط معین وجود نداشته باشد، ارزش و اعتبار شعار بالا هم از میان میرود، دیگر نمیتوان بآن موافق بود. فقط در صورت وجود آن شرایط معین است که شعار یا وسیله بالا به خدمتگزار هدف مبدل میشود. اگر آن شرایط معین وجود نداشته باشد، نه تنها خدمتگزار آن نیست، بلکه حتی در مواردی، چون دشمنی جبار، بان خنجر میزند. این حقیقت مصرحی است که متأسفانه عده ای بان توجه نمیکنند.

هنگامیکه از تعویض یک شعار اوتوپیک بایک شعار رئالیستی صحبت میشود، گاهی میشنویم که باخوف گفته میشود: اینکار را نباید کرد، زیرا حزب چهره انقلابی خود را از دست میدهد. اینگونه طرح مطلب نادرست است. چهره انقلابی حزب یک مفهوم مجرد و شعارانه نیست. چهره حزب فقط و فقط وقتی انقلابی است که حزب در راه صحیح انقلابی، در راهی که آنرا بطور مستمر به هدف نزدیک کند، به پیش رود. در غیر این صورت یعنی در صورتیکه حزب در راه صحیح انقلابی قدم برندارد، چهره آن فقط بظاهر میتواند انقلابی باشد، فقط میتواند نقاب انقلابی بچهره داشته باشد. و این بدیهی است که مایه خوشحالی نیست.

یک حزب جدی مارکسیستی هیچوقت از مقابله با واقعیات نمیهراسد. هیچوقت تحت تأثیر عناوین بظاهر انقلابی ولی در باطن مضر بانقلاب سیاست خود را رد وین نمیکنند. حزبی که برحسب نیازهای آنی و زود گذر، جزیرودهای تبلیغاتی و نوسانات روحی این گروه یا آن گروه سیاسی و بمنظور رفع این اتهام یا کسب آن "افتخار" سیاست خود را رد وین کند، یک حزب جدی نیست. این حزب نمیتواند در طوفان حوادث مقاومت کند. این حزب، دیربازود، در رینگه اپورتونیزم چپ یاراست سقوط خواهد کرد.

۵- اصالت خط مشی حزب

خط مشی یک حزب جدی کارگری یک خط مشی اصیل است؛ تقلید از این حزب یا آن حزب، از این مقام یا آن مقام نیست. از تحلیل مشخص و عینی، شرایط مشخص و عینی ناشی میشود. بهمین دلیل یک حزب کارگری در اجرای سیاست خود مطلقاً نباید از شبیه شدن باین حزب یا آن حزب، در این امر یا آن امر، و یا از شبیه نشدن باین حزب یا آن حزب، در این امر یا آن امر بترسد.

مشخص تر صحبت کنیم: هنگامیکه در باره شعارهای تاکتیکی و استراتژیک صحبت میکنیم، گاهی با نظریاتی روبرو میشویم که نمیتوان آنها را قبول کرد. مثلاً گاهی گفته میشود "این شعار را باید داد، زیرا اگر

آنرا ند هیم ، باحزاب دولتی شبیه میشویم * " یا این مطلب رانهایسد گفت ، زیرا اگر گوئیم وجه شباهت خود را با احزاب غیردولتی ازد ست مید هیم * " میگویند این عمل ماراهم مرز فلان حزب میکند و آن عمل ما را ازهم مرزی بافلان حزب نجات مید هد * * * .

این يك شیوه سوپرکتیو طرح مطلب است . با آن نمیتوان موافق بود . باینروی از این شیوه خط مشی حزب اصالت خود را ازد ست مید هد . تابع سیاست احزاب و فرق دیگر میشود ، علقه خویش را با ما در خویش ، یعنی باشرائط عینسی اجتماعی - سیاسی میگسلد و علائق کاذب سوپرکتیو بر آن چیره میگردد . يك خط مشی اصیل سیاسی در پیروسه اجرا از راههای پریپیچ و خم و طولانی میگردد . در این راه بسا انواع سیاستها ، شعارهای موافق و مخالف ، اصیل و بدلی تلاقی میکند ، هم مرز میشود ، منقطع میگردد ، باز تلاقی میکند ، باز هم مرز میشود و در تمام این حالات به پیش میرود . از این پیروسه که کاملاً طبیعی و قهریست نباید ترسید . نباید بخاطر تلاقی نکردن و هم مرز نشدن با این حزب ، در این امر یا آن امر یا بالعکس تاکتیکهای خاص اختراع کرد . نباید حتماً کاری کرد که دیگران نمیکند ، تا بدین ترتیب "ثابت شود" که حزب يك حزب انقلابی است و با سایر احزاب فرق دارد . این نحوه عمل بانحوه عمل احزاب مارکسیستی هیچگونه وجه شباهت ند ارد .
باز هم مشخص تر صحبت کنیم :

در شرائط کنونی در مطبوعات دولتی ایران در باره بسیاری از مطالبی که از ۲۵ سال پیش حزب توده ایران مطرح کرده است صحبت میشود . "سیاست مستقل ملی" ، " مبارزه با فئودالیزم " ، " صنعتی کردن کشور " ، " تأمین حقوق ملت " و غیره و غیره در مطبوعات دولتی ایران با وسعت مطرح است . صرف اینکه این مطالب در جرائد ایران مطرح میشود (صرف نظر از محتوی آن) خود يك پیروزی بزرگ برای حزب توده ایران یعنی طراح اولیه این مفاهیم است . ولی این تمام مطلب نیست . گاهی گفته میشود چون این مطالب و مطالب مشابه در جرائد دولتی مطرح میشود ، اگر ماهم مطرح آنها ببرد ازیم ، با احزاب دولتی شبیه شده ایم ، به منفذ و ناصح رژیم مبدل گردیده ایم . پس باید حتماً دنبال مطلب یا مطالبی برویم که در جرائد دولتی مطرح نیست ، تا بدین ترتیب جنبه انقلابی حزب محفوظ بماند .
این يك طرح نادرست مطلب است . چرا ؟ زیرا :

اولا - برای مبارزه حزب هیچ حدومرزی در میدان مبارزه اجتماعی وجود ند ارد . حزب در چارچوب خط مشی سیاسی خویش آزاد ست با هر دشمنی در آویزد ، از هر کسی استمداد کند ، به هر کسی مدد دهد . ثانیاً - این اشتباه فاحش است ، اگر گوئیم که چون بسیاری از شعارهای ما در جرائد دولتی ایران مطرحست ، پس تکرار این شعارها از جانب ما بجنبه انقلابی حزب زیان میزند . باید توجه داشت که میان آن محتوی که ما برای این شعارها قائلیم و آن محتوی که رژیم ایران بانهاد داده است ، يك تفاوت کیفی اساسی وجود دارد . این تفاوت کیفی مخصوصاً در این موقع که خود رژیم ناگزیر بقبول رسی این شعارها شده است ، زمینه بسیار مناسبی برای يك مبارزه وسیع سیاسی است . اگر باستناد اینکه رژیم این شعارها را مطرح کرده است بگوئیم طرح این شعارها و مبارزه بخاطر آنها اهمیت خود را برای ما ازد ست داده است ، در حقیقت حزب را از مبارزه بخاطر تحقق بخش مہمی از برنامه خویش منحرف کرده ایم .

ثالثاً - در مبارزه سیاسی - اجتماعی که اکنون در کشور ما درگیر است ، در جستجوی مطالب خاص نباید بود . چون خط مشی حزب توده ایران بطور کیفی با خط مشی احزاب دولتی و خود رژیم تفاوت دارد ، در اهم مسائل اجتماعی - سیاسی مرز مشخصی ما را از آنها و آنها را از ما جدا میکند . هر يك از این نقاط افتراق میدان وسیعی است برای مبارزه . این نقاط افتراق یکی و دوا نیست . تا وقتیکه اختلاف کیفی میان ما و آنها وجود دارد ، این نقاط افتراق هم وجود خواهد داشت .

* * *

نکات بالا پاره ای از مسائلی است که نویسند ه توضیح و تحلیل آنها را در شرائط کنونی لازم مید انسد .

همانطور که در مقدمه این مقاله ذکر گردید، کوشش برای تعیین حدود و ثغور مسائل، جد کردن صحیح از سقیم و تدوین یک سیاست مشخص، متوافق و واقع بینانه برای اپوزیسیون مرفعی ایران مهمترین وظیفه ایست که اکنون در برابر نهضت قرار دارد. تا وقتی که آشفتنی فکری کنونی وجود دارد هیچکاری از پیش نمیرود. در سالهای اخیر تحت تأثیر یک جریان چپ روانه در جنبش بین المللی کارگری، بسیاری از اصطلاحات وارونه، سر بزمین و پاپه‌سوا اجتماعی معنای واقعی خود را از دست داده اند. بسیاری از اصطلاحات وارونه، سر بزمین و پاپه‌سوا شده اند، غلط استنباط میشوند و غلط بکار میروند. در داخل جنبش مرفعی ایران این اشکال با وضوح بچشم میخورد. برای رفع این بیماری باید مبارزه کرد. حزب توده ایران بسم خویشتن در اینرا کوشش خواهد کرد. مقاله بالا و مقالاتی از این قبیل را با یک کوششی در این راه دانست.

بهمن ۱۳۴۵

ناهِید

درون تیرگی می تافت ناهید
 چو مرغی گمشده از آسیانه
 چسان زنجیر شب را بر در انم
 به رهرو ره توانم کرد روشن
 در این شب، خویشتن هم گمراگردم
 همی برد هر میباشید انوار
 که از نبال دارد نور خورشید
 ز گنج راز یزدانی در خفاست

سحرگاه از فراز چرخ جاوید
 تنش لرزنده در مشک شبانه
 بخود میگفت: «نوری ناتوانم
 کجا از رخنه این تیره جو شن
 هراسانم که تا آگاه گردم
 همی گفتم این سخنهای دلازار
 نعد انست آن رخشنده ناهید
 طلایه دار روز نور بخش است

بمش این قرواین فرهنگ باشد
 که بهروز پیشاهنگ باشد

حزب توده ایران و

مسئله اصولیت در دفاع از متهمین سیاسی

بجای مقدمه

"هیئت حاکمه ۰۰۰ زورگو و خونخوار خیانت میکند، فاسد میشود، میکند، بومیگردد ۰۰۰۰
 اثری از خود بجا میگذارد: کثافت و بوی گند ۰۰۰ تهمت و افترا و دروغ زنی متاع هر روز دکان آنهاست
 ۰۰۰ تزویر و تقلب و دروغگویی و لجن پراکنی، پاپوش دوزی، در یک کلام ادای پلیم در آوردن ۰۰۰۰۰
 وقاحت انقلابی، تسلیم طلبی و ابریز توتیسیم ۰۰۰۰ منط و بی شخصیت، لچک بسر ۰۰۰ فرمانبرد از وجیره
 خوار ۰۰۰ در اوج وقاحت ۰۰۰ غوطه در دل جنزار عوام فریبی و دروغگویی و حقه بازی ۰۰۰۰ کالسکه سسه
 اسپه جدم موسوم به بوری کمیته مرکزی ۰۰۰ بند و بست کردن بازار تجاری ترین جناحهای هیئت حاکمه، بسا
 قوام و شرکاء ۰۰۰۰ تحویل دهند و باقی مبارزان حزبی به پلیم و غیره و غیره"

اینها نمونه های اندکی از دشمنان و اتهاماتی است که نشرد هندگان نشریه "دفاع از خلیل ملکی و یاران او" نشر رهبری حزب توده ایران کرده اند. اینهمه خشم و خروش که در لابلای اینهمه ناسزا و افترا میجوشد از کجانشانی میشود؟ این طومار واکنش یاران آقای خلیل ملکی است در قبال ارزیابی حزب ما از دفاعیات اخیر وی، آنهم بنام "انسانیت و برای حفظ و حراست مبارزان راستین از اتهامات و حملات هیئت حاکمه" که بزعم آقایان نام رهبری حزب توده ایران است!

اینکه نشرد هندگان اعلامیه پی در پی از "هیئت حاکمه حزب توده ایران" سخن گفته و خود را در زیر این سپر پنهان کرده و خواسته اند بدینوسیله وانمود سازند که اختلاف آنها با رهبری است نه بسا ایدئولوژی حزب و با اعضای حزب، هیچ تغییری در اساس موضوع نمیدهد و هدف یا نتیجه نهایی مطلوب چنانکه خود بتصریح گفته اند، از هم پاشاندن حزب توده ایرانست.

نگارنده مدعی نیست که کار رهبری حزب توده ایران خالی از نقص ها و اشتباهات است ولی در عین حال چگونگی انتقاد از این نقاص و اشتباهات را از تهمتها و افتراات عاری از منط و انصاف و بی بند و بار مندرجه در این ناسزنامه بکلی جدا می بیند و هرگونه مبارزه علیه نقص و خطا را که خود یک مبارزه سازنده و خلاق است و منجر به بهبود وضع رهبری و پیشرفت حزب و آرمانهای والای انسانی آن میشود، بسا تلاش برای از هم پاشاندن مرکزیت حزب که به اضمحلال حزب کمک میکند مغایر میگرد.

با اینهمه در اینجا منظر بهیچوجه مقابله با ناسزاهای نیست که نظایر آن از بد و تاسیس حزب توده تاکنون صد ها بار از هرسو و در زیر پرده هرگونه دست آویز نثاروی شده است. در اینجا کوشش میشود موضوع از منقطع دیگری مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین سزاوار است که هرگونه لحن دشنام آمیز را که گروهی سیاسی برای خود پسندیده اند بخود آنها واگذارم و خود باصل مطلب بپردازم. معذرا در همین برداشت کلام باید صمیمانه اینرا بگویم که برای نگارنده و هر یک از اعضای حزب توده ایران بسیار دردناک و اسف بار است که خود راناکزیری یاهیم در برابر گروههایی که آنها را بالقوه همزمان خود در نبرسد

حیات و مماتی علیه دشمنان مشترك د اخلی و خارجی مید انیم بایستیم و قلعی راکه میتواند گره کشای یکی از هزاران مشکلی باشد که در کار مبارزه با این دشمنان در رهش داریم علیه شیوه های نفاق افکنانه و دشمن شاد کن بکار ببریم - علیه گروهی که مدعی است "جهان بینی علمی مارکسیسم را چراغ راه خود برای درک واقع بینانه جهانی که در آن زندگی میکنیم" قرار داده است . این ادعای واقع بینی تاجه حد میتواند صحت داشته باشد ؟ و این شیوه حد و مرز شناختن درد دشنام و تهمت آیا نشان جهان بینی علمی است یا نشان دهنده آنست که کینه و غرض و تعصب در چشم انصاف خاک میپاشد ؟ مطلب را بررسی کنیم .

I - مقاله مندرجه در روزنامه مردم

در شماره ۱۳ روزنامه مردم مورخ فروردین ماه ۱۳۴۵ مقاله ای تحت عنوان "خلیل ملکی در موضع اپورتونیسیم" منتشر گردید که مستند آن د فاعیات آقای خلیل ملکی درد اد گاه نظامی بود ، و بااستاد اینست د فاعیه که روزنامه های اطلاعات و کیهان متن آنرا منتشر ساخته بودند اند یسه های سیاسی خلیل ملکی مورد انتقاد جدی قرار گرفت .

ببینیم در این مقاله که اینچنین آتش کینه نشرد هند گان اعلامیه "د فاع از خلیل ملکی" را برانگیخته وخرمن انصاف و مناعت آنها را خاکستر کرد . چه نوشته شده است .
در همان اوائل مقاله مندرجه در روزنامه مردم بصراحت و باروشنی کافی گفته شده است که " آنچه ما را بمبارزه باخلیل ملکی و امید ارد ، جنبه ضد توده ای او نیست بلکه د کترین مضرو تسلیم طلبانه ضد انقلابی اوست " . و برای اینکه نمونه هایی از این "د کترین" بدست بد هد میگوید :

" این سند (یعنی د فاعیه ملکی) باوضوح انکارناپذیر نشان مید هد که خلیل ملکی در جناح راست افراطی سوسیال رفرمیسم قرار ارد . درجائی است که کاملاً باهیئت حاکمه و محافل ارتجاعی ایران درمی آمیزد . خلیل ملکی تعول انقلابی وارد میکند و مبارزه علمی را مطلق میسازد خلیل ملکی خواسته است . . . ایمان طبقه کارگر و توده های زحمتکش را نسبت بسوسیالیسم متزلزل کند . . . او با هزاران زبان توضیح مید هد که وجود حزبی بنسبام سوسیالیست که در رأس آن خلیل ملکی و امثال خلیل ملکی قرارگیند میتواند برای مبارزه با کمونیسیم حربه مناسبی دردست هیئت حاکمه باشد . . . او میگوید فعالیت سوسیالیستهای نهضت ملی ایران در چهارچوب قانون اساسی است و ما زحمد امکانات خارج نمیشویم خلیل ملکی هم باشخص شاه و هم باسیاست او موافق است ، یعنی بازویی که پس از کودتای ۲۸ مرداد بدست امپریالیستهای امریکائی وانگلیسی و بوسیله شاه و همکارانش بر مردم ایران تحمیل شده است هیچگونه مخالفت اصولی ندارد "

اینهاست عده مطالبی که در مقاله مندرج در روزنامه مردم بااستاد د فاعیه آقای خلیل ملکی درد اد گاه نظامی درباره او گفته شده و نشرد هند گان دشنام نامه را اینچنین برانگیخته است . نشرد هند گان اعلامیه اینطور است لال میکنند که آنچه بنام د فاعیات ملکی در روزنامه های کیهان و اطلاعات منتشر شده و در مقابل مردم مورد استناد قرار گرفته سراپا معمول است ، تحریف و تقلیب شده است . روزنامه های اطلاعات و کیهان ارگانهای سازمان امنیت هستند و استناد بمندرجات آنها نشان سقوط اخلاقی استنادکنندگان است .
دوش بدوش نشرد هند گان این دشنام نامه روزنامه "ایران آزاد" ارگان سازمانهای جبهه ملی ایران در اروپا نیز کوشید است در این امر خیر - کوبیدن حزب توده ایران - شرکتی داشته و از این ثواب بهره ای برده باشد . باینجهت در شماره ۴۰ مورخ مرداد ماه ۱۳۴۵ خود طی مقاله ای تحت عنوان "د فاع" همین مطالب را ، البته بالحن سبکتری که هسته ای از مضطق در بردارد ، چنین مینویسد :
" در محاکمه آقای خلیل ملکی و اعضا "جبهه ملی رژیم نیرنگ د برین راز سرگرفت . محاکمه که نخست علمی بود بنا بگزارش روزنامه های خارجی و ناظر نمایند و انجمن حقوقدانان ناگهان

سری شد و باز بقول ناظران مزبور مدافعات ایشان مقلوب و تحریف گردید و با اضافه کردن مطالب معمولی در روزنامه های کیهان و اطلاعات انتشار یافت.

"ایران آزاد" سپس لبه تیز تیغ رابطرف حزب توده ایران متوجه ساخته مینویسد:
"پس از انتشار مطالب معمول همه شاهد انحطاط دور از انداز اخلاقی حزب توده ایران شدند. برعموم معلوم شد که این حزب از شکست بزرگ سیاسی خود عبرت نمیکرد و بجای پاسخ گفتن با بیاداتی که بحق برآن حزب وارد است مطالب معمول راد ستاویز حمله باقای خلیل ملکی قوامید هد. حزب توده ایران حق داشت از خود هرد فاعی بنماید. اما حقوق نداشت درب اعتبار کردن قهرانی و غیر قابل دفاع کردن نش بار زیم همکاری نماید (تکیه روی عبارات از ر. ن.) اگر استاد مطالب مند رجه در روزنامه های کیهان و اطلاعات صحیح باشد رواج گیرد حیثیت و اعتبار بسیاری از شهیدان و قهرانیان رژیم برهاد خواهد رفت. کردن اندگان حزب توده ایران با این عمل نشان داد ند که هیچ اصل اخلاقی نیستند بایند نیستند سپس "ایران آزاد" برای اینکه اصولی بودن خود را اثبات کند پذیرگانه و نخستین موردی میگرد از که سازمانهای مختلف جبهه ملی ایران درد فاع از رفقای زندانی ما، از جمله علی خاوری و پرویز حکمت جو، شرکت جدی و شریک داشتند و مینویسد:

دفاع از د و مبارز ایرانی حکمت جو و خاوری بدان دلیل که عضو حزب توده اند معطل نماند
اعضای جبهه ملی برای نجات جان بجنوردی و حکمت جو و خاوری در اعتصاب غذای بسی
نظری شرکت کردند.

"ایران آزاد" سپس چنین ند امید هد:
"اینک همگان را به بارزه علیه هرگونه عدل از اصل عمومی بودن دفاع قرائم خوانیم"
اینست آن هسته اساسی منطق و کاملاً قابل قبول در نوشته روزنامه "ایران آزاد". این مطلبی است اصلی
و شایان بررسی. اینک بدانچه در این زمینه شایان بررسی است بپردازیم. اما قبلاً خود را از ذکر د و نکته
ناگزیری بپیمیم:

الف - "ایران آزاد" از "ایراداتی که بحق بر حزب توده ایران وارد است" سخن میگوید. باید دید منظور از ایراداتی که بحق بر حزب توده ایران وارد است چیست. اگر منظور برخی اشتباهات است که در دوران معینی دانشگر حزب مابود و آنرا بهرخی چه رویها کشانید است باید گفت هیچ مقای و هیچ فردی باند از خود حزب توده ایران بدان توجه جدی و اصولی نداشته و ریشه های آنرا نشناخته است. حزب توده ایران در مدت چندین سال بخصوص از پلنوم چهارم بعد بقدر کافی این اشتباهات را تحلیل کرده و زیانهای ناشی از آنرا بطور همه جانبه فاش ساخته و در بسیاری از قطعنامه های خود بیمرحمانه خوبشتن رامورد انتقاد شد ید قرارد اده است. ما بارها بقدر کافی و یحتمل بیش از حد کافی بخود تاز بانه زد و با بصراحت کافی همه چیز را همانگونه که شایسته یک حزب جدی است در میان گذاشته و نتایج و در سهای لازم را از بررسیهای خود گرفته ایم. در صورتیکه دوستان ما واحزاب و گروههای منتسب بجبهه ملی - جبهه ای که در ۲۸ مرداد قدرت دولتی متعلق بدان بود - تاکنون حتی یکپارهم روشهای گذشته خود را مورد تحلیل قرار نداده و هرگز نخواستند اند سهم خود را از خطاها و اشتباهات گذشته بپذیرند. بجاست که نویسنده گان "ایران آزاد" بجای دم زدن از "ایرادات" حزب توده ایران کمی نیز از روش نقادانه این حزب نسبت به عمل خود در مورد سازمان و عمل جبهه ملی درس لازم را بیاموزند.

و اما اگر منظور هراتهام و افتزای ناروایی است که سالیان دراز است از هرسو بر ما وارد میشود و هرکسی صبح زود تر از خواب بر میخیزد بقصد قیمت بمانسبت مید هد باید قبول کرد که این ناسزاهای ناجوانمردانه تنها یک جواب بسزاد ارد و آنهم خاموشی است.
ب - در مورد مشارکت دوستان جبهه ملی در دفاع از رفقای ما این امر است که ما پیوسته آنرا قدر

شناخته ایم ، از همکاری صمیمانه و وحدت عمل دوستان در این مورد سپاسگزار بودم و از آن بخیر یاد کرده -
 ایم . منتابیح شریبخ حاصله از دفاع همگانی را برای نجات جان اسیران قهر رژیم صرفاً منوط باین وحدت
 عمل دانسته و عمیقاً معتقد بودم ایم و هستیم که پیروزیهای حاصله میتواند برای همه کسانی که ندانسته در راه
 وحدت نیروها سنگ می اندازند و عقوبت بشوید تفرقه افکنی ادامه میدهند درس عبرتی باشد . ما پیوسته ندا
 در دادیم که در همین شرایط دشوار و باوجود همه مخاطرات مبارزه ، باز برای پیشبرد بسیاری از
 شعارهای مشخص و خواستها و مطالبات و از انجمله کوتاه کردن دست محاکم نظامی از داخله در امور
 سیاسی ، برجیدن بساط سازمان امنیت ، و الغای قوانین جابرانه ، میتوان و باید این همکاری ادامه
 یابد . ماهمه این مطالب را با قطعیت و ایمان بیان کشیدیم . ایم نه بظاهر زینت کلام .
 اینک بپردازیم باصل مطلب .

II - اصولی کیست و حزب توده ایران تا
 چه حد اصولیت را مراعات میکند ؟

مادر همین آغاز کلام بدون چون و چرا موافقت تام و تمام خود را با نظریه روزنامه ایران آزاد اعلام
 میداریم که هیچگونه عدول از اصل عمومی بودن دفاع از قربانیان رژیم جایز نیست . این اعتقاد را مسخ و
 همیشگی ماست که در زمینه دفاع از زندانیان سیاسی در مقابل رژیم و دستگاہهای غیرقانونی نظامی ، اساس
 حق انسانی و آزادی اوست نه شخص متهم . متهم هرکس باشد ، همینکه بخاطر فعالیت سیاسی خویش
 گرفتار سرپیچ سازمان امنیت و دادگاههای نظامی گردید ، باید در این زمینه که سازمانهای نظامی صلاحیت
 رسیدگی بکاراوردانند و با داخله این مقامات بناگزیر همه حقوق انسانی او پایمال میشود مورد حمایت تمام
 گروههای دیگر و حتی رقبای او قرارگیرد .

و باعتقاد ما و بشهادت کوهی از ادراک و اسناد ، این مانعیم که از این اصل عدول کرده ایم و به
 ملاحظاتی شخصی اصل عمومی بودن دفاع را زبر پا گذاشته ایم ، حتی در مورد همین آقای خلیل ملکی .
 بعد از رجوع کنیم - مداری که نشان میدهد حزب مادر جریان سالهای گذشته با چه احساس
 مسئولیت عمیق و با چه هیجان و حرارتی بیاری همه قهانیان رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک برخاسته است .
 فهرست بسیمار ناقصی از گفتارهایی که در این مدت و در کشاکش حوادث گوناگون از راد یو پیک ایران پخش
 شده است بدست میدهم :

(۱) در این مدت بیش از بیست گفتار مبنی بر اعتراض به تحت نظر و محاصره بودن دکتر مصدق و
 مبنی بر لزوم آزاد کردن وی و دیگران جنبه ملی و دفاع جدی از این جنبه در مقابل رژیم از پشت میکروفون
 راد یو پیک ایران بگوش همه مردم و قطعاً بگوش پخش کنندگان اعلامیه دشنام رسیده است . از آنجمله
 است : « رهبران جنبه ملی و در رأس آنها دکتر مصدق را آزاد کند ، » « دکتر مصدق باید آزاد شود ، »
 « جنبه ملی چه کرده و شاه چه کرده است » (این گفتار در جواب حمله های شدید و کین توزانه شاه نسبت
 بجنبه ملی و دکتر مصدق در شرایطی که خود جنبه ملی نمیتوانست کوچکترین صدائی بدفاع از خود بلند کند
 انتشار یافت) . علاوه بر تمام این گفتارها در هر موقع مناسب که در جریان بحث مسائل مطظف بمیان آمد
 است ما با همان شور و حرارت که از حزب خود در مقابل دستگاہ دفاع کرده ایم بدفاع از جنبه ملی
 پرداخته ایم .

(۲) در جریان گرفتاری و محاکمه آیت اله طالقانی و آقای مهندس بازرگان و یاران آنها بیش از
 ۳۰ گفتار اختصاصی بحمايت از آنها و علیه محاکمه غیرقانونی آنها در دادگاههای نظامی از راد یو پیک ایران
 پخش گردید و بسمع مردم ایران رسید . از انجمله است : « محاکمه مهندس بازرگان و دوستان او در
 دادگاه نظامی حاکی از قانون جنگل است ، » « در قصاصگاههای غیرقانونی نظامی چه میکند ، » « قانون
 جنگل در ایران تشدید میشود ، » « ما محکومیت سران نهضت آزادی ایران را محکوم میکنیم » و غیره .

در سرسرایین مدت تمام اخبار و اطلاعاتی که از جریان محاکمه این گروه بدست ما رسید با تفصیل و تفسیر از راد یو پخش شد.

نامه های آقایان پرویز عدالت منش و مهندس عبودیت درباره شکنجه های وارد بر آناهانه تنها عینا پخش شد بلکه گفتارهای متعددی مبنی بر اعتراض باعمال وحشیانه شکنجه گران تدوین و از پشت میکروفون راد یو پیک ایران بگوش هم میهنان ما چه در داخل ایران و چه در خارج رسید.

ماحتی درباره چهارده نفر از وکلای مدافع مبارزان نهضت آزادی ایران ، باینکه از لحاظ عقید و ایدئولوژی در قطب مخالف مآر قرار دارند سکوت را جایز ندانستیم و ضمن گفتارهای متعدد این افتضاح قضائی را بطور وسیع فاش ساختیم .

هیچگاه نحوه اعتقادات خاص آقای مهندس بازرگان و حتی اختلاف عمیق مسلکی و عیبا ما کار دفاع از او و یارانش را برای لحظه ای هم متوقف نساخت و چون او را مردی مبارز و اصولی و در اعتقادات خود صدیق دیدیم همیشه با احترام از او یاد کرده ایم .

۳) درباره حوادث خونین ۱۶ خرداد ماه به پخش گفتارهای اختصاصی متعدد دست زدیم . همه زوایای جنایتهای رژیم راعلیه مردم پدید فاع فاش ساختیم . بعلاوه به مناسبتهای متعدد از این قاجعه یاد نمودیم و در روزهای سالگرد قاجعه گفتارهای اختصاصی درباره آن منتشر ساختیم .

۴) در جریان تصویب قانون مصونیت مستشاران نظامی امریکایی و احیای اصل اسارت آمریکا پیتولا سیون راد یو پیک ایران نه تنها خود را «ما» این خیانت کبرا را بشدت مورد حمله و اعتراض قرار داد بلکه بسمت او ای بی قید و بند تمام گروهها و احزاب ملی و میهن پرست پوطلپه خطیر ملی خود عمل کرد . در این جریان مبارزات وسیع روحانیون مترقی و وطنخواه و در رأس آنها آیت الله خمینی بطور وسیع در راد یو پیک ایران انعکاس یافت . هنگامی که یورش سازمان امنیت به پخش مترقی جامعه روحانیت تشدید گردید از طرف راد یو پیک ایران بیش از بیست گفتار اختصاصی در حمایت از آنها انتشار یافت . از انجمله انسد : « مراجع عالیقدر مذهبی چهره سالوس شاه را فاش میکنند » ، « جامعه روحانیت در صف مردم » ، « از روحانیون مترقی تاریخ نشانهای درباری » ، « مراسم مذهبی در محاصره سرنیزه » ، « ما به تعجبند آیت الله خمینی شدیدا اعتراض میکنیم » ، « سرنوشت آیت الله خمینی بکجا رسید » و حتی ما پیک برنامه کامل یکساعته خود را به پخش اعلامیه های جامع مختلف روحانی در این زمینه اختصاص دادیم . بعلاوه این راد یو ایران نبود بلکه راد یو پیک ایران ارگان تبلیغاتی حزب توده ایران بود که بمطابق یگانه وسیله موجود بیانات آیت الله خمینی را مبنی بر اعتراض به احیای کاپیتولاسیون و گرفتن وام برای خرید اسلحه که بر روی نوار ضبط شده بود بارها بگوش مردم ایران رسانید .

۵) در جریان ترور حسنعلی منصور باینکه از نظر اصولی به ترور فردی اعتقاد نداریم ، با وجود این پیش از ده گفتار بحمایت از متهمین و علیه محاکمه آنها در دادگاههای نظامی منتشر ساختیم و پیوسته از آنها بمطابق افراد میهن پرست که انگیزه آنها احساسات ملی و استقلال طلبانه آنها بوده است یاد کردیم .

۶) هنگامیکه در اثر تیراندازی در کاخ مرمر چهارده تن از جوانان میهن ما با اتهام شرکت در این حادثه و اتهامات دیگر به بیغول زندانها و کتج شکنجه گاهها کشانید شدند راد یو پیک ایران دست بیکی از وسیعترین و طولانیترین مبارزات تبلیغاتی خود زد . در جریان محاکمات آنها چه در دادگاه بدوی و چه در دادگاه تجدید نظر پیش از یکصد و بیست گفتار و تفسیر از طرف راد یو پیک ایران بحمایت از آنها پخش شد . تمام اخبار و اطلاعات و شرح مبارزات وسیع در داخل و خارج و مبنی بر اعتراض علیه شکنجه آنها و محاکمه آنها در دادگاه غیرقانونی نظامی از پشت میکروفون راد یو پیک ایران بگوش مردم ایران و جهانیان رسید . دفاع باین وسعت از یک گروه سیاسی تا آنزمان سابقه نداشت . باید انصاف داد که مبارزاتی که در سرسراجهان بطور مشترک برای نجات جان آنها میشد فرصت و امکان این مبارزه تبلیغاتی وسیع را در اختیار ما قرار داد ولی باز نمیتوان از انصاف گذشت که تنها یک دستگاره پوشی بیغرض ، اصولی ،

وظیفه شناس و دارای احساس عمیق مسئولیت بود که از جزئی ترین امکانی در این زمینه استفادہ کرد. راد یو پیک ایران د و برنامه کامل خود را برای نشرگفتارها و اخبار و اعلامیه های مربوط باین گروه و منی برد قاع از آنها اختصاص داد. بعدا وه مقاله تفصیلی مربوط بحریان محاکمه آنها تحت عنوان " قانون د داد کری است یا یاسای جنگیزی " در مجله د نیا ارگان تئوریک حزب تودہ ایران منتشرگردید.

(۷) در جریان توقیف و گرفتاری گروه مذہبی ۵۵ نفری این کد ام صدای رسابود که درد قاع از آنها بگوش مرد م ایران رسید ؟ راد یو پیک ایران با همان حرارت و حدت که از علی خاوری و پرویز حکمت جو و دیگر اعضا خود در مقابل داد گاه نظامی بد قاع برخاست از این گروه نیز د قاع کرد. ماحتی حمله های دور از جوانمردی و انصاف برخی از مطبوعات ایران د بارہ این گروه را بدون جواب نگذاشتیم. علا وه بر راد یو پیک ایران، مطبوعات حزب " مردم " و " دنیا " د رھریک از این زمینه ها وظیفه اصولی خود را اجرا کرده اند و رھبری حزب د رھرموقع که لازم شعدہ است اعلامیه ها، اطلاعیه های متعددی منتشر ساختہ است.

III - اصولیت حزب تودہ ایران و مسئله د قاع از خلیل ملکی

د رمورد خاص مربوط باقای خلیل ملکی موضوع از دو جنبہ جد اگانه برای ما مطرح بودہ است.

۱- خلیل ملکی بمناہہ یک متہم سیاسی در برابر داد گاه نظامی

د وستان ماکہ ما راتھم میسازند کہ گوید ر عرف حزب تودہ ایران " د قاع از حق انسانی " در کسرو شخصیت و انتہامات قربانیان است آیا این حرف را با وجدان آرام میزنند ؟ آیا حزب تودہ ایران و رھبری آن ، مطبوعات حزب و راد یو پیک ایران درد قاع از " خلیل ملکی متہم سیاسی در برابر داد گاه نظامی " بحلت اخذیلافت عمیق خود با او قصور ورزیدہ اند ؟ اندکی بعقب برگردیم ، پروژہائی کہ جریان محاکمه وی در میان بود. د ر آنروزها راد یو پیک ایران ارگان تبلیغاتی حزب تودہ ایران کہ د ر واقع روزنامہ روزانسه و کثیرالانتشار این حزب است بمناہہ ندای بی قید و بند حق وعد التبد قاع از ملکی در برابر داد گاه غیر قانونی برخاست. گفتارھا شہ کہ ما د ر روز دھم فورہ ، ۱۲ فورہ ، ۱۸ فورہ ، ۷ مارس سال گذشتہ در د قاع از گروه چهار نفری و در رأس آنها ملکی منتشر کردیم شاهد درستی مدعای ما ست. و چون د وستان ما

د ر روز دھم فورہ ۱۹۶۶ برای نخستین بار خبر آغاز محاکمه ملکی راد روزنامہ های لوموند واومانیتہ خواندیم. همانروز گفتاری منی براعتراض شد بد محاکمه آقای ملکی و یاران وی درد داد گاه نظامی پخش کردیم کہ منی برنوشته این روزنامہ بود. د ر این گفتار ضمنا چنین گفته شد.

" این نوشته هانسان میدھد کہ در حالی کہ قاطبہ مردم ایران و همه سازمانهای ملی و مترقی برچیدن بساط داد گاههای فرمایشی نظامی و انحلال سازمان جنایتکار امنیت را بمنظور استقرار اصول ایتادی و مکرسی طلب میکنند رژیم شاه از زبان فرسیو میگوید کہ د ر نظر د ارد بموجودیت غیرقانونی این داد گاههای نظامی کہ بیداد گاه سلطنتی لقب گرفته اند همچنان ادامه دھد. ۰۰۰ امروز د پگر همه مردم جهان میدانند کہ ہر فرد ایرانی خواستار استقلال و آزادی ، چہ تودہ ای ، چہ صدقہ ای ، چہ وابستہ بہ نہضت آزادی ، چہ متعلق بحما مہ

سوسیالیستہا ، چہ دانشجو ، چہ استاد ، چہ روحانی ہرکس بنحوی از انحا " با رژیم مخالفت کند سروکارش با سازمان امنیت و داد گاههای نظامی ہی افتد. امروز افکار عمومی جهان بماہیت این داد گاہہای بردہ ، و علیرغم مخارج فراوان تبلیغاتی رژیم در خارج ، میداند کہ این محاکمات غیرقانونی ، د لایل بیہیایہ ، انتہامات ناروا ، و ادعائہ فائد کوچکتربین مد رک قضائی است. سرتیپ فرسیو در همین محاکمہ آقایان خلیل ملکی ، سرشار و شایان

بعنوان دلیل گفت آقای ملکی قبل از جنگ و پس از بازگشت از اروپا اندیشه های "شومی" داشته است. دلیل دیگر فرسیو این بود که متهم مخالف دولت‌های وقت عمل کرده و چنین کسی میبایست بجزایز برسد. فرسیو ادعا کرد متهمین در کاری که بآنها مربوط نبود ماست؛ دخالت کرده اند.

گفتار چنین ادامه یافت:

"دو محاکمه نظامی که هم اکنون در تهران جریان دارد، یعنی محاکمه ۵۵ نفر نو جوانان و محاکمه چهار نفر رهبران سوسیالیستها بدنباله محاکمه اخیر روشنفکران، تبعید توده و سران نهضت آزادی و روحانیون به برازجان، نشانی از موج بی‌آرام مخالفت مردمی است که نمیخواهند دیگر این رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک را تحمل کنند."

در گفتار ۱۲ فوریه ضمن یک بحث کلی در مورد این محاکمات نظامی تحت عنوان "ژیونی و ستگاه قضائی در مقابل بدعت و قانون شکنی" سکوت قوه قضائیه در مقابل تاخت و تاز دادگاههای نظامی و سازمان امنیت مورد انتقاد شد بدین قرار گرفته و چنین گفته شده است:

"در کشوری که در زخمیان و دشمنان آزادی و استقلال ملی دسته دسته جوانان میهن را شکار میکنند و بقرانگاه میفرستند ۵۰۰ در سرزمینی که شاهد اینهمه شور و روح فدکاری و همت و همت و گذشت جوانان میباشد سالخورد گانی که آفتاب عمرشان بر لب بام است برای حفظ کرسیهای خود تن بهرمدلت و حقارتی میدهند و در برابر همه قانون شکنی‌ها عاجز آنسه سکوت میکنند ۵۰۰"

در گفتار روز ۱۸ فوریه تحت عنوان "این محاکمات جز بی‌ثباتی رژیم شاه چه مفهومی دارد؟":

"در هفته های اخیر در دادگاههای نظامی محاکمه های متعددی جریان دارد. در دو شماره اخبار اطلاعات یکی مورخ ۱۷ بهمن و یکی مورخ ۱۹ بهمن از محاکمه گروه ۵۵ نفری و محاکمه گروه منسوب بآقای ملکی و محاکمه متهمین قتل منصور اخباری مندرج آیت ۵۰۰۰۰ همه اینها حاکی از آنست که هرقد شاه و رژیم او بوسعت دایره اختناق و فشار میزایند بهمان نسبت روح مقاومت در مردم برانگیخته میشود. مادام که حکومت زور و تجاوز و رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک برقرار است مقاومت در برابر آن جزو عادی ترین پدیده ها است. حزب ما صرفنظر از گرایشهای عقیده ای این افراد و قطع نظر از عدم موافقت و حتی مخالفت آشکار آنان نسبت بحزب توده ایران وظیفه خود را در این مورد انجام داده و میدهد زیرا این مبارزه رایک مبارزه اصولی میباشد."

در گفتار ۷ مارس تحت عنوان "بوظیفه انسانی و ملی خود برای آزادی همه زندانیان سیاسی عمل کنیم":

"وقایعی که هر روز در میهن ما میگذرد لزوم تشریح مساعی و وحدت عمل همه میهن پرستان را برای نجات جان زندانیان سیاسی بیش از پیش آشکار میکند. بجز گروه ۵۵ نفری که مرحله بدوی محاکمه آنان پایان یافته، گروه رهبران جامعه سوسیالیستهای ایرانی آقایان ملکی، سرشار، شانس و شاپان نیز در یک دادگاه دیگر بدون حضور هیئت منصفه تحت محاکمه فرمایشی قرار گرفته اند."

در گفتار مزبور پس از ذکر توقیف و محاکمه هفت تن از اعضای حزب توده ایران چنین گفته میشود:

"تقارن این دستگیریها و بازجوئیها و محاکمات نظامی و احکام جابرانه اتقاقی نیست. رژیم شاه بر هیچکس که با این رژیم سرسازش ندارد ابقا نمیکند. نه تنها اعضا جمعیتها و احزاب ملی و مترقی و توده ایها، صدق‌ها، سوسیالیستها، وابستگان بنهضت آزادی ایران و طرفداران محافل مترقی روحانوی در زیر ساطور خونبار این رژیم قرار آرند بلکه عناصر دیگری که کمترین صدای مخالفی بلند کنند ۵۰۰ گرفتار این محاکم میشوند. در برازجان توده ایها

تعمید نشده اند، مهندس بازرگان و دکتر سنجابی و آیت اله طالقانی نیز که از رهبران نهضت آزادی ایرانند در زندان آن منطقه بحال تعمید بسر میبرند. شهاگروهی از توده ایها را مجبور به هجرت نکردند، آیت اله خمینی را نیز بترک وطن ناگزیر ساخته اند. عمده زبانی از روحانیون میهن پرست مخالف سلطه بیگانگان نیز بزند آنها افتاده اند.

در پایان گفتار چنین گفته میشود:

"در این جا صحبت از اختلافات مسلکی و تفاوت های عقیدتی نمیتواند باشد و نباید باشد. حزب ما صرف نظر از عقاید مسلکی قربانیان رژیم تنها بخاطر دفاع از اصل آزادی، حتی صرف نظر از روش برخی از این زندانیان و متهمین نسبت بحزب ماکه گاه بانهضت نجات بخش ایران و ضرورت اتحاد همه نیروها مفا بر بود و وظیفه خود را در دفاع از آنها انجام داد و میدهد."

چنین بوده است واقعیتها. پس مشاهده میکنید انجا که خلیل ملکی در برابر ادستان و قساست می ایستد و میگوید:

"شما هر نوع مفسر و روزنه امید را بسته اید. در این محیط فساد و انحطاط که هر روز بحزب ساختگی درست میکنید از فعالیت احزاب اصیل جلوگیری میکنید، از جبهه ملی مثل جنب از بسم الله میترسید... البته نیروی انتظامی، حزب ملیون و مردم رابخ ما خواهد کشید همانطور که حزب موکرات را قوام برح ما میکشد. اما اعضای این احزاب نیز بخود شان امان ندادند و میدانید که این احزاب غیر از بنگاه کارهای نیستند و نمیتوانند نیازمند یهای نسل جوان معاصرا بر آورده سازند..."

و یا آنجا که اشاره بد استان میگوید:

"گور بنگه بالهجه اهالی برلن میگفت: پس از این دیگر باید پیروی کرد و نباید فکر کرد." فرمایش این آقا نیز همین است. چون در کشور اصلاحاتی شده نیازی بحزب سوسیالیست نیست."

ما حتی برای یک لحظه در اصالت این بیان تردید نمیکنیم و هرگز بفرمان میسرند که این جمله ها معمول باشد و ما مورین سازمان امنیت این مطالب را بد روغ از قول ملکی ساخته باشند و پاینجبته از تخلیل ملکی متهم سیاسی بعلمت همین اند از مقاومت وی در برابر ما مورین و کارگزاران نظامی حمایت میکنیم.

وهنگامی که دادستان نظامی برسم و راه انکزیتهورهای قرون وسطائی بیک متهم سیاسی میگوید:

"آقای خلیل ملکی اگر واقعاً فکر میکنید که در گذشته بد کرده اید و امروز متنبه و نادام شده اید در این دادگاه بلند شده و با صدای رسا بگوئید و استغفار کنید. متهم خوشحال میشود کسه ببینم مجرمی اصلاح شده."

و یا آنگاه که همین دادستان نظامی در جواب ملکی که اظهار داشته است تیمساران عالی مقامی هستند که میگویند بشاگردی من افتخار دارند نعره میکشد و میگوید:

"آقا این تیمساران معظم، این سر لشکرها چه کسانی هستند که از مزایای نیروهای مسلح شاهنشاهی برخوردارند و خود را خود متکدر شاهنشاه آریامهر معرفی میکنند ولی در جمع شما وارد بود و مشغول خیانت باین مملکت هستند. من صراحتاً تقاضا ارم اینهارا بنام معرفی کنید تا ببینید چطور آنها را تسلیم عدالت کرد و مانند شما بنام متهم بدادگاه آورده محاکمه خواهیم کرد."

ما از احساس نفرت و انزجار عمیق از این همه روحیه بردگی، از احساس خشم نسبت بظلمت موحش ترور و اختناق و فشاری که میهن ما را اینچنین در هم پیچید است نمیتوانیم جلوگیری کنیم و علیه این همه عهد های مستانه صد ابعتراض بلند میکنیم و کسانی که در قبال این واقعیت های از روز روشنتر آنجان بتلخی و باکنبه گزند از هدیت حاکمه حزب توده ایران دم میزنند، نه بما بلکه باعضا گروه خود، بدستان خود، بهمقران خود

که از غرض و مرض خالی هستند جواب بد دهند آیا بدون موافقت تام و تمام رهبری حزب ، بدون تا بیسد کامل این رهبری ممکن میبود گروههای مختلف آویزیسیون در مقابل رژیم اینچنین قاطعانه مورد فاع پسر حرارت و صمیمانه وسایط تبلیغاتی حزب بود ه ایران قرار گیرند ؟ همه آنها ، حتی خلیل ملکی و یارانش ؟

۲ - خلیل ملکی بشاره صاحب يك ايد ثلوزی منقی (*)

آری ، برخلاف تمام تهمت های ناروایی که گروهی بی مسئولیت و بی بند و بار بر ما وارد میسازند ، بدلیل نمونه های مشخصی که بدست دادیم "خلیل ملکی بشاره يك متهم سیاسی در برابر دادگاه نظامی" مانند سایر عناصر و افراد از طرف دستگاه تبلیغاتی ما مورد حمایت قرار گرفت و مادام که وی بادادگاه نظامی سروکار داشت از این حمایت برخوردار بود .

اما آیا حزب ماحق . است و میتوانست در مقابل افکار سیاسی و تسلیم طلبانه وی سکوت کند ؟ و آیا سکوت حزب بسود نهضت میبود ؟ ما اینطور تصور نمیکنیم . مقاله مندرجه در روزنامه مردم برهنای همین اصل و آنها هم پس از خاتمه محاکمات آقای ملکی تدوین و منتشر شده است . مننها چون در این مقاله تهمتهای بد فاعیات اخیر ملکی در دادگاه نظامی استناد شده است ، یاران وی چنین استدلال میکنند که این نتیجه گیری نادرست است . آنها میگویند چنانکه همه میدانیم کاربرد دستگاههای انتظامی جعل و تهمت و افترا است . روزنامه های کیهان و اطلاعات باین سازمانها مربوطند . آنچه بنام دفاعیات ملکی در این روزنامه هانمکنس شده و تماما جعلی ساخته و پرداخته سازمان امنیت است و استناد بد آنها دلیل انحراف از اصول اخلاقی باید دانست که ماهیچگاه روزنامه های نظیر کیهان و اطلاعات راستقل از سازمانهای تا منسی و پلیسی تدانسته ایم . ما کوچکترین تردیدی نداریم که اگر در این اواخر رژیم در مواردی ناگزیر از غلنی کردن دادگاه نظامی در مورد متهمین سیاسی شده و تحت فشار افکار عمومی در ایران و جهان تن به چنین امری داده است باز نشر جریان دادگاههای نظامی در مورد این متهمین و نشر دفاعیات متهمین و وکلای مدافع آنها در زیر نظر ما مورین سانسور سازمان امنیت انجام گرفته است . این واقعیتی است که ما خود خیلی پیش از نشر دهندگان اعلامیه و مقصدیان روزنامه ایران آزاد بدان توجه داشته و خود افشاگر آن بوده ایم . بحنوان مثال میتوان بقالعه مندرجه در مجله دنیا شماره چهارم سال ششم تحت عنوان "پاسای جهشی است نه قانون دادگری" رجوع کرد . این مقاله در فاع از گروه ۱۴ نفری نگارش یافته و ضمن آن چنین خسا طر نشان شده است :

"آثار قیچی سانسور سازمان امنیت در نقل جریان دادگاه و انعکاس آن در جراید بخوبی دیده میشود . مثل آنست که همه روزنامه های که اجازه نشر مطالبی از جریان دادگاه را دارند بطور قراردادی جاهای معینی را خلاصه کرده اند . خلاصه شده ها بجز در برخی افعال و حروف ربط بهم شباهت دارند . در مواردی اظهارات دادستان در جواب بیانات متهمی و یا وکیل مدافعی بطور متوسط یکسان نقل شده ، در حالیکه گفته آن متهم و یا وکیل مدافع او بطور یکسان خلاصه شده است . عموما مطالب مندرجه در روزنامه ها سه روز از جلسات دادگاه عقب تر است . و این سه روز وقت کافی در اختیار سازمان امنیت و سانسور چیان میگذارد تا مطالب را از غزال سانسور بگذرانند و تحویل روزنامه هابند . پس میبینیم دخل و تصرف سازمان امنیت در نشر کلیه مسائل که بنحوی از انجا بادادگاههای نظامی و باخود این سازمان ارتباط دارد همیشه مورد توجه و مورد اعتراض مابوده است . ما آثار قیچی

(*) تذکار از جانب هیئت تحریریه : نویسنده مقاله مطلع نبود که متن اصلی در فاع آقای خلیل ملکی بعد ها بوسیله مجله سوسیالیسم و بطور جداگانه نشر یافته است و مقایسه این متن با متن مندرجه در جراید اطلاعات و کیهان حاکی از آنست که تفاوت و متن ناچیز و در مسائل اساسی و عهد نیست و غالباً برخی اختلافات کوچک عبارتی است .

سانسور را در زمینه دفاعیات گروه چهار نفری سوسیالیستها با وضوح تمام مشاهده میکنیم. اظهارات آقای خلیل ملکی چون بطور عده مبنی بر حمله بحزب توده ایران، وارد ساختن اتهامات رنگارنگ بدان و تحریف بسیاری واقعیتها بود و اجازه انتشار یافته است. ولید دفاعیات شانسوی و تمام آنچه که شرح شکتجه های او را بر اوست بکلی حذف شد و اجازه انتشار حتی سطرهای هم از آن داده نشده است و با احتیاط قوی علت اصلی سری کردن بعدی دادگاه این چهار نفر همان مدافعان و اظهارات آقای شانسوی بود که سازمان امنیت امید داشته است از در ز کردن آن بخارج جلوگیری کند.

اماد رتکذیب اصالت مدافع آقای ملکی:

در اساس مسئله نمیتوان قبول کرد که در شرایط کنونی در حالیکه آنچه در بیغوله زند آنها و شکتجه گاهها میگذرد در داخل و خارج ایران تا بدین حد مورد توجه قرار ارد در ستگاه پلیسی با همه گستاخی و بی پروایی خود جرات کند از زبان دیگری یکباره مطالبی باین وسعت راجع کند. اینکه پلیس و سازمان امنیت مطالبی را خلاصه و حتی برخی قسمتهای آنرا تحریف کند، یا مثلا از اساس اجازه نشر برخی مطالب دیگر را ندهد یک چیز است و اینکه در دفاعیات طولانی و مطولی را از خود بسازد و بنام خلیل ملکی منتشر کند یک چیز دیگر قطع نظر از این اصل کلی در باره رتکذیب اصالت دفاعیات مزبور نکاتی بنظر میسرمد که ما آنها را در میان میگذریم و راه حل مشکل خود را از خود نشرد هندگان در شناسنامه و ناشرین ایران آزاد میسریم.

الف - اگر نشرد هندگان نامزنامه مدافع از خلیل ملکی "معقیده و ادعای خود مبنی بر مجموع بودن این دفاعیات بواقع مؤمن و معتقد هستند، پس طبق کدام منطق، کدام اصل اخلاقی، آن قسمت از این جعلیات را که تا متوجه حزب توده ایرانست و در آن از هیچ تهمت و افترا و جعل و تزویری نسبت بآن خودداری نشده درست میشارند، و بسیاری از آن اتهامات را با تائید آتشین، زمینه آنهمه سئوالات در شنام آمیز قرار میدهند؟

ب - آیا در نظر یاران و برادران آقای خلیل ملکی تنها آن قسمت از اظهارات وی در دادگاه که متضمن حمله بحزب است درست و صحیح نقل شده و آن قسمت که مبین نظریات اجتماعی و سیاسی او است همه مجعول است؟

ج - در مورد این دفاعیات حرف برسر آن نیست که فی المثل چیچی سانسور سازمان امنیت جمله های را بریده و یا مثلا سانسور چنان این و یا آن جمله را بآن اضافه و یا از آن کم کرده اند. این احتمال را ما هرگز منتفی نمیدانیم. حرف برسر چیچیهای دیگر است:

(۱) اینجاء حرف برسر آن خط برجسته و مشخصی است که سرپای منطق دفاعیه آقای ملکی را قطع نظر از این و یا آن جمله، این و یا آن عبارت، مانند شیرازه استواری بهم پیوند میدهد. مطالبی که در اینجا مطرح شده همه ایست از داستان کسی که خود در متن بسیاری از حوادث قرار داشته و بجز نیسات بسیاری مسائل وارد بوده و نشانهای مشخصی از شرکت خود در ماجراهای زیادی میدهد و آنها را در اکثر موارد مطابق میل خود رنگ آمیزی و زینت میکند. در این دفاعیه صغری و کبری، مقدمه و موخره، با تمام حواشی مطالب و همه اینها بآنتیچه گیری های خاص وی هماهنگی دارد. چگونه میتوان نمی از آنرا بعنوان واقعیت پذیرفت و زمینه یک اعلامیه تائید در شنام آمیز قرار داد و نیم دیگر آنرا مجعول و بی اصل دانست؟ چگونه میتوان در آن زمینه که خلیل ملکی از بستن هر روزته بر وی نسل جوان دم میزند و یادادستان نظامی را مثلا همسنگ گورینک میشارد، یا همان منطق، یا همان استلال، آنرا صحیح و درست دانست و بشا به برهان قهرمانی ملکی تعلق کرد ولی آنقسمت را که وی مثلا میگوید در همان لحظاتی که سازمان امنیت با تمام قوای خود مشغول کوهیدن حزب توده ایران از لحاظ سازمانی بود من نیز در عرصه ایدئولوژیک علیه این حزب برخاستم، مجعول و نادرست شمرد؟

(۲) مهتر از این، تنها حرف برسر پیوستگی دفاعیه بغزله یک واحد تجزیه ناپذیر نیست. حرف بر سر تطابق کامل منطق و این نحوه تکرار بارنگ خاصی که تمامی خط سیر تکامل تفکر سیاسی و اجتماعی ملکی را

طی سالیان در راز در میان گرفته و مهین نحوه برخورد وی بمسائل مختلف اجتماعی و سیاسی میباشد. اگر غیر از این میبود، بازگرچه بد شواری، ولی بهر حال تاحدی میشد برای این تکذیبها و تحاشیها محملی تراشید. و باز حرف بر سر آنست که اصول "دکترین" آقای ملکی در بسیاری از موارد نسخه بدلی است از "دکترین" شاه و شباهتی که بین برخورد این دو نفر از دو قطب مخالف نسبت بمسائل مختلف وجود دارد جای تردیدی در این زمینه باقی نمیگذارد. از "بیانیه جامعه سوسیالیستها" که در اوان تشکیل آن بحثنامه مانیفست این جامعه از طرف آقای ملکی منتشر گردید گرفته تا بسیاری از مندرجات نبرد زندگی، علم و زندگی و نشریات جداگانه دیگر، شامل پیکرشته احکام و برخوردهای در مسائل مختلف میباشد که از یکتوح "توارد فکری" بین آقای ملکی و شاه حکایت میکند و نشان میدهد که بین "مکتب" این دو نفر بواقع اختلاف عمده ای وجود ندارد. باین مسائل توجه فرمائید و آنها را با آنچه شاه در کتاب خود آورده مقایسه کنید :

برخورد با امریالیسم

امریالیسم برای آقای خلیل ملکی در استان کهنه ایست مربوط بقرون گذشته، گویانکه وی در یکجاسا از نوع استعمار، استعمار کهن و استعمار نو سخن میگوید و اتحاد شوروی را مظهر "استعمار نوین" می شمارد، اما خیلی زود از آنها هم عدول میکند و برای استعمارگران اصطلاح بیگانه "دولت غریب" را بکار میبرد و برای امریالیسم تشبیهات منشا "صرفاً اخلاقی" در نظر نمیگیرد. سیستم مستعمراتی راناشی از خاصیت ذاتی امریالیسم نمی شمارد و بنظر او در اینجا پای یک پیراث اخلاقی نامطلوب در میانست. در مجله علم و زندگی مورخ دیماه ۱۳۳۹ مینویسد:

"تغییر شکل یافتن استعمار بقدرت بزرگ را در نمونه برجسته آن انگلستان و روابط آنروز و آموزش باهند یعنی پایزگترین مستعمره اش در نظر میگیریم. مبارزه ضد استعماری یا مبتدک و شعار در خیابانها نبوده بلکه در پشت میزهای مدرسه و لابراتوار و کارخانه بوده و ..."

ابطال روابط سیاسی با استعمار بدون اشکال بزرگ امکان پذیر بود. ... انهایی که فاقد این

دکترین (دکترین مورد اعتقاد آقای ملکی) هستند برای مشغول کردن مردم دائما دم از مبارزه سیاسی با استعمار و دادن شعارهای بوج و توخالی میزنند. در حالیکه استعمار از لحاظ سیاسی مرده و در جراحی که نمرده باشد به آسانی ممکن است بر آن غلبه کرد" (تکیه روی جمله- ها از ر. ن)

اینک ببینیم نظر مشخص آقای خلیل ملکی درباره هر یک از دو قدرت امریالیستی بریتانیا و امریکا که امریالیستهای متفوق در ایران و پانیمان رژیم کنونی حاکم بر ایران هستند از چه قرار میباشد.

انگلستان

"سیاست انگلستان در مستعمرات سابق و لاحق منطقی تر از سیاست خارجی سایر کشورهای غریب است"

"انگلستان در اغلب مستعمرات سابق خود گروه فنی و سیاسی تربیت کرد. است و هر چند خیلی دیر و تاحد ممکن کم، در ره حال استقلال میدهد. ..."

"در اغلب مستعمرات سابق انگلستان نهضت های کمابیش مشابه نهضت کازگری انگلستان بوجود آمد که قادر به اداره کردن کشورهای تازه استقلال یافته خود هستند."

"قدرت مالی صنایع انگلستان درگذشته ... رستخیز مشروطه ایران را در مقابل شمشیر سر نیزه تزار بوجود آورد" (تکیه روی کلمات از ر. ن).

امریکا

"امریکا بیشتر از انگلستان آماده و مهیا میباشد که با نهضت های ملی و محلی آسیا و آفریقا کنار بیاید"

"هدف سیاست جهانی امریکا بخصوص در کشورهای مشابه ایران اینست که در ره حال دولت و ملت

نسبتاً مرفهی وجود داشته باشد
" سیاست امریکا با آسانی با نظریات منطقی يك دولت مقتدر ملی و با حسن نیت تسلیم میشود "

مادر باره این مشاطه گریهای گستاخانه از قدرتهای امپریالیستی نیازی بهیچگونه تفسیر احساس نمیکشیم

"سیمانهای منطقه ای"

و هیچ عجب نیست که کسی با چنین اندیشه هائی بحمايت از پیمانهای تجاوز کار از نوع سنتی — بعنوان "سیمان منطقه ای" برود از وی در میانیه جامعه با ستد لال ذیل که قطع نظر از اخلاقیات الفاظ عین است لال شاه است میبرد از:

" موجودیت اینگونه کشورها مانند هند بستگی بصلح جهانی دارد. . . . منتها تا زمانی که این مساعی (برای استقرار صلح) بشمرنرسیده است تقویت نیروی دفاعی کشور برای مقاومت در برابر هرنوع تجاوز لازم و ضرور می شماریم "

و :

" بنابراین جامعه بطور کلی حمایت از همکاریهای منطقه ای را یکی از اصول سیاست خود قرار میدهد " (۱)

مسئله نفت

" هم عراق نوری سعید محافظه کار و هم عراق عبدالکریم قاسم انقلابی هر دو در باره نفت عاقلانه رفتار کردند و از نتایج گرانبهای ایران برخوردار شدند "

این "نتایج گرانبها" بنظر این "ایدئولوگ" از این قرار است :

" پس از ملی شدن نفت میبایست این مسئله با ارزیابی صحیح از قدرت مالی و سیاسی و اجتماعی ایران و مقایسه آن با قدرت انحصارات نفتی و قدرتهائی که پشتیبان آنها واقع بودند (امریکا و انگلیس که قبلاً نظریه آقای ملکی را در باره آنها پذیریم) واقع بینانه حل شود. وسعت نظر سیاسی و شجاعت اخلاقی لازم بود که مسئله نفت بدست همان دولت نهضت ملی حل شود راه حل بانک بین المللی هر قدر هم به اید آل نژد يك نبود معضد چون يك راه حل موقت و مساله بود از بعضی لحاظ برای نهضت ملی مفید بود. . . . بعضی از پیشنهاد های اخیر هند رسون شاید از آنها هم مساعد تر بود " (۲)

این نظریات بعد کافی گویا و مستغنی از تفسیر است

برخورد آقای ملکی بعنوان "رهبر جامعه" با طبقه حاکمه و مبارزات طبقاتی در کنار این نظریات قرار میگردد. وی راه به برون ازین بست در مورد ایران را تقویت " جناح واقع بین تر " طبقه حاکمه می شمارد و تاکید میکند که " روش جامعه تا بعد این جناح طبقه حاکمه در حد و مبارزه با فساد و پوسیدگی است " و اطمینان میدهد که " ما مطلق خواه نیستیم — فقط در حد و شرایط و امکانهائی موجود یعنی در حد و اصلاحات اجتماعی که هم بنفع طبقات حاکمه است و در عین حال طبقات محکوم نیز از آن اصلاحات کمابیش برخوردار میشوند بحث میکنیم "

(۱) وجوه مشابهت تام در تمام این موارد و موارد دیگر بین نظریات شاه و ملکی طی مقاله ای تحت عنوان " ما موریت شاه و رسالت خلیل ملکی " مندرجه در مجله دنیا سال دوم شماره سوم نکته به نکته مورد بررسی قرار گرفته است. ر. ن.

(۲) این نظریات را با آنچه که اخیراً در مجله تهران مصور تحت عنوان " فرصتهائی که از دست رفت " منتشر شده مقایسه کنید. ر. ن.

فعالیت‌های سیاسی

با این نوشته آقای ملکی توجه کنید :

"جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران اصل کار خود را بر روی فعالیت اجتماعی قانونی و پارلمانی گذاشته است و از هرگونه فعالیت مخفی و غیرقانونی اجتناب میکند"

و نیز :

"سازمانی که ما از آن بحث میکنیم برای دادن شعار و میتینگ و بستن بازار و ایجاد هرج و مرجال و امثال آن نیست"

و نیز :

"بنظر ما فعالیت مخفی دیگر مفهوم و فایده ندارد ... امروز اغلب اشخاص و شخصیت‌ها این عقیده را پدید کرده اند که باید از امکانات برای فعالیت اجتماعی استفاده کرد. اما تصور میکنند که استفاده از امکانات برای فعالیت‌های مخفی کوچک بی نتیجه است"

چنین است تصور نیرنگی از روش افکار و نظریات آقای ملکی. این‌ها را که همان واطلاعات بدست‌سور سازمان اشدت از خود بنام ملکی جعل نکرده اند. این‌ها در بیانیه جامعه، در زبیر و زندگی، در علم و زندگی، در شرایط فعالیت آزاد آقای ملکی منعکس است.

بنابر این حزب ماد رقبال ملکی، مشابه متهم سیاسی در برابر ادگانه نظامی از اصل عمومی بودن دفاع پیروی میکند. صحنه‌ها را از ملکی برمی‌گزیند و وقتی وی از نقد آن آزادی در ایران و رواج شیوه‌های قاشیستی سخن میگوید با حرارت از وی دفاع میکند. ولی نمیتواند با ملکی صاحب آن دکتربین سازشکارانه سازگار باشد و چون آقای ملکی صاحب این دکتربین از فراز سردادگانه نظامی دست بسوی شاه دراز میکند دیگر نمیتواند از تائید حزب ما برخوردار باشد. توجه کنید وی خطاب بر رئیس دادگاه و دادستان نظامی چه میگوید :

"من برنامه حزب زحمتکشان را در زمان همکاری با دکتربقائی نوشتم و علیرغم بعضی همکاری‌ها بصویب رسانیدم. روزی اعلیحضرت با دکتربقائی فرموده بودند که صحیح است که شما قانون اساسی را در برنامه خود محترم شمرده‌اید، ولی اضافه کرده‌اید که میخواهید قانون اساسی را رو به تکامل ببرید. این توضیح را در نظر داشتیم. در نوشتن برنامه جامعه سوسیالیست‌ها نهضت ملی ایران برای اینکه دشمنان ما القا شبهه نکنند از ذکر آن جمله که قانون اساسی را رو به تکامل میرسیم احتراز داشتیم"

از این بیان آقای ملکی خیلی چیزها مستفاد میشود. علاقه شاه بحفظ قدرت، بحفظ مواضع خود، ناراضی شدیدی از اینکه ذکر از "تکامل قانون اساسی" حتی در برنامه یک حزب رفورمیست سلطنتی بمیان آید، روش خاص آقای ملکی که در عین انتقاد از جهدهای قدرت نسبت بمتغیلات مرکز قدرت تا این حد حساسیت دارد و تلاش وی برای جلب عواطف ملوکانه در این بیان منعکس است. بی‌جهت نیست که میبینیم خلیل ملکی رهبر جامعه پس از چند ماهی زندانی کشیدن "مورد عفو خسروانه" قرار میگیرد در حالیکه شانس عضو جامعه بعهدت دفاع صادقانه و پرده در خود باید کماکان در کج زندان بماند.

— نظری به گزارش جامعه سوسیالیست‌ها
به سمینار سازمان‌های چپه ملی در اروپا —

اینکه که روشن شد آنچه در مقاله مندرجه در روزنامه مردم نسبت با آقای خلیل ملکی در مورد نظریات سیاسی و اجتماعی وی گفته شده هیچ چیز تازه‌ای را در برنبرد نظری به نشریه اخیر جامعه سوسیالیست‌ها یعنی گزارشی که از طرف آن به سمینار سازمان‌های چپه ملی ایران در اروپا عرضه شده است بیفکتیم. جامعه سوسیالیست‌های ایران در اروپا از آنزمان که تحت نفوذ آقای خلیل ملکی قرار داشت تا کنون دستخوش نوسان‌های شده و بطور کلی گرایش بسمت چپ نشان داد و موضوع سوسیال رفورمیستی درباری

راکه نماند آن آقای خلیل ملکی و همین آن بیانیه جامعه است ترك گفته و اگر بخواهیم مند رجات گزارش اخیر راملاك قضاوت درباره آن قرارداد هم این گرایش بچپ بیشتر بچشم میخورد و این خود فی نفسه باعث کمال خوشوقتی همه ماست .

گزارش مزبور با اینکه هنوز رسوب بسیاری از موارث فکری ملکی، خاصه جنبه ضد توده ای و ضد شهری وی، بر آن سنگینی میکند بر روی هم شامل موارد مثبتی است که نمیتواند مورد تأیید ما قرار نگیرد . ولی نکته جالب در اینجاست که همین موارد مثبت، جامعه راخواه و ناخواه در مقابل آقای ملکی قرار میدهد نه در کنار آن، در کنار حزب توده قرار میدهد نه در مقابل آن .

اگر ملکی برای امپریالیسم موجودیت قائل نیست، آنرا مرده و بی خاصیت و آباد برای پد — شرح خواستهای ملیون میدانند، در این گزارش برعکس جنبه تجاوزکار امپریالیسم برجستگی داده میشود و نفوذ روز افزون نه تنها امریکا و انگلیس، بلکه آلمان غربی و ایتالیا و فرانسه و ژاپن و هلند و غیره که مواضع ماسی و اقتصادی میهن ما را یکی یکی تصرف میکنند مورد اعتراض قرار میگیرد .

اگر آقای خلیل ملکی در کار جستجوی نقاط مثبت برای سیاست جهانخوارانه امریکا و انگلیس میاشد (و البته در اینجاد چار تضاد مضحکی میشود) در این گزارش تا بیانات ضد امپریالیستی و روحیه مبارزه علی — سه امپریالیسم بچشم میخورد . از موج جدید امپریالیسم بویژه امپریالیسم امریکا سخن میآید، " دخالت نظامی" امریکاد نقاط مظطف جهان از قبیل " لائوس، ویتنام شمالی و جنوبی، دومیونگ و تهدید دائمی کوبا" از " مظاهر پرخاشگری" امپریالیسم امریکا شناخته میشود .

اگر آقای ملکی شکست نهضت را از ظرفی معلول تدریج و خود داری وی از قبول پیشنهاد " مفید" هندرسون و از جانبی نتیجه مامشات وی با حزب توده می شمارد و فتوای میدهد که در تصدق میان نیست بکلی مقامات دیگر حزب توده را در هم بشکنند و " نه بالعکس" ، در این گزارش تا حدی تحلیل واقع بینانه ای از علل شکست نهضت میشود و بخصوص روشهای ناپیکور در زمره عوامل شکست قرار میگیرد و " نقاط ضعف" جبهه در شیوه مبارزه که عبارت از تنگه انحصاری پرورشهای مسالمت آمیز کج از و مرز یاد شغنان نهضت، و آماده نکردن نیروهای مردم برای مقابله مسلحانه با دشمن مورد انتقاد واقع میشود و تا گید میشود که ضعف و بی سامانی تشکیلاتی این جبهه و اشتباهات رهبری که اهمیت تجهیز و تشکل توده ها را چنانکه باید درک نمیکرد، مانع از آن شده که نیروی تحت تأثیر خود رانیز سازمان داده جبهه ملی را از صورت ناقص و محدود خود بصورت یک جبهه مستحکم بزرگ و واقعات توده ای در آورد .

اگر خلیل ملکی تلویحاً در تصدق راقاد " وسعت نظر سیاسی و شجاعت اخلاقی" و روحیه واقع بینسی می شمارد، گزارش جامعه از وی بعیایه رهبری خرد مند یاد میکند که نهضت را با کفایت و لیاقت رهبری میکند . اگر ملکی " در شرایط موجود" هرگونه مبارزه مخفی را نفی میکند و فعالیت سیاسی در چهار چوب رژیم را توصیه مینماید، در این گزارش از لزوم " واگون کردن" دستگاه و " تشکیل حکومت ملی و دموکراتیک" بحث میشود و وصول باین هدف از طریق مبارزه علنی بعلت نقد آن " هرگونه آزادی سیاسی و اجتماعی غیر ممکن" تلقی میگردد .

ایا جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران این مسائل را در گزارش خود بطور جدی و از روی اعتقاد مطرح ساخته است یا خواسته است بعنوان وزن شعر جیزی گفته باشد ؟ اگر بنظریاتی که در این گزارش آمده است بواقع اعتقاد دارد، که این نظریات در قطب کاملاً مخالف ملکی قرار میگیرد و شدیدا با آن تناقض دارد . در اینصورت تکلیف گروهی با این اعتقادات سیاسی و اجتماعی در مقابل شخصی مانند ملکی با آن نظریات از یکطرف و در مقابل عواطف شخصی از سوی دیگر چیست ؟ آیا جامعه ای که خود را یک گروه سیاسی جدی، آنهاست مارکسیست می شمارد حق دارد اصول اعتقادات خویش را در زیر پای عواطف و ارادات انفرادی بیچند ؟ بنظر ما روش چنین گروهی در مقابل تأثیر این عواطف تنها تا آن حد میتواندست معفو و مفهوم باشد که در چنین گیر و داری سکوت اختیار کند نه اینکه تحت تأثیر این احساسات چشمه را باندود و دهان را بگشاید و آنچه از شنام

و تهمت در قاموس فحاشی یافته است نشان افتاد کنندگان از اعتقادات و نحوه تفکر نادرست ملکی کند. مگر اینکه نشر دهند گان دشنام نامه مدعی شوند که تمام آنچه هم که در بیانیه جامعه، نبرد زندگی، علم و زندگی و غیره درج و منتشر شده همه مجهول است و روح آقای ملکی از آنها خبرند ارد. در چنین صورتی البته این دیگر بسا خود آقای ملکی است که اکنون که از برکت مبارزات بسیار اصولی خود مورد عفو خسروانه قرار گرفته و آزادانه میتواند اظهار عقیده کند تکلیف آن نوشته هارا، اگر نه تکلیف مدافعان خود درد اد گاه نظامی را، روشن سازد. و اما اگر بخواهید بدانید که بنظر ما وظیفه مدافعان اصول در یک دادگاه ارتجاعی باید بچه شکل انجام پذیرد مامیتوا از د فاع خسرو روزبه و از د فاع علی خاوری درد اد گاه نظامی یاد کنیم. د فاع جدی از عدالت بدون حمله و هجوم بد یگر رزندگان راه عدالت، اینست وظیفه اخلاقی یک انسان. متاسفانه چنین روشی در مدافعان آقای خلیل ملکی منعکس نیست.

۳ - اعلان جنگ بحزب تود ه ایران

نشریه "د فاع از خلیل ملکی . . ." بمنزله منتخبه طومار دشنامها و تهمتها برای خود یک تکلیف نهایی معین میکند و مینویسد:

" حال هرمار ز راه استقلال ایران ممکن است بفرسید که آیا وقت این جد لهاوتزاعها حالات است یاباید تا پیروزی برد شدن دست نگاه داشت ؟"

و سپس خود جواب میدهد:

" ما همیشه آنان که صمیمانه این سؤال را میکنند بلاد رنگ و قاطعانه پاسخ میدهم که وقت درگیری همه جانبه با هیئت حاکمه فاسد و خائن حزب تود ه ایران اگر دیرنشد ه باشد از همین حالات است. و عقیده د اریم که جز با درهم کوفتن و از هم پاشاندن این انگل طبقه کارگر، مبارزه سیاسی طبقه کارگر ایران و جنبش ملیود موکراتیک سلامت نخواهد یافت. مبارزه بسی امان با هیئت حاکمه حزب تود ه جز جدائی ناپذیر مبارزه با رژیم شاه و همدستان رنکارنیکش میباشد. هر ضربه ای بر این هیئت حاکمه بمنزله یک پیروزی بران هیئت حاکمه است. راه پیروزی انقلاب ایران بطور اجتناب ناپذیر از تلاشی کامل رهبری حزب تود ه خواهد گذشت و این حکم تاریخ است"

این بار اول نیست که حکم اعدام حزب تود ه ایران اینچنین کین توزانه و عنودانه صادر میشود. هیئت حاکمه ایران غالباً بیاری سرویسهای جاسوسی امپریالیستها بکرات علیه حزب تود ه ایران جنگ صلیبی - جنگ یکطرفه براه انداخته و با تعصب شدید تری کمر بنابودی این حزب بسته زده، کشته، شکنجه داده، غارت کرده، ویران ساخته و سپس مست و مغرور حزب تود ه ایران را مرده اعلام داشته و طولی نکشیده که مجبور شده ایلغار را از سر بگیرد و فصلهای تازه ای بملو مار جنایات خود بیفزاید و در شکنجه گاهها زندانها و بیدادگاههای نظامی و میدانی اعدا را مری پروی مبارزان تود ه ای بکشد.

حزب تود ه ایران در عمر ۲۵ ساله خود سیلابهای خشم و کین عظیمی را از سرگذرانیده و بختیارها و آزمویده ها و زینتیها و مبصرها و جانشینان آنها را در مقابل خود یافته، محاصره های مادی و معنوی طولانی راهراه با حمله ها و هجومهای ادم زدانه، جعل و تزویر امنیت جی ها در انزوهای تیره و تار که هیچکس را بدرون شکنجه گاهها و زندانها و محاکم تقویش عقاید هیچگونه راهی نبود، و مبارزات "تئوریک" د ستیاران امنیت جی هارا که بمنطق و ایدئولوژی طبقه کارگر آشنا بود و حیوانانه بدشمن پیوسته و این منطق را تنه از محتوی انقلاب پیش برای توجیه جنایات و فجایع طبقه فرمانفرما و سلطنت مستبد شاه در خدمت آنها بکار برد ه بخود دیده است و علیرغم تلفات خونین و سنگین که قدرتمندترین گروهها و احزاب را خرید و خاکستری کرد، بر سرپامانده و بمبارزه آشتی ناپذیر خود ادامه میدهد.

سالها قبل از این و در حیوحه قدرت دولت د کتر صدق و نهضت ملی ایران و زمانی که ما بشدت

نیازمند وحدت نیروها برای مقابله با دسایس امپریالیستها و دبارسلطنتی بودیم همین نغمه را در پی بردیم
دیگری خود ملکی ساز کرد و در حوزه شماره پنج نیروی سوم در پاسخ یکی از پیروان که مسئله وجود وحدت
نیروها را مطرح ساخته بود گفت :

" در زمان دکتروصدق امکان فعالیت زیاد بتوده ایها داده شده و این یکی از نقاط ضعف
دکتروصدق محسوب میشود. در صورتیکه در بار بنای خاصیت وجودی خود همواره با حزب
توده در همآرزو بوده است. وظیفه ما در حال حاضر اینست که با تمام قوا مانع نفوذ آنها در جنبه
ملی بشویم. اگر شاه برود و جمهوری برقرار شود صدق که آدم پیری است تا مدت بیشتری نمیتواند
باشد..."

در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که نخستین قسمت نقشه کودتا منجر بشکست شد خلیل ملکی در روزنامه نیروی
سوم رسماً مسئله مبارزه با حزب توده را پیش کشیده بود. روز ۲۷ مرداد که از شب قبل آثار و علائم تشنجات
شدید و توطئه های پس پرده نمایان شده بود و در لحظاتی که حزب توده ایران پیاپی بدکتروصدق بیدار
باش میداد و بوسیله تلفن مسئله آغاز یک توطئه نهائی و لزوم مقابله با آنرا در میان مینهاد روزنامه نیروی سوم
با صراحت نوشت که اکنون که کار در بار ساخته شده باید تمام نیروها علیه حزب توده ایران تجهیز شود.

اینک پس از آنهمه ماجراهای خونین، پس از آنهمه مصائب عمومی، و در شرایطی که لزوم وحدت
همه نیروهای ضد رژیم پهلوی مهمترین و حادث ترین مسئله روز و بمنزله نخستین و عده ترین شرط حصول پیروزی
نهضت مطرح است جامعه سوسیالیستها همان نقش را بازی میکنند و بخاطر کسی که اگر این جامعه در گفته -
های خود صادق باشد کوچکترین هماهنگی و توافق با او ندارد بلکه در جنبه مقابل او قرار میگردد، کمر به قتل
حزب توده ایران بسته است بدان جرم که حزب با تیرها و نظریات ملکی سر سازگاری ندارد. با اینحال کیست
که اصول را فدای شخصیات میکند؟ شما یا ما؟

علیرغم تمام شکستها و اضعافات و تلفات بیشمار و خونین هنوز حزب توده ایران چه از لحاظ سازمانی
چه از نظر تبلیغات، چه از جهت داشتن یک ایدئولوژی نیرومند منظم و منسجم، چه از آن سبب که
از یک حیثیت و اعتبار بین المللی بهره مند است، عده ترین و مؤثرترین نیروی اپوزیسیون میباشد. بر فرض
محال که شما آقایان نشرد هندگان دشنام نامه سعادت و افتخار آنرا یافتید که مهبی را که رژیم شاه و سازمان
امنیتش با یاری و پشتیبانی سازمانهای جاسوسی امریکا و انگلیس از عهد بر نیامده اند انجام دهد و سکه این
پیروزی را بنام نامی خود برتند. در آن صورت کدام مقامات اند که خود را آسوده و سبکبار خواهند یافت و سر
استراحت بر بالین خواهند گذاشت؟ جز دربارسلطنتی، سرداران رژیم، و مقامات امپریالیستی حامی
آنها؟ زبان جبران ناپذیر این پیروزی نصیب کیها خواهد بود؟ جز نیروهای ملی و مترقی ایران که از یک
تربیتی آزاد و بی قید و بند بی نصیب خواهند گردید؟

در باره

ساختن سوسیالیسم در یوگوسلاوی

چنانکه خوانندگان گرامی اطلاع دارند بنابعد عوت جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی از تاریخ ۱۴ تا ۲۱ آذرماه ۱۳۴۵ هجری بنمایندهای از طرف بروی کمیته مرکزی حزب توده ایران بمنظور مطالعه در امور اقتصادی و اجتماعی جمهوری سوسیالیستی فدراتیو یوگوسلاوی و شیوه ساختن سوسیالیسم در آن جمهوری بکشور مزبور مسافرت نمود و بدینسان پس از یک قطع رابطه ۱۸ ساله مناسبات میان حزب توده ایران و جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی مجدداً برقرار گردید.

مقاله حاضر کوششی است برای توضیح واقعیت یوگوسلاوی و شیوه های ساختن سوسیالیسم در آن کشور. روشن است که در یک مقاله نمیتوان همه مسائل بخرنچ نظری و علمی و تمام جوانب واقعیت یوگوسلاوی را تشریح کرد. بهمین جهت در اینجا فقط خلاصه برخی از مهمترین نظریات جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی و جوانب آن از واقعیت یوگوسلاوی - بد انسان که خود بیان میدارند - با اطلاع خوانندگان عزیز میسر شد.

طرح "واقعیت یوگوسلاوی" میتواند انگیزه ای باشد برای آنکه خوانندگان و بویژه رفقای حزبی این "واقعیت" را وسیعتر و دقیقتر مطالعه کنند و در فرصت مناسب به انتقاد خلاق از آن بپردازند.

سیستم خودگردان چیست و چگونه بوجود آمد ؟

کمونیستهای یوگوسلاوی میگویند : سیستم خودگردان آنها پایه سیستم اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی جمهوری سوسیالیستی فدراتیو یوگوسلاوی است . این سیستم چیست و چگونه بوجود آمد ؟

از پیروزی انقلاب در یوگوسلاوی (۴۵-۱۹۴۴) تا سال ۱۹۵۰ اداره امور اجتماعی و اقتصادی متمرکز بود ، یعنی در این هردو زمینه تمام مسائل مستقیماً از طرف دولت مرکزی حل و فصل میشد . بموجب قانونی که در سال ۱۹۵۰ تصویب رسید و در سال ۱۹۵۳ در قانون اساسی یوگوسلاوی تثبیت شد ، مالکیت دولتی در همه صنایع تولیدی و مالکیت اجتماعی تبدیل گردید و اداره مؤسسات تولیدی بعهده تولید کنندگان آزاد و متحد یعنی کارکنان مؤسسات تولیدی واگذار شد . این سیستم را "خودگردان انوکارگری" مینامند (۱) . در سالهای بعد این سیستم

autogestion ouvrière	(۱) به فرانسه
workers' self-management	به انگلیسی
рабочее самоуправление	به روسی
Arbeiterselbstverwaltung	به آلمانی

حمل و نقل ، ارتباطات ، بازرگانی ، خدمات عمومی (هتل داری و نظائر آن) و خدمات اجتماعی (امور بهداشتی و فرهنگی و نظائر آن) رانیز در بر گرفت بطوریکه اکنون هرسازمان کار - ازکارخانه گرفته تا مو سسه علمی- بر اساس این سیستم اداره میشود.

سیستم خودگردانی امرکشوری رانیز در بر گرفت ، بدین معنی که شهرها و مجالس انتخابی ازجانب مردم - ازکمون (کوچکترین بخش از نظر تقسیمات کشوری) گرفته تا فدراسیون - عالیترین ارگان حکومت خود مختار در حیطه قدرت خود هستند . این سیستم را خودگردانی اجتماعی " مینامند (۱) .
در سال ۱۹۶۵ مجلس فدرال یک رشته قوانینی تصویب کرد که مجموعه آنها بنام " رفرم اقتصادی " خوانده میشود . رفرم اقتصادی که بحالت اهمیتش نه فقط در زمینه اقتصادی بلکه در تمام زندگی اجتماعی موجود تغییرات جدی خواهد شد ، از نظر محتوی خود در واقع در جهت تحکیم و تعمیق بازهم بیشتر سیستم خودگردانی است .

محتوی اصلی " خودگردانی " در اینست که تولید کنندگان میتوانند در باره ارزشهای ایجاد شده یا بسخن دیگر در باره درآمدی که از راه کار خود بدست میآورند ، تصمیم بگیرند . این درآمد بجهت بخش تقسیم میشود : بخش اول درآمد شخصی است (۲) که بین تولید کنندگان بر حسب کار آنها تقسیم میشود . بخش دوم بمصرف تجدید تولید میرسد . بخش سوم برای ارضاء حواج جمع (کلکتیو) و همچنین جامعه مورد استفا ده قرار میگیرد . از بخش سوم آنچه که مربوط به دولت و یا ارگانهای اداری دیگر پرداخت میشود . بقیه تماما در اختیار اجتماعی ، معمولاً بصورت مالیات به دولت و یا ارگانهای اداری دیگر پرداخت میشود . بقیه تماماً در اختیار مؤسسه است . بدینسان هر مؤسسه ای حق دارد باتصویب شورای خودگردانی ، که منتخب تولید کنندگان است ، واکثريت جمع ، در باره نحوه تقسیم درآمد شخصی ، سرمایه گذاری جدید ، برنامه تولید ، ساختمان خانه و مدرسه و نظائر آن تصمیم بگیرد و عمل کند .

مبانی تئوریک سیستم خودگردانی

کونیستهای یوگوسلاوی میگویند : در باره رشد اقتصادی - اجتماعی و سیستم سیاسی بین ما بطور عمده دو نظریه (conception) رائج است : یکی سیستم متمرکز دولتی اداره امرواجتماعی بر پایه مالکیت دولتی (étatisme) ، و دیگری سیستم خودگردانی اجتماعی بر پایه مالکیت اجتماعی . عناصر مشترک در این دو نظریه عبارتست از : نفی مالکیت خصوصی سرمایه داری ، انحلال طبقه سرمایه دار و حذف این طبقه از ترکیب جامعه (structure sociale) و اعلام اصل تقسیم محصول اجتماعی بر حسب کار .
اختلاف بین این دو نظریه در اینست که : اتاتیسیم (étatisme) اداره امرواجتماعی و بسویژه اقتصادی را وظیفه دولت میداند و مالکیت دولتی را عالیترین شکل مالکیت اجتماعی می شمارد . بدینسان انحصار اقتصادی و احاطه عظمی بوجود میآید که در آن مؤسسات مستقیماً از طرف دستگاه مرکزی دولتی اداره و رهبری میشوند . نتیجه اینکه بانکامل جامعه سوسیالیستی نقش و وظیفه دولت در اقتصاد افزایش مییابد .
در حالیکه نظریه مبتنی بر " خودگردانی " معتقد است که اگر دولت چنین نقشی را بازی کند ، رشد مناسبات اجتماعی سوسیالیستی فلج خواهد شد . مالکیت دولتی شکل ابتدائی مالکیت اجتماعی است (و یوگوسلاوی این مرحله را از سر گذرانده است) ، نتیجه اینکه مالکیت دولتی باید بتدریج اجتماعی شود ،

autogestion sociale	(۱) به فرانسه
social self- government	به انگلیسی
общественное самоуправление	به روسی
gesellschaftliche Selbstverwaltung	به آلمانی
(۲) از نظر اصطلاح اقتصادی این درآمد شخصی معادل دستمزد در سایر کشورهاست .	

د خالت و نظارت و دولت کاهش پذیرد و نقش زحمتکشان در اداره مستقیم تولید ، توزیع در آمد و بازرگانی افزایش یابد . بدینسان دولت باید بتدریج تضعیف شود تا بکلی از بین برود .
 اتانیم متناسب با نظریه اقتصادی - اجتماعی خود ، در زمینه سیاسی نیز دستگاه دولتی را اهرم اصلی اداره امور اجتماعی میداند ، در حالیکه در نظریه خودگردانی ، زحمتکشان در اداره امور اجتماعی شرکت و مسئولیت مستقیم دارند .

مارکس در تحلیل خود از نقش اجتماعی پروکراسی در یک جامعه طبقاتی ، طبقه کارگر را نیز از خطر پروکراسی خاص خود بر حذر میدارد . این خطر بطور عمده ناشی از این واقعیت است که دستگاه دولتی در حین انجام وظائف حکومتی به حذف تولید کنندگان و همه مردم از اداره امور اجتماعی گرایش دارد و مانع آن میشود که طبقه کارگر رسالت تاریخی خود را بعنوان حامل اصلی رشد اجتماعی انجام دهد .

جامعه سوسیالیستی باید برتری خود را بر جامعه سرمایه داری در زمینه اقتصادی از راه تأسیس بالاترین با آفرینی کار و عالیترین سطح زندگی نشان دهد . اینکار فقط زمانی ممکن است که تولید کنند و بنتیجه کار خود علاقمند باشد ، یعنی آشکارا ببیند که اضافه ارزش تولید شده توسط او ، مستقیماً بدست وی میرسد و او در تقسیم آن به بخشهای سگانه شرکت و مسئولیت مستقیم دارد . فقط در اینصورت است که تولید کنند و بدون اجبار ، بدون دستور از بالا و باتمام نیرو و علاقه خود بهتر و بیشتر کار میکنند . پروکراسی بوسیله بعلت موقع انحصاری خود در اداره امور اجتماعی ، توزیع صحیح محصول اجتماعی و در آمد ملی را غیر ممکن میسازد و در نتیجه مانع رشد اقتصادی میگردد .

د پروکراسی سوسیالیستی باید برتری خود را بر پروکراسی بورژوازی از راه تأسیس شرکت مستقیم زحمتکشان در اداره امور اجتماعی به ثبوت برساند . پروکراسی که میکوشد امور اجتماعی را باینکه بحال ذهنی ، با دستور اجبار ، با مجازات اداره کند و نه با مشورت ، با اقناع و با رأی زحمتکشان ، مانع بسط و تکامل دموکراسی سوسیالیستی است . سیستم خودگردانی که نقش و دخالت دولت را روز بروز کمتر میکند و زحمتکشان را بتولید کنندگان آزاد و مستقل تبدیل مینماید در جهت بسط و تکامل دموکراسی سوسیالیستی (که در یوگوسلاوی بیشتر آنرا دموکراسی بلا واسطه و مستقیم *démocratie directe* مینامند) گام بر میدارد .

نقش حزب

کمیونستهای یوگوسلاوی میگویند : جامعه کمیونستهای یوگوسلاوی نیروی مشکل سیاسی و ایدئولوژیک طبقه کارگر و همه زحمتکشان یوگوسلاوی است . جامعه کمیونستهای یوگوسلاوی بر اساس تئوری سوسیالیسم علمی ، مارکسیسم - لنینیسم ، برای تکامل مناسبات اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی سوسیالیستی مبارزه میکند و هدف نهائی آن ساختمان کمیونسم است . جامعه کمیونستها نیروی رهبر پیشاهنگ در یوگوسلاوی است . ولی با برقراری سیستم خودگردانی شیوه فعالیت و مبارزه جامعه کمیونستهای یوگوسلاوی نیز تغییر کرد و شیوه نوین متناسب با این سیستم در پیش گرفته شد . نام حزب نیز بهمین دلیل به "جامعه" تبدیل گردید و در سابق این نظریه وجود داشت که حزب فقط از راه تمرکز قدرت دولتی در دست خود میتواند اعمال رهبری کند ، بدینمعنی که حزب تصمیم میگیرد و این تصمیم را بوسیله ارگانهای اداری و دولتی اجرا میکند . ولی همانطور که اتانیم موجب تسلط پروکراسی شد و مانع رشد اقتصادی و بسط دموکراسی گردید ، این شیوه رهبری نیز که جنبه اداری و فرماندهی در آن تسلط داشت کار را به پروکراسی در حزب کشاند . پروکراسی موجب تضعیف دموکراسی در حزب ، سست شدن پیوند باتوده ها و در نتیجه تضعیف نقش کمیونستها بعنوان رهبر پیشاهنگ جامعه گردید .

اکنون جامعه کمیونستها بیشتر بکار سیاسی و ایدئولوژیک میپردازد و رهبری خود را فقط از راه بحث و اقناع و تربیت مردم اعمال میکند و شیوه اداری و فرماندهی و استفاده از ارگانهای دولتی را مطرد می شمارد . در این وضع وظیفه کمیونستها حتی از گذشته دشوارتر و بخرنچتر است . آنها باید برضد دشمنان

طبقاتی، بر ضد ناسیونالیسم و روحیات خرد و بورژوازی، که بقایای آن هنوز وجود دارد، بر ضد بوروکراسی در جامعه، درد و ملت و در جامعه کمونیستها، که هنوز تظاهر میکند، و برای پیش بردن سیستم خود گردانی و بسط مناسبات سوسیالیستی و تربیت سیاسی واید ثلوثیک توده ها مبارزه کنند. نقش پیشا هنگ جامعه کمونیستها در این وضع بعراتب بیشتر آشکارتر و مهتر از گذشته است. بدینسان اصل دیکتاتوری پرولتاریا بجای خود باقیست، ولی شیوه اعمال آن تغییر کرده است، بدین معنی که کمونیستها باید سیاست صحیح خود مردم را قانع، جلب و تجهیز کنند. آنها حق ندارند از زور ارگانهای دولتی و ارگانهای خودگردانی، در زمانی که مردم و جمع (کلکتیو) بانظرو تصمیمی مخالف است، برای پیش برد نظریات و تصمیمات خود استفاده کنند. کمونیستها باید آزادی فردی را محترم شمارند و تا* مین کنند.

برای آنکه منظره ای از ترکیب طبقاتی و رشد جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی بدست آید، ذکر ارقام زیر بیفایده نیست:

درصد	۱۹۶۴	درصد	۱۹۵۷	منشاء طبقاتی
۳۶٫۲	۳۷۲ ۳۷۱	۳۲٫۳	۲۴۳ ۸۱۹	کارگر
۷٫۹	۸۱ ۰۳۵	۱۷٫۳	۱۳۰ ۷۸۳	دهقان
۳۸٫۴	۳۹۵ ۲۷۶	۳۲٫۳	۳۴۳ ۶۱۶	کارمند
۳٫۵	۳۶ ۵۹۵	۳٫۶	۲۷ ۴۵۵	دانشجویان آموزش
۵٫۶	۵۸ ۰۵۶	۷٫۲	۵۴ ۴۵۲	کارکنان اداری ارتش
۸٫۴	۸۶ ۷۰۸	۷٫۳	۵۴ ۸۵۱	متفرقه
۱۰۰	۱۰۳۰ ۰۴۱	۱۰۰	۷۵۵ ۰۶۶	جمع

قوانین اقتصاد سوسیالیستی

کمونیستهای یوگوسلاوی میگویند: برخی از هواداران مالکیت دولتی در سوسیالیسم معتقدند که قوانین اقتصادی در سیستم سوسیالیستی معتبر نیستند. بنظر آنها بجای قانون اضافه ارزش که در اقتصاد سرمایه - داری معتبر است، در سوسیالیسم قانون برنامه هماهنگ رشد اقتصادی اعتبار دارد. اجرای این نظریه در عمل به آنجا منجر میشود که ارگانهای دولتی تعیین کننده تمام پروسه تولید در مجموعه اقتصاد هستند.

ولی تجربه ساختمان سوسیالیسم نشان داده است که در سطح کنونی تکامل اجتماعی، مناسبات کالا - پول، تولید کالائی و قوانین داخلی آنرا نمیتوان بصرف الغاء مالکیت خصوصی وسائل تولید و یا هرگونه تصمیم و مداخله دیگری از بین برد. فقط زمانی که سطح معینی از وفور فرارسد، هنگامیکه اجناس مورد مصرف عامه ارزش خود را از دست بدهد، این مسئله را میتوان مطرح کرد. آنها معتقدند که تئوری اقتصادی سوسیالیستی هنوز باین سؤال که: چه قوانینی در شرایط استقرار مالکیت اجتماعی وسائل تولید معتبر است، پاسخ مشخصی نداده است. آنچه که در حال حاضر میتوان گفت آنست که قوانین اقتصادی و مقولات اقتصادی وجود دارند و نام مدت طولانی وجود خواهند داشت.

از آنجاکه طبقات، قشرها، گروه ها و افراد عکس العملهای گوناگونی در برابر تئوریهی قوانین اقتصاد نشان میدهند، این مسئله مطرح است که چگونه باید بوسیله مقولات اقتصادی مانند قیمت، شرایط تولید، بازار، در رفتار مردم در تولید و مصرف تاثیر کرد. در اینجا است که بویژه باید تناسب لازم را بین برنامه ریزی و بازار پیدا کرد.

در "اناتیسم" برنامه ریزی در جزئیات خود در "مرکز" انجام میگردد. خرید ارکا لاهم خود دولت است. بهمین جهت تولید کننده هد فی جز اجرای برنامه - که مربوط بکمیت کالا است - ندارد. تولیدکننده علاقه ای

به کم کردن مخارج تولید ، به مدرنیزاسیون ، به بهبود کیفیت کالا و گسترش تنوع کالا، به افزایش بارآوری کار نشان نمیدهد.

در سیستم خودگردانی علاقمندی مادی تولیدکنندگان و تقسیم درآمد برحسب کار اساس قرار داده است. برای برانگیختن علاقمندی مادی نیز از اهرم برنامه و بازار استفاده میشود.

باینکه برنامه ریزی ازجانب یک ارگان مرکزی وجود دارد ، ولی شیوه آن فرق کرده است. وظیفه برنامه عبارتست از هماهنگ کردن رشته های مختلف اقتصاد در سطح کشوری با در نظر گرفتن جای اقتصاد کشور در اقتصاد جهانی. برنامه جهت اصلی ، تناسب اصلی و حجم کلی تولید را تعیین میکند. برنامه کمیت کالا را تعیین نمیکند ، بلکه تکیه اصلی آن بر روی بارآوری کار و کیفیت کالا است. در اینجا هم هدف آنست که نقش دولت کم شود. بهمین جهت در چارچوب این برنامه کلی ، مؤسسات مستقلا برنامه خود را تنظیم و اجرا میکنند.

بازار از طریق سطح قیمتها و قانون عرضه و تقاضا در تولید کننده تا مصرف کننده مستقیما با مصرف کننده از تباطؤ پیدا میکند و مجبور است نیاز و سلیقه وی را راضی کند. نتیجه اینکه تولید کننده برای آنکه کالای خود را بفروشد و با سود بیشتر بفروشد ، باید کالای خود را ارزانتر ، با کیفیت بهتر و با تنوع بیشتر تولید کند.

"رفرم اقتصادی" بویژه گام مهمی در این زمینه برداشته است. بدین معنی که قرار است بتدریج قیمت کالاهای داخلی بسطح قیمتهای بین المللی رسانده شود و ورود کالاهای خارجی (جز در موارد استثنائی) بطور کلی آزاد گردد. بدین سخن دیگر تولید کننده داخلی دیگر نمیتواند از قیمت داخلی - که بالاتر از سطح جهانی است - استفاده کند و مورد حمایت گمرکی نیز قرار نمیگیرد. این جریان موجب میشود که تولید کننده با زحم بر بارآوری کار و بهبود کیفیت کالا بیفزاید تا بتواند هم در بازار داخلی و هم در بازار جهانی رقابت کند.

یوگوسلاوی که بحالت عقب ماندگی اقتصادی ، در مرحله اول تکامل خود مجبور بود بسیه رشد توسیعی (extensive) یا صنعتی کردن در سطح و از نظر کمیت) بپردازد ، اکنون بمرحله ای رسیده است که میتواند - برای تأمین تکامل آتی خود باید به رشد تشدید (intensive یا صنعتی کردن در عمق و از نظر کیفیت) دست بزند. رفرم اقتصادی در همان حال پروسه توحید (integration یا بهم پیوستگی رشته های مشابه تولید در داخل و شرکت در اقتصاد جهانی) و تخصصی (specialisation یا تخصصی شدن در داخل و شرکت در تقسیم بین المللی کار) را تسریع و تشدید خواهد کرد.

کمونیستهای یوگوسلاوی برای اثبات اثربخشی سیستم خودگردانی ذکر میکنند که در بین سالهای ۱۹۶۲-۱۹۵۲ یوگوسلاوی از نظر رشد محصول اجتماعی با ضریب متوسط ۷٫۱ درصد مقام دوم (پس از ژاپن یا ۸٫۲۵ درصد) ، از نظر ضریب رشد کشاورزی با ۳٫۲۹ درصد مقام سوم (پس از اسرائیل یا ۸٫۹۵ درصد) و اتحاد شوروی با ۵٫۰۱ درصد (و از نظر ضریب رشد تولید صنعتی با ۱۲٫۲ درصد مقام سوم را (پس از ژاپن یا ۱۵٫۰۴ درصد و بلغارستان با ۱۳٫۵ درصد) در جهان داشته است. درآمد ملی سرانه نیز از ۱۴۰ دلار (کمی قبل از جنگ دوم) به بیش از ۵۰۰ دلار در سال ۱۹۶۴ رسیده است.

مسئله ارضی

کمونیستهای یوگوسلاوی میگویند: پس از انقلاب اصلاح ارضی بصورت تقسیم زمین عملی گردید. از نظر تولید مدرن کشاورزی این نوع اصلاح ارضی شیوه عقب مانده ای است. ولی حزب و دولت ناچار بودند اینکار را عملی سازند، زیرا بد هقانان ، که اکثریت آنها در انقلاب شرکت کرده بودند ، وعده تقسیم زمین داده شده بود ، یعنی اینکار جنبه سیاسی و اخلاقی بخود گرفته بود.

طبق قانون اصلاح ارضی زمین متعلق بکسی است که روی آن کار میکند. حد اکثر مالکیت خصوصی بزمین ۱۰ هکتار است. بخش اجتماعی (سوسیالیستی) در کشاورزی از راه صادره ارضی مالکان بزرگ (بیش از ۲۵

تا ۳۵ هکتار زمین قابل کشت) ، زمینهای بانکها و شرکتها ، زمینهای کلیسا (بیش از ۱۰-۳۰ هکتار) بوجود آمد. بدینسان راه رشد سرمایه داری در ده بسته شد. ولی بعد مشکلات دیگری بروز کرد . پس از اصلاح ارضی کوشش شد که کثیراتیوهای کشاورزی بشیوه کلاسیک تشکیل شود. ولی در تشکیل کثیراتیوها و در تولید و تحویل محصول بطور عمده زور بکار رفت. نتیجه این شده که پس از مدتی وضع کثیراتیوها متزلزل گردید ، تولید کشاورزی کاهش یافت و توسعه بخش اجتماعی دشوار شد. دولت مجبور شد سیاست خود را تغییر دهد. رعایت حق مالکیت خصوصی بر زمین طبق قانون ، واصل ورود او طلبانه به کثیراتیوها مقرر گردید. کوشش شده که کثیراتیوها و بخش سوسیالیستی با کار نمونه خود دهقانان را جلب کنند. اکنون بخش اجتماعی از راه بهره برداری از زمینهایی که مورد استفاده قرار نگرفته و خرید زمینهای دهقانان (بطور او طلبانه) توسعه مییابد. سیستم خود گردانی در بخش اجتماعی و در کثیراتیوها نیز مستقر شد. از این راه بود که کثیراتیوها بشکل جدید و باره جان گرفتند و تولید کشاورزی بالا رفت. برای اینکه منظره ای از وضع کنونی بدست آید چند رقم ذکر میشود : (ارقام مربوط بسال ۱۹۶۴ است)

بخش خصوصی	بخش اجتماعی
واحد کشاورزی	۲۱۸٫۱۰۳
نیروی کار	۲۸۱٫۰۰۰
محصول اجتماعی	۲۰۰٫۰۰۰ ر ۱۴۷٫۰۰۰ ر
تراکتور	۲۸۴٫۰ ر
زمین زیر کشت	۸۸۵٫۰۰۰ هکتار
زمینهای کبلا و مسائل اجتماعی کشت میشود	۱۳۰۰٫۰۰۰ هکتار
	۱۴۱۰٫۰۰۰ هکتار

با اینهمه مشکلات جدیدی بروز کرده است که بویژه بد و صورت ظاهر میکند : نخست اینکه کمبود سرمایه در بخش خصوصی بکار بردن وسائل مدرن کشاورزی را مشکل میسازد ، که نتیجه آن کندی افزایش تولید و بارآوری کار است . دیگری اینکه انتقال جمعیت از ده بشهر (urbanisation) جمعیت در ده در سال ۱۹۵۳ بالغ بر ۶۳ درصد کل جمعیت یوگوسلاوی بوده و در ۱۹۶۳ بگتر از ۵۰ درصد رسیده است) اولاً موجب کمبود نیروی کار در ده شده ، ثانیاً باعث بیکاری در شهر گردیده است ، زیرا صنایع که خود در کار راسیونالیزاسیون هستند ، نمیتوانند دهقانان را ، که بطور عمده بصورت نیروی کار غیر متخصص بازار کار میآیند ، جذب کنند. نتیجه اینکه اکنون در حدود ۳۰۰ هزار نفر کارگر یوگوسلاوی در جستجوی کار (البته با موافقت دولت) بکشورهای غربی بخصوص آلمان غربی ، سوئد ، اتریش و سویس رفته اند .

در باره اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی

کمونیستهای یوگوسلاوی میگویند : اختلاف در جنبش بین المللی کارگری دو جنبه دارد : يك جنبه آن ناشی از اختلاف در سطح تکامل اقتصادی و اجتماعی و خصوصیات گوناگون نژادی ، ملی و مذهبی در کشورهای است که احزاب کمونیست و کارگری در آن فعالیت میکنند و یا بساختمان سوسیالیسم مشغولند . این اختلاف موجب پیدایش راهها و اشکال گوناگون مبارزه و ساختمان میکند . بروز این اختلاف طبیعی است . بهمین جهت باید در امر داخلی احزاب دیگر خالت نکرد و استقلال آنها را در ارزیابی و حل وظایفی که در پیش دارند محترم شمرد . احزاب کمونیستی و کارگری میتوانند علیرغم این اختلاف بر اساس تساوی حقوق مناسبات دوستانه داشته باشند و به تبادل تجربه بپردازند .

جنبه دیگر اختلاف ناشی از پاسخی است که هر حزبی به مهمترین مسائل عصر ما ، مانند مسئله صلح و جنگ ،

مسئله همزیستی مسالمت آمیز بین سیستمهای اجتماعی گوناگون، میدهد. این مسائل دیگر جنبه داخلی ندارند. مسدود به اختلاف بین حزب کمونیست اتحاد شوروی و حزب کمونیست چین هم نیست، بلکه مربوط بسراسر جنبش است. اختلاف در برخورد و ارزیابی این مسائل موجب بروز تضاد هایی شده است که نه میتوان آنرا نپوشاند و نه از راه سازش حل کرد. در واقع قطب بندی نوینی در جنبش بین المللی کارگری بوجود آمده و تضاد بین دو قطب بطور عمدتاً بصورت زیرین بروز کرده است:

(۱) تضاد بین جنبشهای نوین سوسیالیستی در بسیاری از کشورهای نواستقلال و معیارهای دگماتیک و بوروکراتیک قضاوت در باره این جنبشها.

(۲) تضاد بین نظریه ای که معتقد با امکان عینی بسط و تکامل سوسیالیسم در شرایط صلح و همزیستی مسالمت آمیز است و نظریه ای که معتقد است فقط از راه زور و بوسیله جنگ بانبروهای سرمایه داری پیروزی سوسیالیسم در جهان امکان پذیر است.

(۳) تضاد بین نظریه ای که استقلال بیشتر احزاب کمونیست و جنبشهای سوسیالیستی را ضرور میداند و تلاشهایی که برای حفظ اشکال کهنه وحدت و همکاری، که مشخصه آن هژمونیسیم و عدم تساوی است، بکار میروند. مظهر دگماتیسم، سکتاریسم و هژمونیسیم در جنبش بین المللی کارگری، اکنون رهبری حزب کمونیست چین است. جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی در همان حال که حق چین میداند که جای مهمی را در صحنه بین المللی اشغال کند، بر آنست که باید از انفراد چین جلوگیری بعمل آید زیرا این سیاست را بی نتیجه میسرود و هوا در مبارزه آشکار ولی منطقی یادگماتیسم و هژمونیسیم رهبری حزب کمونیست چین در جنبش جهانی کارگریست. در مورد تشکیل جلسه مشورتی احزاب کمونیست و کارگری، جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی بدون اینکه فکر تشکیل جلسه وارد کند، اولاً شرایط را مناسب و آماده برای تشکیل این جلسه نمیداند. ثانیا معتقد است کسه دوران تعیین خط مشی عمومی برای احزاب کمونیست و کارگری بطوریکه احزاب پارامی اکثریت موظف باجرای آن باشند و همچنین ایجاد یک مرکز رهبری گذشته است. احزاب کمونیست و کارگری باید با حفظ استقلال خود و باتساوی حقوق کامل باهم همکاری کنند.

درباره وضع کنونی بین المللی

کمونیستهای یوگوسلاوی میگویند: مسئله ویتنام مهمترین مسئله بین المللی در حال حاضر است. مبارزه ملت ویتنام در راه آزادی و استقلال خود بحق است. امریالیسم امریکا تجاوزکار است و مسئولیت عمدتاً جنگ ویتنام بردوش اوست. در همان حال چین نیز در این مورد مسئولیت دارد، زیرا مانع بشمرسیدن تمام کوششهایی میشود که برای ایجاد یک جنبه وسیع برضد سیاست امریکادرویتنام و پیدا کردن راه حل سیاسی برای پایان داده جنگ ویتنام - بکار میروند. چین منافع مردم ویتنام را تابع سیاست هژمونستی و عظمت طلبانه خود قرار داده است. در واقع از یک جنبه عملا سیاست امریکادرویتنام یکی است، زیرا هر دو هوادار صعود (escalation) جنگ در ویتنام هستند. راه حل مسئله ویتنام اینست که هم سیاست امریکا و هم سیاست چین منفرد شود و برای اینکار باید جنبه وسیعی از تمام نیروهای که با جنگ ویتنام مخالفند - صرفنظر از عقاید آنها و علت مخالفت آنها - بوجود آورد.

اینها بود بطور خلاصه برخی از مهمترین نظریات جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی و برخی فاکتورها در باره واقعیت یوگوسلاوی.

کوشش برای یک ارزیابی

برای ارزیابی در باره "واقعیت یوگوسلاوی" قبل از هر چیز باید به این مسئله اساسی پاسخ داد که چرا مسئله ای بنام "مسئله یوگوسلاوی" بوجود آمده، چرا احزاب کمونیست، واز جمله حزب توده ایران، در گذشته باحزب کمونیست یوگوسلاوی قطع ارتباط کردند، و اینکه که این ارتباط برقرار شده آیا بمعنی برطرف

شدن علت قطع ارتباط هست بانه

علت قطع ارتباط بطور عمده این بود که در دوران تسلط کیش شخصیت دعوی میشد که حزب کمونیست یوگوسلاوی روزی بنویست است و سرمایه داری در یوگوسلاوی احیا میشود. بسخن د یگر گفته میشد که نمیتوان حزب یوگوسلاوی را حزب کمونیست و کشور یوگوسلاوی را کشور سوسیالیستی دانست و بر این اساس نمیتوان با وی روابط برادرانه و دوستانه داشت. برعکس با آن باید مبارزه کرد.

صرف نظر از اینکه خود کمونیستهای یوگوسلاوی اعتقاد را سخ دارند که مارکسیست - لنینیست اند و برای یوگوسلاوی راهی جز ساختن سوسیالیسم و کمونیسم نمیشناسند، صرف نظر از اینکه این هر دو در برنامه و اساسنامه جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی و قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی فدراتیو یوگوسلاوی منعکس است، توجه به تسلط کامل مناسبات سوسیالیستی در صنعت و بازرگانی و ایجاد توسعه بخش سوسیالیستی در کشاورزی، وجود قدرت پرولتاریا و همه زحمتکشان مشکل قدرت حاکمه و جامعه کمونیستها بصورت نیروی لیبرهبریکننده - باین سؤال که جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی یک حزب مارکسیست - لنینیست و یوگوسلاوی یک کشور سوسیالیستی است، پاسخ مثبت میدهد. بنا بر این روش گذشته ماندارست بوده و برقراری ارتباط مجد در دست است.

کمونیستهای یوگوسلاوی از نظر تئوریک متکی به این اصل لنینی میشوند که هر کشوری بنا بر علل گوناگون تاریخی و ملی شکل خاص ساختن سوسیالیسم را در پیش دارد و هر حزب کمونیستی باید سهم خود را در عرضه داشتن تجربیات نو بجنش بین المللی کارگری ادا کند. کمونیستهای یوگوسلاوی در همان حال استدلال میکنند که بسا ید برای نشان دادن برتری سوسیالیسم بر سرمایه داری بالاترین با آری کار، بهترین کیفیت کالا و عالیترین سطح زندگی را ایجاد کرد. باید برتری د موکراسی سوسیالیستی را بر د موکراسی بورژوائی با تا مین شرکت آزاد و مستقل زحمتکشان در اداره امر اجتماعی نشان داد. تمام اشکالی که پدید شده و تصمیماتی گرفته شده و میشود برای نیل باین دوهدف است. بدیهی است که در تمام این زمینه ها، بویژه هنگام پیداکردن تناسب لازم بین قطبهای متضاد، مشکلاتی وجود دارد و پیش میآید. برخی شیوه ها هنوز در مرحله آزمایش و یا حتی مورد بحث است. ولی در هر حال کمونیستهای یوگوسلاوی تا کید میکنند که سیستم خودگردانی در زمینه اقتصاد ای اثر بخش تر و در زمینه سیاسی د موکراتیک تر از شیوه های کلاسیک است.

بنظر ما اصل لنینی تنوع اشکال ساختن سوسیالیسم صحیح است و شیوه های نوین ساختن سوسیالیسم برخی نتایج مثبت هم بیار آورده است. برخی از این شیوه ها مانند توجه بیشتر به علاقمندی مادی زحمتکشان و یا استقلال مؤسسات به اشکال و درجات گوناگون در سایر کشورهای سوسیالیستی هم اجرامی شود. ولی علاوه بر این جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی نظریاتی در باره مسائل تئوری و پراتیک ساختن سوسیالیسم و همچنین مسائل بین المللی و جنبش جهانی کمونیستی دارد که بانظریات سایر احزاب برادر از جمله حزب مافریق میگوید و میتواند باید بر بخورد انتقادی با آن داشت. در همان حال در آزمایشهای کمونیستهای یوگوسلاوی پدیدها وجود دارد که از یکطرف باید منتظر نتایج آن بود و از طرف دیگر قابل بحث است: از جمله کندی توسعه بخش سوسیالیستی در کشاورزی و چگونگی بر خورد با مالکیت خصوصی در کشاورزی، مسئله تعیین قیمتها و دستمزدها، مسئله آزادی بازرگانی و غیره.

در مهمترین مسائل مربوط بجنبش جهانی کمونیستی و مسائل بین المللی نیز جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی نظریات واقع بینانه و درستی دارد. ولی برخی اختلاف نظر ها نیز بین سیاست حزب ما و جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی در این هر دو زمینه بچشم میخورد. با اینهمه روشن است که همانطور که اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران متذکر میشود، استقرار مجد د مناسبات بین حزب توده ایران و جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی صرف نظر از پاره ای ارز با بیهای متفاوت در مورد برخی از مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی امریست مثبت که نه تنها در جهت تحکیم وحدت جنبش کمونیستی و کارگری سیر میکند، بلکه موجب تقویت بین المللی مبارزه حزب ما و جنبش آزاد بیخش مردم ایران در راه تا مین استقلال و د موکراسی نیز هست.

بهمن ماه ۱۳۴۵

درباره وضع آموزش در ایران *

سرآغاز

رژیم ایران در چند ساله اخیر با آشفتگی ها و نابسامانی‌های در رشته آموزش روبرو شده است. علت عمده این وضع وجود تناقض بین آهنگ گسترش شبکه آموزش و آهنگ رشد اقتصادی کشور است. آهنگ گسترش آموزش در نتیجه موانع متعددی که بر سر راه داشته و دارد به نسبت نیازمندیهای جامعه ما برای یک پیشرفت سریع در این زمینه کند بوده و هست. ولی آهنگ رشد اقتصادی کشور (کشاورزی و صنعتی) در نتیجه خصلت رژیم و نظام اقتصادی حتی از این گسترش کند امور آموزشی باز هم بسی کند تر است. این دو آهنگ رشد که اولی در نتیجه فشار شرایط داخلی و خارجی، بیداری مردم و اشتیاق شدید نوجوانان و جوانان از خلال موانع برای خود بطور نسبی راه را بجلو میکشاید بادومی که در نتیجه اصول استبداد سلطنتی، موازین ارتجاعی و انتخاب راه رشد سرمایه داری همراه با سلطه استعمار نوین آهنگی لاک پشتی دارد در تناقض قرار گرفته است. بیکاری دهها هزار جوان دبیله و گروه بزرگی از فارغ التحصیلان مدارس عالی در کشور و نیز اقامت هزاران نفر کارشناس ایرانی در خارج که نظر بقصد آن شرایط انسانی و نبودن کار مناسب بایران باز نمیگردند یکی از مظاهر این تناقض است. تحقیق انتشار نیافته در چند سال قبل حاکی است که از دهها روچند نفر فارغ التحصیل یکوازی دانشکده های کشاورزی مملکت مانسبت ناچیزی عملاً بکشاورزی یا شاغل اداری مرتبط بآن پرداخته اند و بقیه بکارهاییکه ارتباط به تحصیلات ایشان نداشته روی کرده اند. (۱) در رشته صنایع نیز وضع اگر بدتر نباشد بهتر نیست. در این رشته نظر به سلطه استعمارگران گروه بزرگی متخصص خارجی - مستخدمین انحصارات امپریالیستی در ایران کار میکنند. روزنامه هاتعداد اینان را ۱۵ هزار نفر تخمین میزنند (دوسوم آنان کارشناس و مهندس و یک سوم تکنیسین). این پدیده میدان عمل متخصصان ایرانی را بازم تنگتر ساخته و بر شدت تناقض افزوده است.

از جانب دیگر انحصارات و کشورهای امپریالیستی بخاطر تحصیل سود حد اکثر بصدور سرمایه بکشور ما مبادرت میکنند. مؤسسات صنعتی که از این طریق یا از طریق سرمایه گذاریهای مختلط بوجود میآیند خواهان کارگرفتنی و حرفه ای ارزان مزدند. ولی جلب دواطلبان جوانان به آموزشگاههای فنی و حرفه ای انگشت شمار است که در ایران دائر است برای رژیم دشوار است. زیرا جوانانی که از اینگونه آموزشگاهها خارج میشوند بامزد قلیلی که دریافت میارند قادر بتأمین زندگی مادی خود نیستند. از سوی دیگر راه پیشرفت آنان، ادامه تحصیل و ارتقاء بسطح تکنیسین و مهندس برای ایشان مسدود است. آخرین رقم تعداد هنرآموزان مدارس حرفه ای و فنی طبق آمار رسمی ۱۵۱۶۰ نفر است (۲). اگر در نظر بگیریم که هنرآموزان مدارس بازرگانی، کشاورزی، حسابداری و غیره رانیز وارد در همین رقم میکنند آنگاه متوجه خواهیم شد (که بفرص صحت رقم) تعداد حاصلین

* بخش دوم این مقاله تحت عنوان "سیر تکوینی سیاست فوهندگی رژیم" در شماره آینده چاپ خواهد شد "دنی"

(۱) مجله سخن شماره ۷ - سال ۱۳۴۳

(۲) از گزارش کردتهد ایتی وزیر آموزش و پرورش بشاه - اطلاعات ۲۸ مهرماه ۱۳۴۵

مدارس فنی و حرفه ای (صنعتی) در حدود ۲-۳ هزار نفر خواهد بود و تازه "ترك" تحصیل پیش از خاتمه کار
۰۰۰ درمدارس حرفه ای نیز شایان توجه است" (۳).

خلاصه "از میان همه کسانی که از تعلیمات حرفه ای در سطح متوسطه و عالی برخوردار میشوند عددی قلیلی
ببازار کار و صنعت پذیرفته میشوند" (۴) و بقیه بایبکاری و سرگردانی رو برو میگردند.

وضع مشروح فوق نشانه بارز تناقض بین آموزش و رشد معیوب اقتصادی ایرانست.

اقدام بتأمین کارخانه ذوب آهن بکلی اتحاد شوروی و اقامت دیگری که بیاری کشورهای سوسیالیستی
در زمینه ایجاد صنایع در ایران بعمل میآید، بدیهی است چند سال دیگر کفایت بجذب متخصصان و تکنیسین
های ایرانی (علاوه بر تربیت کادر ملی و کارگرفنی) خواهد نمود و نیز محرکی برای تأمین و توسعه دانشکده ها و
آموزشگاههای فنی خواهد بود ولی موجب رفع تناقض نامبرده و آشفتگیهای ناشی از آن نخواهد شد، زیرا
سرچشمه زاینده این تناقض و نابسامانیها انتخاب راه رشد سرمایه داریست که تاگزیر بانفوذ استعمار نوین و
فلج آهنگ رشد توأم است.

انظر اجتماعی - سیاسی نیز وضع کنونی آموزش یا خصلت رژیم در تناقض است. باوجود مواعی که رژیم بر
س راه تحصیلات متوسطه و عالی بوجود آورده است باز هم نتوانسته است این مدارج تحصیلی را منحصر به
فرزندان خانواده های منسوب بطبقات حاکم کشور کند. ترکیب طبقاتی دانش آموزان و دانشجویان (با وجود
محدود پشتهائی که طبقات زحمتکش کارگران و کشاورزان تحصیل شده است) هنوز با ذات رژیم که حکومت
ملاکان و سرمایه داران وابسته باهمیالیسم است وفق نمیدهد. نوجوانان و جوانان منسوب بطبقات متوسط
هنوز کم و بیش میتوانند باین مدارج تحصیلی دست یابند. این تناقض در زمینه سیاسی بصورت خواست
دانش آموزان و دانشجویان به استقرار مکرر اسامی در کشور از یکسو و تدابیر گوناگون رژیم و از جمله فشار پلیسی
بقصد "رام کردن" آنان از سوی دیگر بروز میکند.

ولی علل پیدایش آشفتگیها و نابسامانیهای فرهنگی منحصر باین تناقضات نیست. مردم خواهان
گسترش و رشد شبکه آموزشی در عرض و در عمق انظر کرمی و کیفی هستند. در حالیکه دایره آموزشی تنگ و وضع
آن دچار هرج و مرج و از خیلی نقاط نظر فاسد و پوسیده است.

نظری بوضع آموزش در ایران از لحاظ کمی

بررسی وضع آموزش در ایران میتواند از طریق مشاهده پدیده ها، برقراری ارتباط بین این پدیده ها،
شکافتن و کشف ماهیت و محتوی آنها صورت گیرد. ولی این بررسی همچنین مستلزم داشتن آمار و ارقام دقیق
است. باید دانست در کشور چند دبستان، دبیرستان، آموزشگاه فنی و حرفه ای، ملی یا دولتی وجود دارد
چند درصد آنها کاملند و چند درصد ناقص؟ چند درصد آنها در مناطق روستائی و چند درصد در مناطق شهری
واقعند؟ نسبت محصلین در دبستانها، دبیرستانها، آموزشگاهها، دانشکده های کامل یا ناقص، مجهز یا
غیر مجهز کدام است؟ درصد قبول شدگان در هر یک از مدارج تحصیلی و در هر یک از رشته ها، نسبت کودکان و
نوجوانانیکه از تحصیل محرومند یا حین تحصیل مجبور به ترك مدارس مختلفه میشوند چه ارقامی را تشکیل میدهد؟
باید تعداد معلمین و دبیران و استادان را دانست. طبقه بندی عددی آنها را از لحاظ تخصص، میزان
سواد، از لحاظ اینکه در رشته تخصصی خود بتدریس اشتغال دارند یا نه در دست داشت. باید نسبت
محصلین منسوب بطبقات مختلفه اجتماعی معلوم باشد و الی آخر و الی آخر. خلاصه باید آمار دقیق و همه جانبه
باشد تا بتوان به تحلیل جامع وضع آموزشی پرداخت.

متأسفانه در ایران آمار بطور کلی وجود ندارد. ارقامیکه درباره امور آموزشی در مطبوعات کشور منتشر
میشود و یا از جانب مقامات مسئول ذکر یا انتشار مییابد علاوه بر اینکه تنها موبوط بیاره ای از جوانب امرند همه با

هم متقاضند و هیچیک از آنها انعکاس واقعیت نیست. مع الوصف نظری بپرخاری ارقام بیفکنیم تا از یکسو بسا هرج و مرج آمار در رشته آموزش آشنا شویم و از سوی دیگر شاید ضمن مطالعه آنها ارقامی تقریبی بسرای بررسی خود جستجو نمائیم.

دبستان - روز یازدهم دیماه سال ۱۳۴۱ آقای دکتر خانلری وزیر بوقت فرهنگ طی نطقی در تالار دانشمندی مقدما می گفت: « در گزارشی که افتخار داشتیم روز جشن مهرگاه بحرض پیشگاه اعلیحضرت شاهنشاه برسانم... اطلاعاتی کلی و اجمالی از آمار فرهنگی قید شده بود. ماناکنون اینقدر پیشرفت کردیم که توانسته ایم قدری کمتر از ۵۰٪ بچه های مملکت را بدبستان بفرستیم». در همان گزارش تعداد نوآموزان ۱۰۵۴۵۰۰ قید شده است و در همان سال تحصیلی تعداد دبستانهای کشور ۱۰۸۵۲ باب ذکر شده است (۵). طبق این دورقم هریک از دبستانهای کشور دارای ۱۴۳ نفر نوآموز بوده است. در ۱۳ مهرماه سال گذشته آقای امیرعباس هویدا نخست وزیر تعداد کل دبستانهای کشور را طی مصاحبه ای ۱۳۰۰۰ باب ذکر کرده (۶). اگر این عدد را به همان عدد ۱۴۳ ضرب کنیم رقم ۱۸۵۹۰۰۰ بدست میآید که تعداد نوآموزان سال تحصیلی گذشته است و این رقم نسبت برقم ۱۸۴۱۲۰۱ از گزارش دکتر سام معاون وقت وزارت آموزش در مهر ۱۳۴۳ بمیزان ۱۷۷۹۹ نفر بیشتر است و بنا بر این بر فرض قبول صحت ارقام آن آمار معقول بنظر میرسد. اما روز بعد از مصاحبه نخست وزیر یعنی در روز ۲۱ مهر ۱۳۴۴ دکتر هدایتی طی گزارشی خود پشاه بمناسبت جشن مهرگان یکباره تعداد دبستانها را ۱۵۶۶۰ و تعداد نوآموزان را ۲۰۳۰۰۰۰ نفر دانست (۷). اگر بخواهیم با ارقام نخست وزیر و وزیر آموزش و پرورش هر دو باور کنیم باید قبول نمائیم که در ظرف ۸ روز در ایران ۲۶۶۰ باب دبستان نو بنیاد گشایش یافته است و نیز در همین مدت در حدود ۱۹۰۰۰۰ نفر بر تعداد نوآموزان افزوده شده است. این معجزه ایست که تنها در رژیم دروغ پرداز کنونی ایران میتواند رخ دهد.

وزیر آموزش و پرورش ۲۸ مهرماه سال جاری تعداد دبستانهای کشور را ۱۵۱۳۰ باب و تعداد نوآموزان دبستانی را ۲۰۵۴۷۰۰۰ نفر اعلام داشت (۸). این ارقام دور از حقیقت است. تازه بر فرض پذیرش صحت آنها چنانچه تعداد کودکان ۶ تا ۱۲ ساله کشور را ۲۵۰۰۰۰۰ نفر تخمین بزنیم (۹) ملاحظه میکنیم که باز هنوز قریب ۴۱ درصد کودکان لازم التعلیم از تحصیل دبستانی محرومند. بر اساس سرشماری اخیر که جمعیت کشور نزدیک به ۲۶ میلیون نفر برآورد شده است این نسبت تخمین میکند و مجدداً به ۵۰٪ نزدیک میشود.

دبیرستان - تعداد دبیرستانها در آمار دولتی سال ۱۳۴۲ که بمناسبت ۱۰ سالگی کودتای مراد انتشار یافت ۱۳۸۰ باب ذکر شده است. دکتر خانلری در مهرماه همانسال این رقم را تا ۱۲۰۷ بساب تخفیف داد. دکتر هدایتی ضمن گزارش خود پشاه در مهر ۱۳۴۴ آنرا تا ۱۲۶۹ باب افزایش داد. دکتر صدیقی این رقم را ۱۲۰۰ باب و تهران مصور ۱۲۷۰ باب دانست. نخست وزیر در مصاحبه ای که در کبان رفت تعداد دبیرستانها را ۱۳۰۰ باب اعلام داشت و وزیر آموزش و پرورش در گزارش خود بسرای

(۵) اطلاعات شماره ۱۷ بهمن ۱۳۴۰

(۶) اطلاعات شماره ۱۳ مهرماه ۱۳۴۴

(۷) اطلاعات شماره ۲۱ مهرماه ۱۳۴۴

(۸) اطلاعات شماره ۲۸ مهرماه ۱۳۴۵ - از گزارش وزیر پشاه

(۹) تهران مصور شماره ۲۳ اردیبهشت ۴۵ مینویسد: بر اساس محاسبات انجام شده ۰۰۰ تعداد اطفال دبستانی بین ۶ تا ۱۲ ساله که در حال حاضر ۴ میلیون و ۲۵۰ هزار نفر است در عرض ۲۰ سال آینده به ۸ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر میرسد.

سال تحصیلی ۴۴-۴۵ این رقم ریاکبار به ۱۴۰۲ باب افزایش داد. آخرین رقم ۱۵۵۰ باب است که شاه طی نطق خود بمناسبت ۲۸ مرداد سال جاری بیان داشت.

تعداد دانش‌آموزان دبیرستانی رادکرده ای برای سال تحصیلی ۴۴-۴۵ طی گزارش خود بشاه ۴۲۶۰۰۰ نفر ذکر میکند، خود او در کنفرانس دانشگاهها (اردیبهشت ۴۴) این تعداد را ۳۰۰۰۰۰ نفر اعلام داشت. نخست وزیر بارقم ۳۵۰۰۰۰ نفر میانه رامیکرد، دکتر صالح رئیس دانشگاه پاران گزارش دکرده ای هم فراتر نهاده تعداد دانش‌آموزان رادرسال تحصیلی ۴۴-۴۵، ۴۲۷۰۰۰ میداند. آخرین رقم اعلام شده ۴۸۰۰۰۰ نفر است (از گزارش دکرده ای وزیر آموزش و پرورش بشاه در ۲۷ مهرماه سال جاری) اثبات نادرستی این ارقام دشوار نیست. اگر دورقم آخرین یعنی ۱۵۵۰ باب دبیرستان و ۴۸۰۰۰۰ دانش‌آموز را برداریم بهرکلاس دبیرستانی ۵۰ تن دانش‌آموز میرسد و این در صورتی بزحمت قابل پذیرش بود که کلیه دبیرستانها را ۶ کلاسه فرض کنیم و حال آنکه بسیاری از دبیرستانها فاقد يك، دو، سه، چهار و حتی ۵ کلاسه است.

در مورد آموزشگاههای حرفه ای نیز ارقام آمار مغشوش است. در آمار دولتی که بمناسبت دهمین سال کودتادرسال ۱۳۴۲ انتشار یافت تعداد مدارس حرفه ای ۱۱۴ باب و تعداد هنرآموزان ۱۲۱۹۸ نفر ذکر شده است. در گزارش مهرگان دکرده ای بشاه تعداد هنرآموزان ۱۰۶۶۷ برای سال تحصیلی ۴۳-۴۴ و ۱۲۸۹۰ نفر برای سال تحصیلی ۴۴-۴۵ ذکر شده است. یعنی سال گذشته نسبت بسال قبل برتعداد این هنرآموزان ۲۴۲۳ نفر افزوده شده است. و حال آنکه دکتر سام معاون سابق وزارت آموزش در پایان آبانماه سال ۴۳ طی مصاحبه ای ببخبرنگاران جرائد اظهار داشت (۱۰) : «در حال حاضر ۹۲ باب آموزشگاه حرفه ای درسراسر کشور داثراست ۵۰۰ و در سال آینده (یعنی سال تحصیلی ۴۴-۴۵) طبق طرحی که در دست است ۲۰۰ باب آموزشگاه حرفه ای درسراسر کشور تا سیس خواهد شد». بنابراین تعداد هنرآموزان در سال گذشته نسبت بسال قبل میبایستی کمترا شده باشد نه بیشتر. آقای دکتر سام در همان مصاحبه افزوده که «در سال ۱۳۴۰، ۱۹۲ باب مدرسه روستایی حرفه ای داثرا بوده که متأسفانه در سال ۱۳۴۱ در زمان دولت سابق بحال تعطیل درآمده و در این زمینه وزارت فرهنگ طرحی در دست دارد کدر سال تحصیلی آینده ۲۰۰ باب آموزشگاه روستایی در نقاط مختلف مملکت تا سیس کند». آخرین رقم تعداد مدارس حرفه ای رادرسال تحصیلی جاری شاه (در ۲۸ مرداد ۴۵) ۱۰۹ باب ذکر کرده و آخرین رقم تعداد هنرآموزان رادکرده ای (۲۷ مهر ۴۵) ۱۵۱۶۰ نفر گزارش داد.

برقرض پذیرش صحت ارقام فوق و بانوجه باینکه آموزشگاههای حرفه ای به آموزشگاههای فنی، حرفه‌ای، کشاورزی، بازرگانی و غیره اطلاق میشود ملاحظه میکنیم که تعداد آموزشگاه در ایران تاجه حد ناچیز است.

تعداد معلمان - درباره تعداد معلمان نیز (آموزگارو دبیر) ارقام مختلفی ظرف سه سال اخیر بین ۳۴ هزار و یکصد و یک هزار نفر داریم. دکتر خانلری در ۲۰ شهریور ۱۳۴۲ طی مصاحبه ببخبرنگار تهران جوړنال تعداد معلمان را ۶۵ هزار نفر اعلام داشت. او طی گزارش خود در جشن مهرگان ۱۳۴۱ اظهار داشت که «تعداد فرهنگیان کشور که بکارهای آموزشی و اداری مشغولند ۲۴۹۰۰ نفر است». روزنامه کیهان شماره ۱۹ فروردین ۴۲ از ۸۰ هزار نفر معلم نام میرد. مجله تهران مصور در مهرماه سال ۱۳۴۳ تعداد معلمان را ۳۵۰۰۰ و در مهرماه سال ۴۴ تعداد آنان را ۳۴۰۰۰ نفر میداند. روزنامه اطلاعات در شماره ۲۰ فروردین سال جاری مینویسد : «اخیرا از طرف وزارت آموزش و پرورش گزارشی درباره وضع فرهنگیان تسلیم مقامات عالیله کشور شده است. بموجب این گزارش در حال حاضر ۱۰۱۰۰۰ نفر دبیر و آموزگار در وزارت آموزش و پرورش مشغول خدمت هستند».

بدیهی است تخمین رقمی نزد يك بحقیقت بین ۳۴ هزار و ۱۰۱ هزار نفر غیر ممکن است. آنچه مربوط برقم ۱۰۱ هزار گزارش وزارت آموزش است اثبات بطلان آن ساده است. اگر براساس پذیرش ارقام

آخرین گزارش وزیر آموزش بشاه در ۲۷ مه‌ماه سال جاری فرض کنیم تعداد مجموع محصلین دبستانی، دبیرستانی و آموزشگاهها ۱۶۰ ۲۷۷۵ نفر است (۱۱) و اگر فرض کنیم که در ایران مانند ترقی‌ترین کشورهای از لحاظ فرهنگی برای هر ۳۰ شاگرد یک نفر معلم لازم باشد با تقسیم رقم کل محصلین به ۳۰ تعداد معلمین را خواهیم داشت که برابر خواهد بود با رقم ۹۲۵۰۰۰ بدینسان وزارت آموزش ایران تعداد معلمین را ۸ نفر معلم اضافه دارد. و حال آنکه در ایران از یکطرف کلاسهای درس انباشته از محصل است و از سوی دیگر چنانکه دیدیم جمع کل محصلین قاعدتاً میبایستی رقمی باشد برعکس آنچه که گزارش وزارت آموزش آنچه در این میان مسلم است که محصلین در ایران است و این کمبود ترجیح بند مطالبی است که در روزنامه ها و شکایات مردم و سخنان مسئولین امور آموزشی در باره وضع آموزش در کشور داثما بیان میشود (۱۲) همین چند ای پیش دکتر صدیق (در جلسه روز ۲۳ آبانماه ۵۵) گفت: « جای تا سف است که فکر بماند» مراجعه شده و گفته اند بچه ها در مدارس معلم ندارند. من بایک عضو رسمی و خیلی عالیرتبه وزارت آموزش و پرورش تماس گرفتم و او گفت که ما چهار هزار کلاس بدون معلم داریم و حتی او حاضر بود که این مطلب را کتبا بنویسد. آقایان ماصد و بیست (۱۲۰۰۰۰) هزار شاگرد بدون معلم داریم در حالیکه مبارزه بسا بیسواد می‌کنیم» (۱۳)

حال این سؤال پیش می‌آید که چرا تا این حد ارقام آمار وزارت آموزش و پرورش مغشوش و ساختگی است. یکی از علل این پدیده شگفت انگیز را روزنامه پیغام امروز در شماره ۲۲ اسفند ۱۳۴۲ در سرمقاله ای تحت عنوان "جعبه شامورتی یا بود چه نویس برای مملکت" چنین شرح میدهد: « مگر فراموش کرده اید سال پیش در فرهنگ پرده از روی چه رازی برداشته شد و بعد مکتوم ماند. صد ها مدرسه خیالی، دبیر و آموزگار و مدبر و خد متکار خیالی برای فرهنگ در شهرستانها تراشیده بودند و اینها بود چه داشتند، ردیف حقوقی داشتند ولی اصلاً وجود خارجی نداشتند. روشای فرهنگ محل یارو همای دواثر زبردست آنها (بخوانید: بالادست آنها) از این محل خرج شبهای قمار خویش را فراهم میکردند (بخوانید: و میکنند) اینجا موضوع بود چه مطرح است و اقتضا ندارد که پرده از رسوائیهای دیگر ادارات و وزارتخانه ها درگذشته (بخوانید: و در حال) بالا رود. آنچه در فرهنگ میگذشته است (بخوانید: و میگذرد) و آنچه در وزارت بهداشت و سایر جاها میگذشته (بخوانید: و میگذرد) همان بهتر (برای رژیم) که ناگفته و ناخوانده و ناشنیده بماند»

علت دیگر جعل ارقام لزوم نشان دادن فرهنگ پروری شاه و رژیم اوست که باید داثما با افزایش ارقام اثبات شود.

از نظر نسبت محصلین دبستانی و دبیرستانی و مدارس عالی اگر محاسبه ای بر پایه معدل گیری از آمارهای متناقض انجام دهیم به نتایج زیرین میرسیم: تعداد دانش آموزان دبیرستانی به نسو آموزان دبستانی در حدود ۱۷٪ است یعنی از هر ۱۰۰ کودکی که بدبستان وارد میشود تنها ۱۷ نفر میتوانند به دبیرستان راه یابند. از هر صد نفر فارغ التحصیل دوره ابتدائی که بدبیرستان راه مییابند کمتر از ۴۰ نفر (۴۰٪) باخذ دیپلم موفق میگردد یعنی در حدود ۶۰ نفر آنان یامردود و یادرحین تحصیل مجبورترند (۱۱) اطلاعات ۲۸ مه‌ماه ۱۳۴۵ - در این گزارش تعداد نوآموزان دبستانها ۲۰۵۴۷۰۰، دانش آموزان دبیرستانی ۴۸۰۰۰۰ و هنرآموزان آموزشگاهها ۱۶۰ ۱۵ ذکر شده است.

(۱۲) ارقام قابل اعتمادی حتی برای مدارس شهر تهران و تعداد معلمین پایتخت در دست نیست. آقای درخشش وزیر اسبق فرهنگ در یکی از نطقهای خود تعداد مدارس تهران را ۵۲۰ باب دانست و گفت: "تعداد این مدارس لااقل باید ۱۲۰۰ باشد" مجله امید ایران در شماره ۶ مه‌ماه ۱۳۴۱ نوشت در اواخر مهر ماه ۱۳۳۹ تنها در استان تهران ۲۳۵۶ دبستان و دبیرستان داثما بوده است.

(۱۳) اطلاعات شماره ۲۳ آبانماه ۱۳۴۵

میشوند. بعبارت دیگر از هر صد کودک که وارد دبستان میشوند تنها ۷ نفر (۸٪) موفق به اخذ دیپلم دبیرستان میگرددند. تعداد اینان بگفته مقامات رسمی در حدود ۱۸ هزار نفر در سال است. عوامل چندی در پیدایش چنین نسبتهایی مؤثرند. یکی از عوامل عمده ناقص بودن دبستانها و دبیرستانها از لحاظ کلاس است. دبستانهای مناطق روستائی و حومه شهرها اکثراً چهار کلاسه اند و خلائی آنها را از دبیرستان جدا میکنند. تعداد زیادی از دبیرستانها نیز از یک تا پنج کلاس کمتری دارند و دانش آموز یک یا دو نفر است. در سالهای آینده وارد اینگونه دبیرستانها میشود در نیمه راه ناچار به ترك تحصیل میگردد. عامل دیگر شهریه کفاف و هزینه تحصیلی گران است.

مردم نه تنها از نسبتهایی که فوقاً بدانها اشاره کردیم ناراضی هستند بلکه اصولاً خواهان گسترش در کلیه مدارج آموزشی اعم از ابتدائی، متوسطه و عالی میباشند. این خواست همگانی شده است و فشار آن بر رژیم روز افزون است، نه تنها در مناطق شهری بلکه همچنین در روستاهای کشور. دکتر پرویز خانلری طی نطقی در روز یازدهم دیماه ۱۳۴۱ در تالار دانشمندی (۱۴) اظهار داشت: وقتی در ده معلم نباشد بچه های ده ناچار بحکم مقتضای دنیای امروز که چشم و گوش همه را باز میکند یا خودشان مایلند که درس بخوانند یا پدر و مادرشان بدرس خواندن آنها علاقه دارند ۵۰۰ و ناچار آنها را میفرستند به شهر، و یک بچه دهائی که بشهر آمد و درس خواند و سواد پیدا کرد دیگر به ده نمیرود. البته بنده نمیگویم که یگانه علت هجوم از ده بشهر که یکی از مسائل مهم اقتصادی - اجتماعی برای مملکت هائی نظیر مملکت ماست منحصر باین امر بستگی دارد. اما باید تصدیق کرد که یکی از علل مهم همین است.

ظرف چهار سالگی که از گفته دکتر خانلری تاکنون میگذرد این اشتیاق به تحصیل در روستا بسی افزون شده است و باین قیاس میتوان میزان فشاری که در مناطق شهری برای گسترش شبکه آموزشی در کلیه مدارج بر رژیم وارد میشود در نظر مجسم نمود.

از جانب دیگر سرشت رژیم با برآوردن این خواست توده هادر تناقض است. نسبتهایی هم که در بالا ذکر کردیم اگر برای مردم کم است برای رژیم زیاد است. دکتر هادی وزیر آموزش و پرورش در کنفرانس دانشگاهها (۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۴) گفت: «در حال حاضر ۲ میلیون و سیصد هزار نفر در ایران تحصیل میکنند که ۳۰۰ هزار نفر از این عده در مدارس متوسطه مشغول تحصیل میباشند و همه ساله بیش از ۱۶ تا ۱۸ هزار نفر از مدارس متوسطه خارج میشوند و این عده پس از اخذ دیپلم متوسطه در دانشگاه اجتماع میکنند. تحصیلات عالی به نوعی عدم تعادل بوجود آمده است زیرا ۱۶ تا ۱۷ هزار محصل همه ساله از دبیرستانها فارغ التحصیل میشوند که اکثر آنان تقاضای تحصیل در دانشگاه را دارند و ما برای قبول آنان جانداریم. در حال حاضر وضعی که از این لحاظ بوجود آمده بقدری نامطلوب است که شاهنشاه برای رفع آن اوامر مؤکد صادر فرموده اند و قوه مقننه هم خواهان حل این مشکل است».

وضع آموزش در ایران از لحاظ کیفی

ولی تناقض تنها برسرگمیت نیست. بین خواست مردم و رژیم برسرووضع مدارس و کیفیت تدريس و آموزش نیز تناقض بهمان درجه شدید است. نگارنده طی مقاله خواننده را باوضع نابسامان آموزشی در این زمینه آشنا خواهد کرد ولی هم اکنون «بیانید کلاسهای ۷۰-۸۰-۱۰۰ نفری را از نزدیک تماشا کنید، ببینید کلاسهای را ببینید که در این سرمای زمستان بخارهایشان نمیسوزد، ببینید از زیر میزهایی که بجای کلاس از آنها استفاده میشود دیدن کنید، بچه ای که از سرما میلهزد و دستش قدرت گرفتن و نگهداشتن قلم را ندارد یا قادر است درسی را که معلم میدهد بخوبی متوجه شود؟» (۱۴).

ساختمان بسیاری از مدارس هیچگونه وجه مشابهتی با مدرسه ندارد . اطاقهای تاریک و حتی زیر- زمینهای مرطوب بعنوان کلاس درس مورد استفاده است . اخیرا وزارت آموزش دستور داد که انبارهای برخی مدارس را تخلیه و تبدیل بکلاس درس نمایند . بدیهی است تدریس در چنین کلاسهایی مطلقا اتلاف وقت شاگرد و معلم است .

کتاب درسی از نظر کیفیت بهمان درجه نازل است که از نظر قیمت گران . کتاب درسی کالای است که باید حتی المقدور ارزان تهیه شده و تا جائیکه ممکن است گران بفروش رسد . محتوی این کتاب مجموعه ای از مطالب درهم ، آشفته و غلط است . امر عباس هویدا در چهار سال پیش در زمینه انتقاد از اغلاط کتاب درسی گفت که در کتابی نوشته شده است مارشال پتن را در ادگاه نورنبرک محکوم باعد ام کردند و سپس بحلل خدمت گذشته اش مورد غوغا قرار گرفت . روزنامه هایپرامون این انتقاد بحث کردند و معلوم شد کتاب " تاریخ عمومی سال ششم ادبی " بوده است و نیز معلوم شد که " کتاب مزبور طبق راجمی شماره ۱۰۶۱ شورای عالی فرهنگ مورخ ۱۳۴۳/۸/۲۸ بتصویب رسیده است و دکتر جواد هدایتی نیز بعنوان مصحح این کتاب را تصحیح کرده است " (۱۲) . پروفیسر منوچهر وارسته استاد تعلیم زبان (۱۳) مینویسد : « آیا وزارت فرهنگ باید اشخاص سود طلب بیمایه را آزاد بگذارد که هرگونه اراجیفی که بحقلشان میرسد چاپ کرده و بدینوسیله موجب گمراهی خوانندگان و فریب خوردگان بینوایان فراهم آورند . . . هم اکنون کتابی بنام راهنمای متد مستقیم در روی میز من است که مطالب آن از اول تا آخر غلط و گمراه کننده است و عجب آنستکه وزارت فرهنگ در هفت سال قبل این جنگ ترهات و اراجیف را با آب و تاب بسیار به معلمین و محصلین توصیه فرموده است . تازه همین نوع کتاب نیز درد سترس همه محصلین نه فقط بحالت گران آنها بلکه همچنین بحالت کمبود آنها قرار نمیگیرد . یک از نظر کیفیت تدریس کمبود معلم نقش منفی بزرگی ایفا میکند . اکثریت طلق معلمین از تحصیلات پد آگور بی بهره اند . چند بیست وزارت آموزش اقدام باستخدام سپاهیان دانش بعنوان معلم داعی نموده است . بدیهی است که انیان نیز با اصول آموزشی آشنائی ندارند . عامل دیگری که تا " تیر منفی بزرگ آن مشهود است عدم توجه به تخصص معلم بهنگام گماردن او بر سر کار است . در مطبوعات میخوانیم که " فارغ التحصیل رشته فلسفه ریاضیات درس میدهد ، دبیر ادبیات ناظم میشود ، معلم فیزیک بتدریس زبان خارجه میبرد از د و لیسانسیه ادبیات درس ورزش و خانه داری میدهد . . . »

در باره برنامه های آموزشی مسئولین امور بهنگام زمینه سازی برای " نظام نوین آموزشی " بکسر است گفته اند که برنامه ما برنامه قرن گذشته است و بانیازمند یهای زمان ابد ا وفق نمیدهد . در باره آشفتنگی و هرج و مرج کیفی امور آموزشی بد سنگاه وزارت آموزش میتوان سخن بسیار گفت . خلاصه آنکه شاگردان بیش از ۶- ۷ ماه از سال درس نمیخوانند ، معلمان با اصول پد آگوریک آشنایستند ، آنها که تخصص دارند در جای خود بندرت تدریس میکنند ، کتاب درسی انهاشته از مطالب غلط و نیز در د سترس همگان نیست ، سطح تدریس فوق العاده نازل است ، اکثریت دبستانها و دبیرستانها فاقد و سائل تجهیزات لازمند ، دبیرستانهای مجهزه به آزمایشگاه انگشت شمارند ، سودجویی و رشوه و ارتشا در وزارت آموزش بگونه دیگر وزارتخانه هاست ، معلمان دلسوز را با انواع حیل و ایراد تزییقات گوناگون ما یوس میکنند ، حقوق قشر بزرگی از معلمان بحد شگفت انگیزی ناچیز است (طبق آمار رسمی وزارت فرهنگ ۵ هزار نفر معلم ۱۰۰ و ۵ هزار نفر ۳۰۰ تومان حقوق میگیرند (۱۴) .

آقای دکتر سناتور عدی در یکی از جلسات مجلس سناطی نطقی گفت (۱۵) :

" در اغلب دستگاههای دیگر هم نواقصی وجود دارد ولی هیچکدام از آنها باندازه دستگاه آموزشی

(۱۲) تهران مصور شماره ۳۱ اردیبهشت ۱۳۴۴

(۱۳) اطلاعات شماره ۸ آذرماه ۱۳۴۳

(۱۴) اطلاعات شماره ۲۰ فروردین ۱۳۴۵

(۱۵) سحر- شماره ۱۳ فروردین ۱۳۴۵

ما معيوب نيست. معتقدم كه در دستگاه آموزش و پرورش يعني اكثريت قريب بتمام آنچه تحت مسئوليت و نظارت مستقيم وزارت موسوم به آموزش و پرورش اداره ميشود از نظر مقايسه بانثايچ حاصله و از نظر مقايسه بانثايچي كه در ممالك مشابه از صرف اين مقدار نپرو بدست ميآيد پرخرج ترين، كم فايده ترين، بي نقشه ترين و ضعيف ترين دستگاههاي آموزشي دنياست و اگر بخواهيد آمارها و ارقام و اعداد متعدد از كشورهاي مختلف و از كشور خود مان در اختيار شما ميگذارم.

در چنين وضعي آن آموزگاران و دبيران كه ضمن بيكار باهمه در شوازيهاي نامبرده بنداي وجدان خود پاسخ مهت داده بدرستي وظيفه خويش را در زمينه آموزش و پرورش كودكان و جوانان مان انجام ميدهند (واينان هزاران نفرند) و نيز آن نوجوانان و جوانان مكه به همت خويش و در نبرد باهمه موانع و مشكلات مشروحه در راه كسب دانش ميروند (واينان ده ها هزاران نفرند) شايسته همه گونه ستايش و احترامند.

مدارس "ملي" - مدارس "ملي" در ايران مظهر كامل از منجلب امور آموزشي در كشور است. پيدايش اينگونه مدارس زائده تناقض موجود بين تقاضاي روزافزون نونهالان و نوجوانان مان بتحصيل باكمبود مدارس دولتي است. اين نوعي بازاریسياه فرهنگي است - حاصل فزوني تقاضا بر عرضه است. در اين بازار كلاه برد از اين كالاهاي بنجل خود را به بهاي گرانتر به متقاضيان نياز مند مي فروشند. اين بازاریسياه در نتيجه تشديد روزافزوني آن تناقض همواره كمتر ش ميآيد. درست بگونه فروشندگان كالا - صاحبان اين مدارس قبل از آغاز هر سال تحصيلي محسنات و مزايای "موسسات خويش را بوسيله روزنامه ها، مجلات، راديو، تلويزيون و سينما "ركلام" ميكنند. برنامه تدريس و نحوه كار اين مدارس تابع هيچ مقررات و قاعده اي نيست. شهریه اين مدارس نسبت بعد ارس دولتي تا ۱۳ برابر و حتى بيشتراست. مجله تهران مصور شماره ۲۵ تيرماه ۱۳۴۴ مينويسد: "مدارس ملي بويژه دبيرستانها ابتدا از لحاظ دريافت شهریه مقيد به اصولي نيستند. امسال دبيرستان البرز ۷۵۰ تومان نقد از يك شاگرد دوره اول متوسطه آنها بمعدل از ۱۳ بيالا ميگرفت و تازه براي اسم نويمي در آن از ساعت ۳ بعد از نيمه شب مردم پشت در دبيرستان بيخوابي ميكشيدند. همين مبلغ در دبيرستان آذر ۸۰۰ تومان و در گروههاي خوارزمي و هدف ۶۵۰ و ۸۵۰ تومان بود. آئين - نامه ها و مقررات خاصي كه در مدارس ملي وضع کرده اند چنجه صد درصد كاسبي بعو سسه آنها داده و مانند بسياري موسسات ديگر آنها را از چنجه اصولي و فرهنگي خارج ساخته است." بانو دولت آبادي در گزارش خود به اشرف پهلوي خواهر توأمان شاه ميزان شهریه اين مدارس راتا ۱۵۰۰ تومان دانست و به خود باليد و ناليد كه مدارس وي شهریه كفتري ميگيرند. مجله خواندنيها در شماره ۶ مهر ۱۳۴۴ نوشت:

"مدارس ملي ۰۰۰ پردرآمد ترين كارهاي اين كشور شده است. ۰۰۰ بعضي از اين مدارس ماهي ۳۰۰۰ ريال هم بيشتتر شهریه ميگيرند." بنوشته مجله تهران مصور شهریه دبيرستان ملي دخترانه اسلامي ۱۹۰۰ تومان است (۲۰). شهریه دبستان بهشت در سال جاري تحصيلي ۱۲۰۰ تومان است (۲۱).

چندي پيش شايع شده كه وزارت آموزش تربيتي براي شهریه اين مدارس قائل خواهد شد. "اطلاعات" مرداد ماه اطلاع داد كه در اين زمينه طرحي تهيه شده است كه "بموجب آن شهریه مدارس درجه اول ملي ۴۵۰ تومان، شهریه مدارس درجه دوم ۳۵۰ تومان پيشنهاد شده و شهریه مدارس درجه سوم بانظير رئيس اداره آموزش و پرورش ناحيه مربوطه و چند تن از معلمين تعيين ميگردد" و رؤساي مدارس ملي بسا مسئولان امور آموزشي جلسه تشكيل دادند (۲۲) و نتيجه آن شده كه شهریه اين مدارس را "نه تنها كفايت نكردند بلكه امسال بعرتاب زياد تر و گرانتر هم نموده اند" (۲۳).

(۲۰) تهران مصور شماره ۲۱ مرداد ماه ۱۳۴۵

(۲۱) اطلاعات شماره ۸ شهريرماه ۱۳۴۵

(۲۲) تهران مصور شماره اول مهرماه ۱۳۴۵

(۲۳) اتحاد ملي شماره ۵ مهرماه ۱۳۴۵

تعداد مدارس "ملی" معلوم نیست. بنا به توضیح وزارت فرهنگ در باره شهریه دانش آموزان
تعداد این مدارس در سال ۱۳۴۲ فقط در تهران ۷۸ باب بوده است (۱۴). تعداد دبستانهای "ملی"
تهران در سال ۱۳۴۳ روزنامه اطلاعات ۳۷۰ باب نوشته است. آنچه مسلم است پرتعداد این مدارس
سال بسال اضافه میشود.

نارضایتی شدید مردم از وضع و میزان شهریه این مدارس "ملی" د اعتماد مطبوعات کشور منعکس میشود.
ولی اینگونه مدارس طرفدارانی هم دارند و رژیم از آنان حمایت میکند. باین نوشته جالب "تهران اکنون میست"
تحت عنوان "مدارس دولتی راملی و واگزار کنید" توجه نمائید (۱۵).

"همانطور که در سه چهار سال قبل نوشته ایم یکی از کارهای مفید و مثبت و در عین حال پردرآمد ایجاد
مدرسه است. بطوریکه در چند سال اخیر عده ای از طبقات مختلف خاصه در بیران باز نشسته فرهنگ در این
راه اقدام کرده اند و از آن بالاتر اینکه برخی از طبقات دیگر که ارتباطی با این امر ندارند بسوی این رشته
متعامل شده اند مانند قاضی دادگستری و یاکارمند در اراضی و امثال آنها... پیشنهاد میکنیم... مدارس دولتی
را با وضع موجود آن بمردم واگزار کنید و سرمایه گذاری در این رشته را تشویق کنند و اعتبار لازم بکسانیکه
واجد صلاحیت از نظر ادراک این قبیل امور هستند بپردازند و همچنین لازم است از مدارس در حال حاضر
در سال مبالغ هنگفتی درآمد دارند مالیات اخذ شود زیرا چند کودکستان یادستان یاد بیروستان در تهران
وجود دارند که سود خالص ایشان در سال بیش از ۲۰۰ و حتی ۵۰۰ هزار تومان است."

وضع معلمین در مدارس "ملی" بویژه جلب نظر میکند. این مدارس با استفاده از اردوی بیکساران
تحصیل کرده معلمینی با حقوقهای در حدود ۱۰۰ الی ۲۰۰ تومان بمرزوری میگیرند. باین گزارش رسمی
توجه کنید:

نامه شماره ۱۰/۲۲۵۵۳ - ۱۳۴۴/۱۰/۲۰

وزارت آموزش و پرورش - اداره کل کارگزینی

بطوریکه اطلاع در آید وظیفه مکاتبات متعدد مراتب باستحضار رسیده است در آموزشگاههای ملی که
اعتبار آنها در دست اشخاص آزاد میباشد عده ای بسمت دبیر و آموزگاری انجام وظیفه مینمایند. این
قبیل افراد که شاید خدمت بعضی از آنان از ۲۰ سال هم متجاوز میباشد، اکثر از بهترین معلمان
کشور میباشد ولی متاسفانه حقوقی که دریافت میدارند بسیار ناچیز، ماهانه بین يك الی دو هزار
ریال میباشد. روی این اصل معلمان د اعتماد از کمی حقوق شکایت میکنند که قسمتی از شکایات آنان
در موقع خود بان اداره کل منعکس گردیده است. ضمنا وضعیتشان طوریست که نمیتوانند از کارشان
دست کشیده و کار دیگری برای خودشان انتخاب کنند و امکان هم ندارند که بتحصیلات خود ادامه
داده و مشمول آئین نامه های استخدامی گردند. مشوقشان تجاری است که در اثر سالیان دراز با
صرف نیروی جوانی اندوخته اند. بنابراین استعداد اردو مقرر فرمائید بوضع این قبیل آموزگاران
توجه دقیق مبذول فرموده و فعلا که قانون کشوری هم در شرف تصویب است تکلیف آنان را نیز
روشن نمایند و بالا اقل راه حلی پیدا شود که باستناد مدت خدمت بدون توجه به ملاک تحصیلی
نسبت باستخدام آنان اقدام شود.

مدیرکل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی - مرتضوی

"معلمین مدارس وضعیتشان واقعا هولناک و وحشتناک است. ۵۰۰ ماهی صد تومان یعنی ۵۰۰ برابر پسا
یک سوم درآمد یک نوکر یا کلفت در خانواده خارجی مقیم ایران. باین مبلغ شکم یک موش هم رانمیتوان سیر کرد
تا چه رسد بشکم یک انسان، آنهم انسانی که وظیفه اش مربی بودن است" (۱۶).

(۱۴) اطلاعات شماره ۲۱ آذرماه ۱۳۴۲

(۱۵) تهران اکنون میست شماره ۲۱ آذرماه ۱۳۴۳

(۱۶) روزنامه اتحاد ملی شماره ۱۷ اسفندماه ۱۳۴۴

چنانکه میدانیم تعداد معلمینی که حقوق آنان بین ۱۰۰ تا ۳۰۰ تومان است طبق آمار رسمی دولت ده هزار نفر است. تهران اکنون میست بلندگوی سرمایه داران بزرگ مطلع است که گسترش این بازار سیاه فرهنگی یکی از شاخه های سیاست فرهنگی رژیم است و تدریجا این شاخه ظهور شده و یکی از خطوط اساسی مشی فرهنگی رژیم تبدیل میشود. مجله آنچه راکه دولت انجام داده و میدهد "پیشنهاد" میکند روزنامه اطلاعات ۵ دیماه ۱۳۴۴ اطلاع میدهد که "از سال آینده ده باب از دبیرستانهای دولتی تهران بصورت ملی اداره خواهد شد ۵۰۰۰ چنانچه اداره مدارس ملی با موفقیت روبرو شود بقیه مدارس دولتی نیز بتدریج ملی خواهد شد".

روزنامه دیپلمات ۲۵ خرداد سال جاری مینویسد: "تصمیم وزارت آموزش و پرورش مبنی بر اینکه ده دبیرستان دولتی جنوب شهر را تبدیل به "ملی" نمایند این نتیجه را خواهد داشت که دانش آموزان بسی بضاعت این منطقه سالی ۴۰۰ تومان اضافه بپردازند" (معلوم نیست که این همان ده دبیرستان "اطلاعات" است یا ده دبیرستان دیگر).

دولت بقصد توسعه شبکه مدارس ملی "همواره کوشیده است: عدم وضع مقررات در زمینه میزبان شهریه آنها، اعطای وام، کرایه خانه، معلم مجانی و انواع کمکهای دیگر: تنها بعد ارس ابتدائی "ملی" تهران سالانه ۱۰ میلیون ریال اعانه داده میشود (۷) و اینکار پنهانی نیست و تحت عنوان "واگذاری کار مردم ب مردم" انجام می پذیرد. وزارت آموزش و پرورش لایحه آئین نامه تأسیس مدارس ملی "طرح میکند و بتصویب مجلس میرساند که طبق آن "به متقاضیان مدارس ملی امتیاز داده میشود" (۷) و سازمان برنامه طرح پرداخت وامی بمبلغ ۲۰۰ میلیون ریال بعد از ۱۵ سال تدوین و تصویب میکند که از طرف بانک رهنسی به دارندگان امتیاز تأسیس دبیرستانهای "ملی" داده شود (۴). طبیعی است که با تشویق و کمک رژیم این رشته بازرگانی که بخودی خود "پدرآمدترین کارهای مملکت است" گسترش روز افزونی مییابد. روزنامه اطلاعات سال گذشته اطلاع داد (۳۰) که تا مرداد ماه "متجاوز از ۴۰۰ متقاضی تأسیس دبیرستان دخترانه، نو دبیرستان پسرانه، ۱۰۰ دبیرستان دخترانه، ۸۰ دبیرستان پسرانه که جمعا ۳۱۰ مدرسه جدید میشود از طرف مردم (یعنی بازرگانان فرهنگی) تسلیم اداره آموزش و پرورش تهران شده است. بطور قیین تعداد دیگری نیز باین تعداد افزوده خواهد شد ۵۰۰ استقبال مردم برای سرمایه گذاری در تأسیس مدارس ملی فوق العاده افزایش یافته است".

دکتر هادی وزیر آموزش و پرورش طی گزارش خود بشاه در ۲۱ مهرماه ۱۳۴۴ اشاره بطرح نمود که بگفته او "بموجب این طرح از سال آینده وزارت آموزش و پرورش از احداث دبیرستان جدید خودداری خواهد کرد و ضمن واگذاری تعلیمات متوسطه نظری ب مردم تمام امکانات مالی اضافی خود را در راه تعلیمات پنج ساله ابتدائی در سراسر کشور تکمیل و توسعه مؤسسات آموزشی فنی و حرفه ای بکار خواهد برد". خبر تکمیلی این گفته را دو ماه بعد در روزنامه اطلاعات شماره ۹ آذر ۱۳۴۴ چنین میخوانیم: "طرح واگذاری تحصیلات متوسطه ب مردم از امروز بطور عملی در وزارت آموزش و پرورش مورد مطالعه قرار گرفت و از اول سال تحصیلی آینده اداره امور دبیرستانهای کشور ب مردم واگذار خواهد شد. کار واگذاری دبیرستانها ب مردم از طریق اعطای وام کافی و کمکهای دیگر انجام خواهد گرفت و موجباتی فراهم خواهد شد تا مردم میل و رغبت بیشتری بایجاد مدارس ملی پیدا کنند".

مادر باره واگذاری دبیرستانهای کشور به مردم "بهنگام بحث درباره "نظام جدید" آموزشی سخن خواهیم گفت. در اینجا فقط اشاره میکنیم که این اقدام (اگر تحقق پذیرد) از یکطرف محدود ساختن

(۷) اطلاعات ۸ دیماه ۱۳۴۳

(۸) اطلاعات ۸ دیماه ۱۳۴۳

(۹) رادیوی تهران ۳ آذر ۱۳۴۴

(۱۰) اطلاعات ۲۸ مرداد ۱۳۴۴

د اثره تحصیلات متوسطه بمیزان شگفت انگیزی خواهد بود و از سوی دیگر اعمال يك تبعیض طبقاتی عریانی است زیرا در نتیجه آن کلیه فرزندان خانواده های طبقات زحمتکش و متوسط کم بضاعت که از عهدۀ پرداخت شهریه گزاف دبیرستانهای خصوصی برنخواهند آمد از تحصیلات متوسطه یکسره محروم خواهند شد. ولی بنظر نگارنده يك چنین طرحی قابل اجرا نیست مگر اینکه رژیم بخواهد فقیله بشکۀ باروتی را بزبان خود آتش زند.

دانشگاهها - در ایران ۵ دانشگاه دولتی د اثر است که عبارتند از دانشگاه تهران، دانشگاه مشهد، دانشگاه گندی شاهپور (اهواز)، دانشگاه اصفهان و دانشگاه تبریز و نیز سه دانشگاه ملی (واپسته بدربار) که عبارتند از دانشگاه پهلوی شیراز، دانشگاه ملی تهران و دانشگاه صنعتی آریا مهر (که اخیرا بایزیرش ۴۸۰ نفر دانشجو شروع بکار کرده است). چند مؤسسه آموزشی دیگر از جمله دانشکده پلی تکنیک و دانشسرای عالی و چند دانشکده کشاورزی نیز از زمرۀ مؤسسات تحصیلات عالی بشمار میروند. در بارۀ تعداد دانشجویان هر يك از این دانشگاهها و مؤسسات تحصیلات عالی ارقام صحیحی در دست نیست. برای نشان دادن نادرستی ارقامی که در این باره انتشار یافته کافیهست متذکر شویم که حتی در مورد تعداد دانشجویانی که بد دانشگاه تهران پذیرفته میشوند ارقام گوناگونی ذکر میشود. مثلا در نامه دانشگاه تهران بشورای مرکزی دانشگاهها برای تعداد دانشجویانیکه بهر يك از دانشکده های دانشگاه برای سال تحصیلی ۴۳-۴۴ پذیرفته شده اند ارقامی آورده شده که جمع آنها رقم ۱۹۳۹ نفر ایدست میدهد (۳۱). ولی در گزارش د کتر جهانشاه صالح رئیس دانشگاه بشاه (۳ مهر ۱۳۴۴) در جشن دانشگاه این رقم ۱۵۲۸ نفر ذکر شده. روزنامه اطلاعات در شماره ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۴ آنرا ۱۵۴۷ نفر و در شماره ۲۹ اردیبهشت (یعنی دوشماره بعد) ۱۶۶۹ نفر نوشت.

تعداد کل پذیرفته شدگان را به کلیه دانشگاههای کشور در سال تحصیلی ۴۳-۴۴، روزنامه ها ۲۰۵۰ نفر ذکر کردند. روزنامه اطلاعات تعداد کل پذیرفته شدگان را منهای دانشگاه تهران یکجا ۱۴۰۰ (۳۲) و جای دیگر ۱۵۴۷ نفر (۳۳) نوشت. اگر این دو رقم را بترتیب از رقم ۲۰۵۰ کم کنیم برای تعداد پذیرفته شدگان در دانشگاه تهران دو رقم جدید ۶۵۰ و ۵۱۳ نفر بدست میآید که ابدآ قرابتی با ارقام "نامه دانشگاه" و گزارش د کتر صالح که فوقادیدیم ندارند.

در بارۀ تعداد پذیرفته شدگان سال تحصیلی (۴۴-۴۵) ارقام منتشره بهمین گونه در هم است. ارقام پذیرفته شدگان سال جاری (۴۵-۴۶) نیز اصولا منتشر نگشت (و یا نگارنده ندیده است). بهنگام تشکیل کنگره دانشگاهها در اردیبهشت سال ۱۳۴۴ تصمیم گرفته شد تعداد بیشتری دانشجو

پذیرفته شود (در بارۀ علت تشکیل این کنگره و سبب اتخاذ چنین تصمیمی در جای خود سخن خواهیم گفت). روزنامه اطلاعات در شماره ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۴ نوشت: "در کمیسیون شماره ۱ تصمیم گرفته شده است که کلیه دانشگاهها و دانشکده های شهرستانها باضافۀ دانشسرای عالی و دانشکده پلی تکنیک امسال ۳۶۸۵ دانشجو بپذیرند". سه روز بعد در ماده ۱ قطعنامه کنگره تصریح شده که (۳۴): "روئسای دانشگاهها و دانشکده ها و مؤسسات آموزش عالی کشور ۰۰۰ تقبل نمودند در سال تحصیلی ۴۴-۴۵ بد و ن تقاضای اعتبار اضافی جمعا تعداد ۲۲۳۰ دانشجو علاوه بر آنچه در سال تحصیلی ۴۳-۴۴ پذیرفته اند طبق صورت تصدی که هر دانشگاه و دانشکده و مؤسسه آموزشی عالی در جلسات کمیسیونها نمودند و اند

- (۳۱) اطلاعات شماره ۱۰ خرداد ۱۳۴۴
- (۳۲) اطلاعات شماره ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۴
- (۳۳) اطلاعات شماره ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۴
- (۳۴) پیغام امروز شماره ۳۰ اردیبهشت ۱۳۴۴

عینا در دبیرخانه شورای مرکزی دانشگاهها موجود است دانشجو بپذیرند* رئیس دانشگاه تهران در این باره گفت: «دانشگاه تهران دردانشکده های پزشکی، دندان پزشکی، علوم اداری، علوم، کشاورزی و موسسات تربیت کفک پزشکی ۵۰٪ دانشجو بیشتر میپذیرد بشرط اینکه داوطلبان درکنکور رودی قبول شوند و دولت نسبت باحتیاجات دانشکده ها از ۱۰ تا ۲۵ درصد اضافه بودجه منظور نماید. با امکانات فعلی اگر ۵٪ بودجه مارا که کسر کرده اند مسترد نکنند، دانشجوی کمتری میگیریم و حتی چند بیمارستان وابسته بدانشکده پزشکی را هم تعطیل میکنیم* ولی علیرغم اینکه نه فقط بودجه دانشکده ها از ۱۰ تا ۲۵٪ افزایش نیافت بلکه ۵ درصدی را هم که از بودجه دانشگاه کسر کرده بودند مسترد نداشتند، روزنامه اطلاعات در شماره ۱۶ شهریور ۱۳۴۴ پس از انجام کنکور، تعداد پذیرفته شدگان بدانشگاه تهران را جمعا ۳۱۵۶ نفر اعلام داشت (وارقام ریز آنرا هم باین شرح قید نمود: ۱۰۰۹ دانشجو دردانشکده ادبیات و الهیات، ۳۰۸ دانشجو درکلیه رشته های علوم، ۱۵۲ نفر کشاورزی، ۴۰۰ نفر گروه پزشکی، ۱۹۹ نفر فنی، ۸۵۰ نفر حقوق و ۱۶۱ نفر هنرهای زیبا) سه هفته بعد درجشن آغاز سال تحصیلی دکتر صالح بشاه چنین گزارش داد: «سال گذشته ۱۸ هزار نفر داوطلب داشتیم ولی متأسفانه بدلیل اینکه سطح معلومات دانشجویان آنطور که باید و شاید نبود نتوانستیم بیش از ۱۵۲۸ نفر را بپذیریم. امسال داوطلبان ما در حدود ۳۰ هزار نفر بودند* رویهمرفته بحرض مبارک میسراند که امسال ۴۷۴۱ نفر درسال اول دانشگاه از فرد اتحصیلات خود را شروع خواهند کرد*»

اگر بارقام و گفته های رئیس دانشگاه باور کنیم باین نتیجه میسریم که نه فقط سطح معلومات داوطلبان یکبار نسبت بسال قبل معجزه آیا بالا رفت بلکه بودجه دانشگاه تهران نیز باوجود کسر ۵٪ آن ناگهان باز معجزه آسا توانائی رفع نیازمندیهای دانشگاه را بنحوی پیدا کرد که آقای دکتر صالح توانست یکباره بهمیزان سه برابر نسبت بسال قبل دانشجو بپذیرد و یا باین نتیجه میسریم که درسال قبل دانشگاه تهران بقصد و بحد از پذیرش دانشجو بقدر گنجایش خود سر باز زد.

حقیقت اینستکه درسال تحصیلی ۴۳-۴۴ دانشگاه تهران بنابد ستور "مقامات" عدا از طریق تدوین مقررات خاصی برای کنکور و بانقلاب و اجرای همان مقررات فقط در حدود ۱۵۰۰ نفر دانشجو پذیرفت و حال آنکه خود آقای دکتر صالح قبل از کنکور اعلام داشته بود که گنجایش پذیرش دانشگاه ۴۰۰۰ نفر است. درسال قبل یعنی سال تحصیلی ۴۲-۴۳ نیز تعداد پذیرفته شدگان بدانشگاه ۳۴۳۱ نفر بود. و اما تعداد کل دانشجویان کلیه دانشگاهها و موسسات آموزش عالی کشور چه رقمی را تشکیل میدهد؟ دکترخانلری وزیر اسبق فرهنگ در گزارش خود در مهرماه سال ۱۳۴۲ بشاه رقم ۲۴۴۵۶ نفر (برای سال تحصیلی ۴۱-۴۲) ذکر میکند. دکترهدایتی وزیر کنونی آموزش در اردیبهشت ماه ۴۴ طی نطق خود درکنگروه دانشگاهها میگوید: «در ۷ دانشگاه و چندین مؤسسه و مدرسه عالی جمع کل دانشجویان به ۲۴۸۰۰ نفر میرسد* هم او در آذرماه ۴۴ یعنی پس از کنکور دانشگاه و ادعای پذیرش چندین هزار نفر دانشجو بیش از سال قبل طی نطق خود در مراسم جشن سالگرد تأسیس دانشگاه تیریز باز اظهار داشت: «هم اکنون ۲۴۰۰۰ نفر در ۷ دانشگاه کشور بتحصیل مشغولند*»

اگر تعداد فارغ التحصیلان دانشگاهی را هم در نظر بگیریم باز این معمای ارقام حل نمیشود. بنوشته روزنامه اطلاعات (۳۵) درسال ۱۳۴۳ فارغ التحصیلان دانشگاه تهران ۲۲۴۸ نفر بوده اند. ولی دکتر صالح در گزارش بشاه (مهر ۱۳۴۴) میگوید: «در سال گذشته ۱۴۳۸ تن دانشجو باخذ درجه های مختلف دردانشگاه موفق شدند یعنی لیسانس، فوق لیسانس و درجه دکترا*»
در هر حال ملاحظه میکنیم که از سال تحصیلی ۴۱-۴۲ تا سال تحصیلی ۴۴-۴۵ همواره رقم تعداد کسب دانشجویان در ایران در حدود ۲۴ هزار نفر ذکر شده است. برای سال تحصیلی جاری (۴۵-۴۶) نگارنده

تتهایکجا برقم ۹۸۲ ۲۸ نفر برخوردار کرده ام که درستی آن البته مشکوک است (۳۶) .

وضع کیفی آموزشگاههاییکه در ایران بنام دانشگاه نامیده شده اند بنوعی خود بسی جالب است .
دکتر خانلری در دیماه سال ۱۳۴۱ طی نطقی چنین میگوید (۳۷) :

" غالباً شکایت میشود که جوانهای ایرانی بیکار پشت در دانشگاه مانده اند و راه چاره ای هم که بنظر میآید اینستکه خوب پس دانشگاه رزایاد کنیم . یک دانشگاه کم است ، دو تا کم است ، سه تا کم است ، شش تا درست کرده ایم . بعضیها دروغی ، بعضیها هم راست " منظور دکتر خانلری از دانشگاه " راست " گویاد دانشگاه تهران است و دانشگاههای " دروغی " دانشگاههای استسناها . در واقع نیز دانشگاههای استسناها به تمام معنی دروغی هستند .

چهار سال بعد از گفته های آقای خانلری ، آقای سرتیپ صفاری رئیس دانشگاه تبریز در کنفرانس گاههای ایران (اردیبهشت ۴۴) گفت : « بنظر من ایجاد دانشگاهها در استسناها بجولانه صورت گرفته است دانشگاههای شهرستانها از نظر کمبود کادر و وسایل دیگر مشکلات بسیار زیادی دارند . در دانشگاه اهواز و تبریز خود ما این مشکلات را بچشم دیده ام دانشگاه علوم و فنی تبریز فاقد وسایل است بنظر من دانشگاههای بدون وسایل عدمش به ز وجود است " .

آقای دکتر سعید رئیس دانشگاه اهواز گفت : « دانشگاه جندی شاهیور از دو دانشگاه پزشکی و کشاورزی تشکیل شده است . این دو دانشگاه مشکلات زیادی دارند که باید درکنفران توجه بیشتری بدانگاه جندی شاهیور شود " .

آقای د کتر سام معاون سابق وزارت آموزش گفته بود که در دانشگاه ادبیات و رشته تاریخ و جغرافیای دانشگاه مشهد فقط یک نفر دانشجو تحصیل میکند (۳۸) .

روزنامه پیغام امروز نوشت (۳۹) : « در یک کلام تا امروز دانشگاه ایرانی فقط دانشگاه تهران بوده است . این معنای قدری روشن است که محتاج توضیح نیست . دانشجوی دانشگاه شیراز یا اصفهان یا مشهد اگر بخواهد بعلت ضرورت در دانشگاه تهران تحصیل کند ، حتی اگر دو سال یا سه سال هم تحصیل کرده باشد ، دانشگاه تهران او را برای سال اول خود نمیپذیرد و معتقد است که او میبایستی درکنکور ورودی شرکت کند دانشگاههای شهرستانها اغلب دانشگاه اسمی است و پایه و مایه علمی در این دانشگاهها پائین است و ملاک تصمیم دانشگاه تهران هم همین است " .

و اما وضع کیفی خود دانشگاه تهران نسبت به دانشگاههای امروزی کشورهای پیش افتاده قابل قیاس نیست . این دانشگاه نه فقط از لحاظ وسایل کار ، آزمایشگاهها و غیره دارای نواقص زیادی است ، بلکه از لحاظ کتب ، برنامه های تدریسی ، کادر تعلیماتی و محیط تحصیلی دارای وضعی اسف انگیز است . بگذریم از اینکه از این دستگاه بعنوان یک مرکز پژوهشی سخنی هم نمیتوان بیان آورد . همان روزنامه پیغام امروز در وصف کادر آموزشی دانشگاه تهران مینویسد : « بجای مردان روشن ضمیر که جز روشنی دانش چشمشان در هیچ نوری خیره نمیشد و هنوز گاه چهره ای از آنها در دانشگاه تهران بچشم میآید ، گروهی جاه طلب ، مقام پرست مصدر استادی شده اند و جلای هر هوس آنها را خیره میسازد جز روشنی علم " (۴۰) .

و درجای دیگر : « چرا باید دانشگاههای ماکه نقطه اتکا " فکر نیروی سازمان دهند ؟ کشور است ، هوسنها ، جاه طلبی ها ، تفتن ، ریخت و پاشهای من غیر رسم ، هزینه های نقش ایوان بزروح چاره گیری و

(۳۶) اطلاعات شماره ۳۱ شهریورماه ۱۳۴۵

(۳۷) سخن شماره ۸ آذرماه ۱۳۴۱ (نطق وزیر فرهنگ در تالار دانشسرای مقد ماتی)

(۳۸) اطلاعات شماره ۱۲ فروردین ۱۳۴۴

(۳۹) پیغام امروز شماره ۱۴ فروردین ۱۳۴۴

(۴۰) پیغام امروز شماره ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۴

وایمان و دانش طلبی و دانش پروری بچند ۰۰۰ باید چاره ای اندیشید تا علم از قلمرو پول و پول پرستی بیرون آید (۴۱) و روزنامه اطلاعات - زبان غیر رسمی رژیم - در تجلیل از وضع دانشگاه ولی گوئی در پاسخ باین جرمینوسید : « نظم چند ساله اخیر و امنیتی که در دانشگاه جانشین اغتشاش و بلوا و هیاهو گشته کم آثار مفید خود را ظاهر میسازد » (۴۲) . « نظم و امنیتی » که در سایه سرنیزه و در اثر استقرار شبکه ای از جاسوسان ساواک در دانشگاه بوجود آمده است تا جائیکه صد نفر از آنان رسماً و علناً بنام ما مهران « انتظامات » پس از گذراندن دوره کارآموزی در دانشکده پلیس از طرف دانشگاه با حقوق ماهانه ۵۰۰ تومان استخدام شده اند و در رأس این شبکه آقای سرتیپ حکیمی قرار گرفته است . « آثار مفید » چنین « نظم و امنیتی » سلب استقلال از دانشگاه ، تضییق حقوق دانشجویان ، تبدیل دانشگاه بهرصه خود سربهای مفرمان دربار پهلوی و بالنتیجه تنزل سطح علمی تعلیم ، تحصیل و دانش پژوهی گردیده است .

برای داشتن تصویر کاملتری از وضع دانشگاه تهران آگاهی به نسبت عددی دانشجویان در دانشکده های مختلف این دانشگاه ضرور است . در سال ۱۳۴۴ (۴۳) در دانشکده ادبیات و الهیات ۱۰۰۹ نفر ، حقوق و علوم اداری ۸۵۰ نفر ، گروه پزشکی (پزشکی ، دامپزشکی ، دندان پزشکی و داروسازی) ۴۰۵ نفر ، علوم ۳۰۸ نفر ، فنی ۱۹۹ نفر ، کشاورزی ۱۵۲ نفر و هنرهای زیبا ۱۶۱ نفر پذیرفته شدند (۴۴) .

اینها ارقام گویای است : در برابر ۱۰۰۹ نفر دانشجوی در دانشکده ادبیات و الهیات تنها ۱۹۹ نفر دانشجوی در دانشکده فنی و در برابر ۸۵۰ نفر دانشجوی در دانشکده های حقوق و علوم اداری تنها ۱۵۲ نفر در دانشکده کشاورزی وارد شده اند . این ارقام پنحو بازی نشان میدهد که آن دعوی سران رژیم که گویا توجه خاصی به آموزش فنی بخاطر صنعتی کردن کشور دارند و وقت مخصوصی برای تهیه کادر منظور مکانیزه کردن کشاورزی میذول میدارند با واقعیت وفق نمیدهد . در عین حال این ارقام نموداری از آهنگ رشد صنعتی و کشاورزی در ایران است . سران رژیم بخواهی آگاهند که با آهنگ لاک پشتی رشد در ایران نمیتوان میدان تربیت مهندسان و متخصصان رشته های صنعتی و کشاورزی را بسرعت گسترش داد زیرا در غیر اینصورت تنها به افزایش متخصصین بیکار اقدام کرده اند و وجود اینان بقا « متخصصین خارجی را در ایران نفی میکند و نفی اینان نفی مومساتی است که با سرمایه انحصارات خارجی در ایران تا سیمرو بدست کارشناسان و تکنیسین های خود آنان اداره میشود و اقدام باین امر با مرشد رژیم ناسازگار است . کوشش در مانع از عزمیت حاصل بخارجه (و بجای آن پذیرش چند صد دانشجوی بیشتر در مثلا دانشکده ادبیات یا حقوق) و ایجاد انواع موانع بر سر راه بازگشت متخصصین ایرانی مقیم خارجه و نیز محدود نگاهداشتن دایره تحصیلات فنی در خود ایران دارای ریشه واحدی است . سیاست فرهنگی هر رژیمی در آخرین تحلیل زائید « نظام اقتصادی - اجتماعی آنست . این امر درباره رژیم ایران نیز صادق است .

از دانشگاههایی که در ایران د اثر است سه دانشگاه غیر دولتی و دارای مشخصات خاصی میباشد : یکی دانشگاه پهلوی شیراز ، دیگری دانشگاه ملی ایران و سومی دانشگاه نو بنیاد « صنعتی آریامهر » . این سه دانشگاه در واقع مومسات آموزشی هستند و ابسته بدربار پهلوی . اسماز پرنظر هیئتی بنام هیئت امنا اداره میشوند ولی افراد این هیئت و نیز رئیس دانشگاه از طرف شاه تعیین و منصوب میگرددند . کلیه امور این دانشگاهها عطلا تحت نظر دربار است .

دانشگاه پهلوی شیراز دارای دانشکده های پزشکی ، کشاورزی ، ادبیات و علوم است . درباره این دانشگاه سخن را باقی اسد اله علم رئیس دانشگاه بدیم :

(۴۱) پیغام امروز شماره ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۴

(۴۲) اطلاعات شماره ۲۲ شهریور ماه ۱۳۴۴

(۴۳) ارقام جدید تر مربوط بمسال تحصیلی جاری در دست نیست .

(۴۴) اطلاعات شماره ۱۶ شهریور ۱۳۴۴

"دانشگاه پهلوی يك دانشگاه با متمدن امريكائى است امسال قبولی دانشجويان در وپرا بر سال گذشته يعنى در حدود ۵۰۰ نفر است و مجموع دانشجويان (در سال تحصیلی ۴۵-۴۶) با توجه باينكه در خرد اد ماه ۱۳۰ نفر فارغ التحصيل ميشوند رحدود ۱۳۰۰ نفر خواهد شد كه ۲۷۰ نفر استادان و دانشياران و مربيان ايراني و خارجي بتمدرس آنهاست خواهند گماشت برنامه دروس رشته های مختلف از برنامه های دانشگاههای مترقی جهان منجمده دانشگاه پنسیلوانيا اقتباس شده گروهی از دانشمندان امريكائى و اروپائى دوشادوش اساتيد برجسته ايراني در دانشگاه پهلوی تدریس میکنند. تعدادی از آنان مستقيماً توسط دانشگاه استخدام گشته اند و عده ای ديگر عضو دانشگاه پنسیلوانيا راعهد در دارميشانند. دسته ای نيز توسط مؤسسه های قبيلى بنگاه فولبراييت و گروه صلح امريكا براي تدریس مامور گشته اند. از جمله استادان امريكائى دانشگاه پهلوی دكتر گنز رئيس دپارتمان زمست شناسی است. كارشناس امريكائى ديگر مارتين گرانت ميباشد. وی طی اقامت خود در ايران در سراسر اين كشور از نواحی كوير و نمكزار گرفته تا جنگلهای انبوه سواحل دريای مازندران به كشفيات گياه شناسی پرداخته است در دانشگاه پهلوی اكثر دروس علمی و مخصوصاً آن دسته از دروس كه توسط اساتيد خارجي داده ميشود بزبان انگليسی تدریس ميگردد" (۵۵)

اينسها پاره ای از گفته های آقای علم رئيس دانشگاه پهلوی است. اين اظهارات نيازى بتوضيح ندارد. اگر فعاليت اين آقا يان امريكائى راساده لوحانه فقط در چارچوب امور آموزشی محدود فرض كنيم تازه باين نتيجه ميرسيم كه دانشگاه پهلوی مؤسسه ايست بهمانقدر وابسته بامريكا كه بدربار پهلوی .

دانشگاه ملی ايران " هفت سال قبل بر اثر احتياج شدیدی كه جوانان كشور بيك دانشگاه جديد داشتند بوجود آمد و در اساسنامه آن قيد گرديد كه امور دانشگاه با مشورت يك هيئت امناء اداره ميشود و سر منای همين اساسنامه آقای دكتر طعي شيخ الاسلامی (۴۱) برياست دانشگاه ملی انتخاب گشت و مدت ۷ سال در اين سمت باقي ماند" (۵۶) .

هيئت امناء اين دانشگاه عبارتند از وزير دار ، دكتر اقبال (نخست وزير سابق و مدير عامل شركت ملی نفت) ، سپهبد رياحی (وزير كشاورزی) ، تيسار صفاری (استاد آرزو پايگان و سرپرست دانشگاه تبريز) ، خسروانی (وزير كار و امور اجتماعي و رئيس حزب ايران نوين) ، بانو پارسا (معاون وزارت آموزش و پرورش) ، علی وكيلى (سنا تور) ، نيری ، كمال الدين نوربخش و عده ای ديگر از اين قبيل : همه از گردانندگان رژيم و معتدلين دربار .

در اواسط آبانماه ۱۳۴۴ تناقضاتی بين دكتر شيخ الاسلامی و برخی ديگر از مقرران دربار پهلوی از جمله دكتر صالح رئيس دانشگاه تهران در گرفت. گروهی از استادان دانشگاه ملی از اين تناقضات استفاده کرده از ادامه همکاری بارئيس دانشگاه ملی و از ادامه تدریس خود داری کردند. دانشجويان نيز با استفاده از اين تناقضات بمطالیه حقوق حقه خود برخاستند. كار با عصاب دانشجويان و تعطيل موقت دانشگاه كشيده و در چرخه اين وقايع پته كار اين دانشگاه ملی وابسته بدربار برآب افتاد. بجاست قدری روی حادثه مكث كنيم تا نشان دهيم كه كيفيت تحصيلات عالی در ايران بطور كلي و بويژه در دانشگاههایی كه موصوف بصفه " ملی " هستند چگونه است .

بد نبال بروز تناقضاتی كه بدان اشاره شد آقای ابوالحسن احتشامی نمايند ه مجلس در جلسه روز سه شنبه ۱۸ آبانماه ۱۳۴۴ مجلس شورای ملی نطقی ايراد داشت. او گفت : " طبق آماري كه از كتاب راهنمای دانشگاه ملی استخراج شده تعداد دانشجو يانی كه از بدو تا سيم دانشگاه تلكتون وارد دانشگاه شده اند ۲۸۸۳ نفر ميباشد كه از اين عده در سال تحصیلی ۴۳-۴۴ فقط ۱۸۸۲ نفر باقي مانده اند تعداد اد

(۴۵) از اظهارات آقای امير اسد اله علم رئيس دانشگاه (وزير كوتوبی دربار) - مندرج در خواند نيها ۱۴ تيرماه ۳۴
 (۴۱) ايشان اکنون در امريكا اقامت دارند .
 (۵۶) تهران مصور شماره ۵ آذرماه ۱۳۴۴

دانشجویانیکه بعلت اخراج یا ترک تحصیل دانشگاه ملی را بدست فراموشی سپرده اند بی سابقه است ۰۰۰ از هر دو نفر دانشجو که بدانشگاه مزبور وارد شده اند یکی اخراج یا خارج شده است. در باره نحوه کار دانشکده پزشکی این دانشگاه گفت: « سالن تشریح مجهز در اختیار ندارد ۰۰۰ در سال چهارم ایمن دانشکده که باید دانشجو در بیمارستانها مطالعه بالینی و تشریح کامل انسان بپردازد فقط باقور باغ سرکار دارند و شگفت انگیز اینکه درد دانشکده پزشکی بجای تدریس مواد اساسی فارسی، عربی و ریاضیات و تاریخ و فلسفه و حکمت میآموزند» و در باره شهریه دانشجویان گفت: « و اما در مورد افزایش ماهانه دانشجویان که در شماره ۱۱۷۵۴ روزنامه کیهان در تاریخ ۲۳ مرداد گذشته اعلام داشته اند ناگهان حق التعلیم راز ۲۶۶۵۰ ریال (برقم توجه کنید) به ۴۰۰۰۰ ریال افزایش داده اند و تصور فرمودند چون در روزنامه آگهی کرده اند این گرانفروشی موجه است».

آقای احتشامی بدون ذکر واقعه اعتصاب دانشجویان دانشگاه ملی، ضمن طرح مسئله اخراج دانشجویان که یکی از علل این اعتصاب بود اظهار داشت: « آیا برای تحسین و هدایت جوانان کشور ما با احساسات تندی که دارند تعقیب این رویه مصلحت است؟ » او افزود: « ۵۰ نفر از استادان ۰۰۰ از همکاری با آقای شیخ الاسلامی خودداری کرده اند» او فاش کرد که شیخ الاسلامی « کارمند منتظر خدمت وزارت دارائی است و علاوه بر ۲۰۰۰۰ ریال حقوق ریاست دانشگاه ملی ۴-۵ هزار ریال حقوق انتظار خدمت میگیرد» و « اما در مورد صلاحیت اداری ایشان کافیسست بگوئیم در مورد شش هکتار اراضی که بموجب تصویب مجلس شورای ملی از بنگاه خالصه خریداری کردند تقبل فرمودند که طی ۵ سال هر سال ۱۲۰۰۰۰ ریال بپردازند و نبرد اختند» آقای احتشامی در پایان نطق خود بدفاع از دانشگاه تهران پرداخت و به شیخ الاسلامی حمله کرد که او در تعرفه راهنمای دانشگاه ملی تحت عنوان ده سال نوشته است: « اقدامات سیاسی واجتماعی جهانی که در لباس اهل علم دستگاه انحصار علمی قرون وسطی را باکمال قدرت تحت رهبری دانشگاه گسترده بودند ۰۰۰ » الی آخر.

در جریان برپاشدن جنجال پیرامون وضع دانشگاه ملی معلوم شد که ۱۰۰۰ نفر دانشجو از این دانشگاه اخراج شده اند، شهریه دانشکده پزشکی که وصف آن گذشت ۴۵۰۰۰ ریال بوده است (رشته های دیگر بانکداری، معماری، زبان و علوم هر یک ۲۶۶۵۰ ریال) نهاد رظرف یکسال دانشگاه ۳۰ ۳۰ ۵ تومان از دانشجویان شهریه گرفته است (۴۸). درآمد دانشگاه ملی طبق قانون از مالیات معاف بوده است و مالیات بر حقوق و دستمزد کارکنان دانشگاه ملی بالغ بر ۳۰ میلیون ریال پرداخت نشده است (۴۹).

جالب اینجاست که همین باصطلاح دانشگاه ملی با کیفیتی که بدان آشنا شدیم چندین پیش در صد برآمد برج بزرگی بخرج دانشجویان بسازد و در بالای آن ساعتی نصب کند که بجای زنگ "امید و ارپاش" بزند. در این مورد آقای محیط طباطبائی طی مقاله ای در روزنامه پارس (۵۰) پس از اشاره بوضع مدارس عالی "ملی" نوشت: « واقعا هم کسی که بتواند چهل هزار یا ۵۰ هزار ریال نقد حق ورود و حق الثبت و حق اشتغال در کلاس را بپردازد از سزاوار است که از درود یوارید رسه و زمین و آسمان و زنگ مدرسه و ساعت مدرسه گلبنانگ "امید و ارپاش" بشنود. زیرا او " سرمایه امید" را که زروسیم است در چنگ دارد و افزود " از چوب و کهنه آدامه ساختند ولی بآدم مستحق راه ورود و جلوه ندادند ۰۰۰ در چنین صورتی سخن از علم و تحصیلات عالی و امید بتکامل و تطور برای کسانی که بصرف نیروی هوش واستعداد تحصیلی اتکا دارند در حکم دلخوش کردن به آب و رنگ سراب است» و بد رستی نتیجه گرفت که " این وظیفه مملکت است که برای همه کس تاد هر درجه که بخواهد تحصیل کند وسیله تحصیل مجانی فراهم کند" (۵۱).

(۴۸) تهران مصور شماره ۵ آذرماه ۱۳۴۴

(۴۹) اطلاعات ۱۰ آذرماه ۱۳۴۴

(۵۰) نقل از مجله خواندنیها شماره ۱۷ آذرماه ۱۳۴۳

(۵۱) مقاله نامبرده آقای محیط طباطبائی گرچه در ایراد برخی مطالبی است که ما با آن موافق نیستیم ولی بطور کلی حاوی میانانی درست است و ما باز هم برخی جملات آنرا بموقع بازگو خواهیم کرد.

آخرین فصل داستان دانشگاه ملی بدینسان پایان یافت که عصر روز ۲۴ آبان ۱۳۴۴ جلسه باصلاح هیئت مؤسّسین دانشگاه بریاست آقای قدس نخعی وزیر وقت دربار تشکیل گردید و بفرمان شاه بجای دکتر شیخ الاسلامی دکتر عبد العلی جهانشاهی وزیر مشاور بعنوان سرپرست دانشگاه ملی تعیین گردید و سپس از چندی دکتر بینا یکی از چاکران متعلق درباری بجای او منصوب گردید و چرخ آن مانند سابق بگردش خود ادامه داد.

دانشگاه صنعتی آریامهر - مقارن با حادثه افشاگرد دانشگاه ملی یعنی روز ۱۲ شهریور ماه پیاپی بدین مضمون از طرف شاه صادر شد :

«پیشرفت برنامه های توسعه اقتصادی و صنعتی کردن کشور ایجاب میکند که نیروی انسانی متناسب با احتیاجات جامعه صنعتی آینده ایران مجهز گردد. اجرای این برنامه در مراحل تکاملی خود به ایجاد صنایع سنگین منجر خواهد شد که جهت اداره آنها احتیاج به عده کافی متخصص واجد صلاحیت احساس میشود. برای نیل بدین هدف مقرر فرمودیم علاوه بردانشگاه پهلوی شیراز که خود ماحداث نمودیم دانشگاه صنعتی مجهزی تا سیس گردد که قادر باشد از یکطرف متخصصینی با وسعت نظر علمی و مهارت فنی تربیت نماید و از طرف دیگر با انجام تحقیقات علمی و فنی خود را در طراز مؤسّسات مشابه کشورهای پیشرفته نگاهدارد. برای انتخاب استادان این دانشگاه علاوه بر افراد شایسته ای که در ایران وجود دارند از برجسته ترین دانشجویان ایرانی خارج از کشور که از دانشگاههای معتبر با درجات ممتاز فارغ التحصیل گردیده یا میشوند استفاده خواهد شد. در اجرای این مقصود تولید این مؤسسه تعلیماتی را شخصاً زیر نظر گرفته و مقرر فرمودیم که دانشگاه بنام دانشگاه صنعتی آریامهر با انجام مقدمات امر از اول مهرماه ۱۳۴۵ آغاز بکار نماید.»

اساسنامه این دانشگاه که در مطبوعات انتشار یافته از اسناد جالب است (۵۲) در ماده یکم آن چنین میخوانیم: «دانشگاهی بنام دانشگاه صنعتی آریامهر که دارای شخصیت حقوقی است و تولید عالی آن بسا شاهنشاه آریامهر است بموجب اساسنامه زیر در تهران تأسیس میشود. در ماده ۲ "اداره کلیه امور دانشگاه بانیابت تولید عظمی خواهد بود" و در ماده ۳ "هیئت بنام امنا دانشگاه که بفرمان شاهنشاه آریامهر منصوب میگردد بر امر مالی و اداری دانشگاه نظارت خواهند کرد».

در کلیه مواد ۴ تا ۱۱ اساسنامه که به چهاربخش تقسیم شده است همه جا این تعلق دانشگاه بشاه و اداره کلیه امور آن توسط نیابت او تأکید و تصریح شده است. در این اساسنامه میخوانیم که وزرای دربار شاهنشاهی جز "هیئت امنا میباشد، فرمان نیابت تولید توسط شاهنشاه صادر میشود، انتصاب و زرای دربار شاهنشاهی بمقام نیابت تولید عظمی بلامانع است، این نیابت تولید در صورتیکه عضو هیئت امنا نباشد پس از انتخاب عضو خواهد شد، ترتیب ارتقا استادان بنا به پیشنهاد نیابت تولید عظمی خواهد بود، رؤسای دانشکده ها باز بنا به پیشنهاد نیابت تولید عظمی تعیین خواهند شد، ریاست شورای دانشگاه را نیابت تولید عظمی برعهده خواهد داشت، هرگاه نیابت تولید عظمی بعللی تخفیر رئیس دانشکده و یا تخفیر استاد دانشکده ای الزام بداند او را با تصویب هیئت امنا تخفیر خواهد داد، بودجه دانشگاه بوسیله نیابت عظمی تنظیم و اجرا خواهد شد، حقوق استادان، دانشیاران، معلمان و کارمندان اداری بنا به پیشنهاد نیابت تولید عظمی تعیین میگردد، نیابت تولید عظمی میتواند رؤسای دانشکده ها را بدون توجه بسابقه تدریس آنها انتخاب کند، اجرای کلیه مصوبات دانشگاه برعهده نیابت تولید عظمی است، هم اوست که معاونین دانشگاه یعنی معاونین خودش و نیز رؤسای دانشکده ها را تعیین میکند، هم اوست که در هر موقع مقتضی بداند شورای دانشگاه را دعوت و تشکیل خواهد داد و این شورا در

بارۀ مسائلی که بوسیله نیابت تولیت عظمی در دستور مذکرات شورا گذارده میشود اظهار نظر خواهد کرد. کلیۀ امور آموزشی و انضباطی دانشگاه زیر نظر نیابت تولیت عظمی رسیدگی خواهد شد والی آخر و والی آخر.

خلاصه شاه دانشگاه "آریامهر" راتا "سیس" میکند و توسط افرادی بنام هیئت امانا و یا شورای دانشگاه زیر نظر نیابت خود آنرا اداره میکند و اینان طبق ماده ۲ از بخش ۲ اساسنامه "باید درازد یاد درآمد دانشگاه کوشش بعمل آورند" و از جانب دیگر "مسئول کلیۀ امور اداری، آموزشی، مالی و انضباطی دانشگاه آریا مهر خواهند بود".

دانشگاه صنعتی "آریامهر" بنا بگفته آقای دکتر مجتهدی (که فرمان نیابت تولیت عظمی بنام وی صادر شد) شامل دانشگاه های مهندسی مکانیک، الکترونیک، الکترونیک، علوم و ذوب آهن، شیمی و پتروشیمی و نفت خواهد بود که مدت تحصیل در هر یک ۴ - ۵ سال است.

برای تا ۵ مین بودجه دانشگاه علاوه بر حقوق شرکت درکنکور، حق الثبت نام و شهریه از دانشگاهیسان (۵۰۰ نفر درکنکور امسال شرکت کردند - ۴۸۰ نفر دانشگاه پذیرفته شد - میزان شهریه دانشگاه دو هزار تومان است) (۵۴) ظاهرًا برای راه انداختن دانشگاه وجوهی نیز جمع آوری شده از جمله بانک صادرات تعهد کرد سالانه ۱۰۰ هزار تومان پرداخت کند (۵۴) دکتر اقبال مدبر عامل شرکت ملی نفت از کارمندان شرکت خواست نیم درصد از حقوق ماهانۀ خود را به "دانشگاه آریامهر" کمک کنند (۵۵)، شاه و دیگر افراد خانۀ پهلوی نیز هر یک مبلغی دادند، اقداماتی نیز انجام گرفت "تایپاک مردم و موسسات صنعتی بودجه لازم راتا مین کنند" (۵۶) بگفته آقای دکتر مجتهدی "این دانشگاه بطور ملی اداره خواهد شد" (یعنی خصوصی) از دانشجویان شهریه متناسب با دانشگاه های مختلف دریافت میگردد.

هدف از ایجاد این دانشگاه با چنین اسلوب شگفت انگیزی چیست؟ بنا بگفته آقای دکتر مجتهدی "هدف اینست که دانشگاه صنعتی آریامهر نیروی انسانی لازم را برای برنامه های صنعتی کشور در زمینه های مختلف تجهیز کند" ولی البته این یگانه هدف نیست. درست است که آغاز ساختمان کارخانه ذوب آهن در ایران و اقداماتی در زمینه ایجاد صنایع پتروشیمی ایجاب میکند که در کشور موسساتی برای تهیه کادر لازم صنعتی و یا از طریق تا "سیس" دانشگاه صنعتی دولتی جدیدی برآورد شود. انگیزۀ تا "سیس" دانشگاه صنعتی "آریامهر" با کیفیتی که شرح آن گذشت در عین حال عبارتست از قراردادن گروه بزرگی از دانشجویان و استادان و دانشیاران زیر نظر مستقیم دربار و عمال آن، وابسته کردن آنان از لحاظ مادی و معنوی بدربار پهلوی، ایجاد یک قشر کادرفنی هوادار حکومت مطلقه شاه. حادثۀ ۲۵ آبانماه سال گذشته (۱۳۴۴) دانشگاه فنی دانشگاه تهران این انگیزه را بنحوی بارز قاش ساخت: پس از اعلام تا "سیس" دانشگاه صنعتی تصمیم گرفته شد نام دانشگاه فنی دانشگاه تهران به دانشگاه علوم مهندسی تغییر یابد و بدانشجویان این دانشگاه - حتی دانشجویان آخرین کلاس آن - گواهینامه مهندسی داده نشود. روز ۲۵ بهماه نیست عده ای برای بردن وسائل آزمایشگاهی دانشگاه فنی تهران برای دانشگاه آریامهر وارد دانشگاه تهران شدند و کار به زد و خورد و اعتصاب دانشجویان انجامید. اعتصاب ۵۰۰ نفری دانشجویان دانشگاه فنی مدت پنج روز تا ۲۹ آبانماه ادامه یافت.

درکنار انگیزۀ فوق مقصد از تا "سیس" دانشگاه آریامهر، همچنین ایجاد محلی برای جلوگیری از عزیمت جوانان برای تحصیل بخارچه میباشد که یکی از هدفهای عده سیاست فرهنگی رژیم است بمنظور خشکاندن

(۵۴) اطلاعات شماره ۳۰ خرداد ۱۳۴۵

(۵۴) اطلاعات شماره ۲ آذرماه ۱۳۴۴

(۵۵) اطلاعات شماره ۱۴ آذر ۱۳۴۴

(۵۶) اطلاعات شماره ۲ آذرماه ۱۳۴۴

سرچشمه مبارزات مہین پرستانہ جوانان درخارجہ و این مقصد یعنی انگیزہ مانعیت از عزیمت محصل بہ خارجہ را ہم شاہ طی نطق خود در برابر ہیئت امانہ دانشگاہ آریامہر و ہم دکتر مجتہدی در مصاحبہ مطبوعاتی خود صراحتاً بیان داشته اند.

بدینسان و در تعقیب ہدفہای فوق دانشگاہ صنعتی آریامہر تأسیس شد.

دانشجویان خارج از کشور - تعداد دانشجویانی کہ در خارج از ایران در کشورہای مختلف جہاں مشغول تحصیلند (یافارغ التحصیل شدہ بایران بازنگشتہ اند) نامعلوم است. بطریق اولی معلوم نیست چہ تعدادی از این دانشجویان باگذرنامہ تحصیلی وجہ تعداد باگذرنامہ عادی در خارجہ بسر میبرند. بسرای مجموعہ آنها ارقامی بین ۲۰ الی ۳۵ ہزار نفر درجراید کشور ذکر شدہ است. حدس زدہ میشود کہ تعداد دارندگان گذرنامہ تحصیلی تقریباً برابر تعداد دانشجویان دارندہ گذرنامہ عادی میباشد. بنوشتہ روزنامہ اطلاعات در اردی بہشت سال گذشتہ (شمارہ ۱۴ اردی بہشت ۱۳۴۴) جمعا در خارج ۱۵۷ ۱۷ دانشجویان از گذرنامہ تحصیلی در خارج از کشور استفادہ میکنند. روزنامہ درہمان شمارہ تعداد دانشجویان را در ہر یک از کشورہای خارجہ بشرح زیر رقم میدہد کہ جمعا ۱۷ ۶۶۰ نفر را تشکیل میدہد.

ایالات متحدہ آمریکا	۵۹۵۷	کانادا	۵۸۱	انگلستان	۲۲۷۱
فرانسہ	۱۱۹۸	اطریش	۱۱۷۰	آلمان غربی	۴۸۰۳
ترکیہ	۴۲۱	سوئیس	۴۲۴	ایتالیا	۴۳۸
لبنان	۱۷۹	اسرائیل	۱۵	بلژیک	۱۰۱
دانمارک	۲	لوکزامبورگ	۳	سوئد	۳
یونان	۲	بلخارسک	۲	یوگوسلاوی	۴
ژاپن	۱۸	افغانستان	۹	اندونزی	۳
ہندوستان	۳۵	پاکستان	۲۸	عراق	۶۰
ہلند	۳۳				

روزنامہ توضیح میدہد کہ دولت بہ ۱۷۹ نفر دانشجویان امریکا و بہ ۱۱۶ نفر در اروپا و آسیا (جمعا ۲۹۵ نفر) ہزینہ تحصیلی میدہد و نیز بہ ۲۳ دانشجویان امریکا و بہ ۴۲۵ نفر در اروپا و آسیا (جمعا ۴۴۸ نفر) کمک ہزینہ تحصیلی میبرد ازہ.

در مورد رشتہ های تحصیلی دانشجویان در خارجہ و اینکه چہ تعدادی در کدام رشتہ تحصیل میکنند و یا کردہ اند اطلاعی در دست نیست. ولی مسلم است کہ این اردووی بزرگ ۲۰-۳۰ ہزار نفری در رشتہ های گوناگون علمی و هنری و فنی در کار تحصیلند و ہم اکنون ہزاران نفر فارغ التحصیل و متخصص در رشتہ های مختلف در خارج از ایران بسر میبرند کہ وضع اقتصادی (نبودن کار و فقدان میدان پیشرفت در رشتہ علمی و فنی) و اجتماعی (فقدان دموکراسی و وجود اختناق پلیسی) راہ برگشت آنان را بہ مہین فسد و ساختہ است.

جمهوری متحده عرب

در راه تکامل غیر سرمایه داری

بیش از یازده سال برانقلاب مصر میگذرد. در این مدت تحولات زیادی در تمام شئون کشور فراغنه پدید آمده که مستعمره سابق انگلستان را بکشوری مستقل و آزاد تبدیل کرده و با وجود نوسانات گوناگون این کشور را در راه ترقی و تکامل رانده است. هدف ما در این نوشته تا آنجاکه در حوصله آن باشد بیان این تحولات و تغییرات و کوشش برای دادن تصویری از جمهوری متحده عرب بر اساس واقعیات است.

مرحله اول انقلاب - قاهره در آتش

روز شنبه ۲۶ ژانویه ۱۹۵۲ آتش انقلاب آزاد بیخشم مصر با آتش سوزی بزرگ شهر تاریخی قاهره آغاز گردید. سحرگاهان انگلیس ها بدو پاسگاه مصری در اسماعیلیه حمله کردند و نیروهای مصری از یک جنگ خونین و دادن هشتاد کشته و دهها زخمی ناچار بتسلیم شدند. با انتشار این خبر دانشجویان، گروهی از پاسپانان و سربازان بجنبش آمده جلو نخست وزیری جمع گردیدند و تظاهرات وسیعی علیه تجاوز انگلیسها و حکومت وفدی دست زدند. مقارن این احوال چندین آتش سوزی بزرگ که هدف آن متهم کردن نظامیان و توقیف شخصیتهای ترقیخواه و ضد استعماری بود در نقاط حساس قاهره بوقوع پیوست و حکومت نظامی اعلام شد. ولی تا میرو تکامل این حوادث سوزان ششماه بعد حکومت ارتجاعی مصر را که از درون فاسد، پوسیده و پرتضاد شده و دیگر قادر بر ادامه حیات نبود، سوخت، خاکستر کرد و بر باد داد: گروهی از افسران با پشتیبانی بورژوازی ملی (مقصود بیشتر بورژوازی است) و ارتش، ظاهرا بریاست ژنرال نجیب و در واقع بریاست بکاشی عبد الناصر، حکومت وفدی را ساقط کردند و قدرت را در دست گرفتند. بدین ترتیب مرحله اول انقلاب ضد امپریالیستی - ضد فتودالی مصر آغاز گردید.

مرحله دوم انقلاب - ملی کردن ترعه سوئز

انقلاب ژوئیه ۱۹۵۲ شاه و رژیم فاسد مصر را ساقط کرد و گروهی از افسران را بقدرت رساند که چه در زمینه مسائل سیاسی و چه در مورد مسائل اقتصادی مدت درازی دچار سرگردانی و نوسان بودند. تنها اقدام حکومت انقلابی در مرحله اول انقلاب تصویب قانون نیم بند رفقم ارضی بود که نجیب بصورت مدافع فتودالها با آنها مخالفت کرد و منجر به برکناری او و قرار گرفتن ناصر بر رأس حکومت گردید.

اما حوادثی که در روز ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۶ اتفاق افتاد جمهوری نو را در مصر در راه تحول مشخصی انداخت که برای تکامل اجتماعی مصر بسیار گرانها بود. در این روز جمال عبد الناصر از ایوان "بورس اسکندریه" در جشن سالگرد انقلاب، هنگامیکه با سخنان خود شنوندگان را بخند و در آورده بود، ناگهان از شوخی بجدی گزاشید و چنین گفت "بما دلار نمیدهند، بسیار خوب، ما هم ترعه را بازمیگیریم" و بلافاصله متن قانون ملی شدن ترعه

سوئز را برای مردم خواند : « بنام ملت شرکت جهانی ترعه دریائی سوئز ملی شده است . تمام اموال و حقوقی که شرکت در ارد و وظائفی که بمعهده اوست بدولت منتقل میشود . » در همین موقع نیروهای مسلح مصر تمام ادارات و سازمانهای کمپانی را از سوئز تا پرت سعید اشغال کردند و امپریالیستهارا در مقابل عمل انجام شده های قرار دادند . واکنش کشورهای غربی درقبال این اقدام بی باکانه و بجای ناصر باند از ایستاد بود که ناصر را « هیلتز جید » و « دیکتاتور چوبین » نامیدند و پس از سه ماه باین اقدام با حمله خرابکارانه به ترعه سوئز ، پیاده کردن چتر باز و بمباران پرت سعید که باعث تلفات دوهزار نفر مصری گردید ، پاسخ گفتند . امپریالیست های انگلیسی و فرانسوی باین عمل که هدف آن نابودی تأسیسات فنی ترعه بود ، بقایای « نفوذ » خود را در کشورهای عربی از دست دادند . باتصرف ناگهانی ترعه سوئز از طرف حکومت مصر کادرهای فنی و هوانوردان خارجی استعفا دادند تا کنش رانی در ترعه متوقف شود . ولی اتحاد جماهیر شوروی بلافاصله بکمک مردم مصر شتافت و خلائی را که از لحاظ فنی بوجود آمده بود بکادرهای اتحاد شوروی کند . خرابکاری وحله مستقیم توانست کادر فنی خویش را تکمیل و جایگزین کادرهای ککی اتحاد شوروی کند . خرابکاری وحله مستقیم انگلیسها و فرانسویها و اسرائیل بمصر چندین ماه ترعه را از کار انداخت ولی از آوریل ۱۹۵۷ راه دریائی صد و پنجاه کیلومتری ترعه سوئز باردیگر باز شد ولی این بار بدست مصرها و برفع مردم مصر . بدین ترتیب شاهراه بزرگی که هشتاد و پنج سال منبع بزرگ منافع مالی و استراتژیکی برای اروپای غربی و یکی از شاهراههای امپراطوری انگلستان و استعمار فرانسه بود از دست آنها رفت . مصر توانست تمام خرابکاران مهار مرتفع کند ، بسعت و عمق ترعه بیقزاید ، وسائل مدرن بکاراندازد و تمام این کارها را در شرائط بسیار سختی انجام دهد . نتیجه ای که از ملی کردن ترعه برای مصر چه از لحاظ مالی و چه از نظر سیاسی بدست آمد بسیار درخشانست . مقایسه ارقام و آمار ذیل در این باب گواهی گویند :

در سال ۱۹۵۵ ، سال پیش از ملی کردن ترعه ۱۴۶۶۶ کشتی با ظرفیتی بمیزان ۱۱۵ میلیون تن و درآمدی بمبلغ ۳۲ میلیون لیره استرلینگ برای کمپانی که بزحمت ده درصد آنرا بدولت مصر داد ، از کانال عبور کرده است . در سال ۱۹۶۴ شماره کشتیها به ۲۰۰۰۰ ، ظرفیت کشتیها به ۲۲۸ ملیون تن و درآمد مصر به ۸۰ میلیون لیره استرلینگ رسیده است . از آغاز ملی شدن ترعه تا کنون ۴۰۰ میلیون لیره انگلیسی یعنی برابرتام هزینه سد آسمان از راه ترعه سوئز بدولت مصر عاید گردیده است . اکنون ترعه سوئز یکی از منابع مهم ملی دولت مصر برای رشد اقتصادی کشورست . ملی کردن ترعه سوئز از نظر سیاسی تا عمیر شگرفی در تمام کشورهای عربی کرد و آبرو و حیثیت فراوانی برای حکومت انقلابی مصر بهمراه آورد . کمک سریع و بی شائبه اتحاد جماهیر شوروی در آنروزهای دشوار نمونه بارزی از تائید غیر قابل انکار اردوگاه سوسیالیسم در جهان امروز و بخصوص در پیروزی انقلابهای ملی و آزاد یی بخش در جلو ملتها نهاد . ملی کردن ترعه و تصرف آن بیه انقلاب ملی و ضد فئودالی مصر جهتی روشن و مترقی داد و انقلاب مصر را وارد مرحله نوی کرد .

اصلاح ارضی

یک ماه و نیم پس از انقلاب ۱۹۵۲ نخستین قانون اصلاح ارضی و نه سال پس از آن (۱۹۶۱) تکمیل این قانون وضع شد . طبق این قانون مازاد املاک ملاکانی که بیش از ۴۲ هکتار زمین داشتند بقطعات کوچک از ۲ تا ۵ فدان (هر فدان ۰٫۲۷ هکتار) برحسب بازدهی زمین تقسیم و بد هقانان داده شد . در مدت ۱۲ سال سیصد هزار هکتار به بهای ۱۵۰ میلیون لیره استرلینگ و چند ده هزار هکتار زمینهای فاروق و خانواده اش بین ۲۶۰۰۰۰ خانوار که جمعا ۱٫۶ ملیون نفر بودند تقسیم گردید . علاوه بر این دولت مصر کوشش نمود که زمینهای وسیع و با میرا آباد و بین دهقانان تقسیم کند .

دره جدید

ناصر در سال ۱۹۵۸ در سالگرد پرت سعید اعلام کرد که دولت بموازات دره نیل در صحرای عسرب

دره ای بوجود خواهد آورد. طبق این تصمیم در این صحرای سابقاً فقط واحه هائی بفاصله ۵ روز راه شتر از یکدیگر قرار داشتند، عملیات آبادانی آغاز گردید. تاکنون بیش از ۶۵۱ کیلومتر جاده، یک میدان هواپیما چندین دهکده بنام کشورهای عربی که اولین آن بنام ناصر است، مسجد، سینما و هتل برای جهانگردان و چند ده چاه آرتیزین که هر یک ۲۵۰ فد آن زمین راسیراب میکند ساخته شده است. خانواده های فقیر دهقانان را از منطقه آسوان باینجا می آورند، بهر خانواده مرکب از دو بزرگ و دو تاسه کودک ۵ تا ۶ فد آن زمین، دو اطاق نوساز با تخت خواب، میز و صندلی، یک گاو، یک الاغ و دو یاسه گوسفند که بهای مجموع آنها ۳۵ لیره استرلینگ است میدهند. دهقانان باید این پول را ظرف پنج سال بدولت بپردازند. هزینه حفر هر چاه آب ۲۰۰۰۰ لیره استرلینگ و درآمد متوسط سالیانه دهقانان این منطقه هر خانوار طبق آمار دولتی مصر ۲۰۰ لیره استرلینگ است. حکومت مصر در "دره نو" با فعالیت تمام در جستجوی نفت است که کارشناسان قویاً احتمال وجود آنرا میدهند و اگر بمقدار کافی یافت شود زمینه برای صنعتی کردن این منطقه و توسعه کشاورزی از هر حیث فراهم میگردد.

مدیریه التحریر

حکومت مصر در منطقه ای که بفاصله ۱۶ ساعت از قاهره قرار دارد از سال ۱۹۵۳ با آباد کردن زمینهای بایر پرداخت. بدین ترتیب که بازن چاه آرتیزین و ایجاد مراکز آبیاری در قسمتهای نزدیک رود نیل برای ۴۰۰۰۰ هکتار زمین آب تهیه کرد. زمینهای آباد شده ابتدا متعلق بدولت است ولی بتدریج بین دهقانان تقسیم میشود. چهل درصد از زمینهای آباد شده بدرخت کاری، ۳۵ درصد به سبزیکاری برای صادرات و ۲۵ درصد برای خوراک حیوانات (۷۰۰۰ گاو که در بزرگترین مرکز علمی خاورمیانه برای اصلاح نژاد متمرکز شده است) اختصاص داده شده. جمعیت شهرستان "آزاد" مدییره التحریریه "در حال حاضر بالغ بر ۳۵ هزار نفر یعنی تقریباً ۷۰۰۰ خانوار میباشد که از مناطق پر جمعیت دلتای نیل بر اساس ملاکهای غیر از ملاکهای دره جدید بدینجا آورده شده اند. از جمله این ملاکها اینست که مرد فقط باید یک زن داشته و بیش از سه فرزند نداشته باشد. سن او نباید از ۲۳ کمتر بوده و از سی سال تجاوز نکند. باید آموزش ابتدائی داشته و آنرا در کلاسهای شبانه تکمیل کند. در اینجا شعار مصر اینست: « در این محل جامعه نوی ساخته میشود ». زمین در این منطقه به بخشهای دهکتری تقسیم شده و هر خانواده علاوه بر زمین یک خانه با اثاثیه ساده، یک گاو و چند جوجه دریافت میکند که بهای آنها را با قیمتی نازل باید در مدت سی سال بپردازد. بدین ترتیب دهرزار خانوار تاکنون دارای زمین شده اند. بقیه حقوق بگیرد دولتی هستند که ماهیانه از ۱۲ تا ۴۰ لیره استرلینگ بر حسب نوع کاری که انجام میدهند مزد میگیرند و در انتظار گرفتن زمین هستند. کشت در دهقانان این منطقه باید طبق نقشه عمومی دولتی باشد. تمام آنها عضو یک شرکت تعاونی هستند که محصول خود را بآن میفروشند و وسائل کشاورزی و زندگی را از آن میخرند. هر یک از دهکده های این منطقه دارای شورای یازده نفره است که پنج نفر آنها کارمندان اداری از جمله پزشکی و آموزگار محل و پنج نفر دیگر از طرف کومپارتیو انتخاب میشوند و رئیس این شورا از طرف دستگاه اداری منصوب میگردد. باین ترتیب اکثریت با اعضای ادارست. اما چنین پیش بینی شده که بتدریج تمام کارها به شرکت تعاونی داده شود. در واقع مدییره التحریریه آزمایشی است که باید در دو مین نقشه پنجساله با هنگ سربعتری دنبال شود. طبق این برنامه باید مقداری زمینهای آباد شده در سال ۱۹۷۰ به ۱۰۰۰۰۰ هکتار برسد. برای آباد کردن هر هکتار دولت ۸۰۰ لیره استرلینگ میپردازد و در برنامه پنجساله دوم ۷۸ میلیون لیره استرلینگ برای هزینه توسعه آبادانی در این منطقه پیش بینی شده است. نسبت باقدا م ناصر در ایجاد شهرستان فوق بحالت عدم توازن درآمد و هزینه انتقاداتی بعمل آمده است.

نزدیک شهر معروف اسکندریه ۱۰۰۰۰۰ هکتار زمین با وسائلی که اتحاد شوروی در اختیار مصر گذاشته است تا سال ۱۹۷۰ آباد میشود. در ماریوت ۷۰۰۰۰ هکتار، در گومولو در شمال آسوان و بطور خلاصه هر جا که ممکن باشد جنگ جنگ زمین از صحرای گرفته، آباد و بین کشاورزان طبق قانون اصلاح ارضی تقسیم میشود. بر اساس تجربه مدبرانه التحریر فقط در سال ۱۹۶۲ دو برابر آنچه در مدت بیست سال قبل از انقلاب از زمینهای بایر آباد شده بود، آباد گردیده است.

نتایج سیستم اصلاحات ارضی مصر و نواقص آن

با وجود اجرای قانون اصلاحات ارضی و کوشش مد اومی که برای آباد کردن زمینهای بایر بعمل آمده و میآید، حکومت مصر نتوانسته است به بیش از ده درصد از کشاورزان بی زمین که از آسوان علیا تا اسکندریه رو بهیم انباشته شده اند (۷۰۰ نفر در یک کیلومتر مربع) زمین بدهد. بدین ترتیب زندگی کشاورزان پس از انقلاب تاکنون تغییر زیادی نکرده و اکثریت آنها که اکثریت مردم مصر را تشکیل میدهند در شرایط بسیار بدی زندگی میکنند. بد رستی میتوان گفت که انقلاب مصر هنوز مسئله ارضی و مشکلات زندگی کشاورزان را بطور قطعی حل نکرده است. زمینهای که بر مبنای قانون اصلاحات ارضی از ملاکان گرفته شده ناچیز است و زمینهای نو هم بعلت مخارج زیادی که برای آبادانی آنها لازم است نمیتواند بسرعت نیازمندیهای کشاورزان را تا مین کند. علاوه بر این طرز تولید کشاورزان خرده پائی که دولت بآنها زمین داده، بعلت نبودن هیچ نوع شرکت تعاونی تولید، ازدیاد تولید را بر مبنای علمی و مدرن با مشکل لابنحلی روبرو کرده است. آنها بمتنهایی قادر نیستند در قطعه زمین کوچک خود سیستم جدید صنعتی کشاورزی را بکار بندند. تجربه در مصر نشان داده که نمونه های دولتی کشاورزی علیرغم نواقصی که در اداره آنها وجود دارد، بعلت آنکه کار بصورت متمرکز و تاحد زیادی علمی انجام میشود، تولید را ب میزان قابل توجهی بالا میبرد. هم اکنون در باره طرز اداره و تقسیم زمینهای که پس از پایان سد آسوان بساحت دولتیون فدان قابل کشت میشود، بحث و اختلاف است. عده ای از نمایندگان مجلس ملی که خود سابقا ملاک و امروز خرده مالکند طرفداری مالکیت ارضی کوچک و مخالف تشکیل شرکتهای تعاونی تولید هستند ولی ملی کردن سریع مؤسسات صنعتی، بانکها و تجارت خارجی که نموداری از تعالی بحرکت در جهت سوسیالیسم است با بقا تولید کوچک کشاورزی ناهماهنگ است و عناصر متمایل بسوسیالیسم نیز با آنکا. به نتیجه رضایت بخش از مایشهای که بعمل آمده طرفدار تشکیل شرکتهای تعاونی تولید در کشاورزی هستند. بنظر میرسد که حکومت مصر در یازود باید مسئله ارضی را اصولی تر حل کند و راه اجتماعی کردن تولید را در کشاورزی در پیش گیرد.

سد آسوان

میگویند موقعیکه ناپلئون بناپارت مصر را تسخیر کرد، هنگام بازرسی مصر سفلی گفت: «اگر من باین کشور حکومت میکردم قطره ای از آب نیل بد ریانه میسید». اما بطوریکه معلوم است در نتیجه تسلط استعمار تا آخر قرن ۱۹ همان سیستم سنتی استفاده از آب در اطراف دره نیل هنگام بالا رفتن و پائین آمدن آن معمول ماند. از ابتدای قرن ۱۹ یک رشته کانال از آسوان تا دلتای نیل بوسیله سد بوجود آمد و بالنتیجه سطح کشت شده از ۹ میلیون فدان به ۱۷ میلیون ارتقا یافت و بعلت وجود داعی آب در مجاورت این زمینها ظرف پنجاه سال میزان محصول (د بار در سال) برابر محصول ۹ میلیون فدان سابق گردید. ولی با اینحال تمام این اقدامات نسبت بقدار آب نیل و صحراهای وسیع و خشک اطراف آن بسیار کوچک و کم اثر بود، بخصوص که جمعیت دره نیل از ۱۰ میلیون در سال ۱۸۹۷ به ۲۰ میلیون در سال ۱۹۲۰ رسید و نسبت زمین بجمعیت را از ۷۰ فدان ن

به ۲۰٪ فدان نازل داد. در مقابل این وضع حکومت انقلابی مصر تصمیم بساختن (سد عالی) آسوان گرفت ولی ساختن سدی که رود نیل یعنی دومین رود بزرگ جهان را مهار کند و بنبغ مردم مصر کاراندازد مستلزم هزینه شگرفی بود که درآمد حکومت مصر بهیچوجه با آن وفق نمیداد. لذا دولت مصر بفرق افتاد که از کشورهای غربی تقاضای قرضه کند. کشورهای غربی و در رأس آنها امریکائیان که وعده قرضه ای به مبلغ ۷۰ میلیون دلار بصر داده بودند پس از ملی کردن ترعه سوئز در ۱۹۵۲ قول خود را نقض کردند و تقاضای ناصر را "هوس بزرگ" نامیدند. در چنین وضع ناگواری دولت اتحاد جماهیر شوروی بار دیگر بیاری مصر شتافت و آمادگی خود را برای تأمین هزینه ساختمان بزرگترین سد جهان بصورت وامی شرافتمندانه و اقدام ساختمان آن بدون هیچگونه قید و شرط سیاسی اعلام داشت. تردیدی نیست که سد بزرگ آسوان بعنوان یادگاری فراموش نشدنی از کنگ برادرانه اتحاد جماهیر شوروی بکشوری که برای آزادی و استقلال خود مبارزه کرده و از هر طرف زیر فشار استعمار و ارتجاع قرار گرفته، در تاریخ مصر و در تاریخ جهان باقی خواهد ماند. برای اینکه اهمیت این شاهکار که بدست مهندسان اولین کشور سوسیالیست جهان یعنی کشور لنین بزرگ ساخته میشود معلوم گردد و ارزش کنگ برادرانه خلقهای اتحاد جماهیر شوروی بخلق جمهوری متحده عرب تجسم پذیرد، ناچار بذکر ارقام و اعدادی هستیم:

برای ساختن سد آسوان ابتدا سدی به بلندی ۵۰ متر بمنظور متوقف کردن آب نیل و برگرداندن آن بطرف کانالی بطول ۱۹۵۰ متر و عمق ۸۰ متر و عرض ۵۰ تا ۲۵۰ متر ساخته شده، سد دیگری به بلندی ۳۵ متر برای جلوگیری از تخمیر احتمالی مسیر آب به بستر خود بوجود آمده، کانال ۱۹۵۰ متری در درون صخره ای حفر شده که آب در قسمت مرکزی آن از شش تونل بتونی هریک بطول ۳۰۰ متر و قطر ۱۵ متر عبور میکند. مقدار آبی که از این تونلها طبق اراده بشر میتواند بگذرد تا ۱۵۰ میلیون متر مکعب در روز یعنی بیش از تمام کانالهای مصنوعی جهان میباشد. چنین نیروی بوسیله مرکز آبی لکتریکی که در حال ساختمان است تا سال ۱۹۷۱ بوسیله ۱۲ توربین ۹ تا ۱۰ میلیارد کیلووات - ساعت برق بوجود خواهد آورد. سد اصلی به بلندی ۱۱۱ متر، پهنای ۹۸۰ رقاعه و ۴۰ متر در قاعه است که رویهمرفته فاصله ای بطول سه کیلومتر را میپوشاند. (پهنای رود نیل در این محل از ناصد متر متجاوز است). ساختمان این سد در سال ۱۹۶۸ پایان خواهد یافت. برای اینکه تصور ساده ای از عظمت این شاهکار داشته باشیم کافیست گفته شود که پمپراز پایان سد اصلی دریاچه ای مصنوعی که اینک بوجود آمده و بنام ناصر است، تا سرحد سودان در طول ناصد کیلومتر و پهنای ۱۰ کیلومتر پیش خواهد رفت و تمام کشور قدیمی نوبی را در خود فرو خواهد برد. هم اکنون دولت مصر مشغول بهره برداری از این سد شده است. برای اولین بار در آوریل ۱۹۶۵، ۴۵۰۰۰۰ فدان ذرت کاری و ۲۰۰۰۰۰ فدان برنجکاری شده و از مقدار برق که متد رجا افزایش مییابد استفاده میشود. مخارج ساختمان سد آسوان ۴۰۰ میلیون لیره استرلینگ است که از درآمد آن در مدتی کمتر از سه سال مستهلک خواهد شد. بطور خلاصه نتایج اساسی که از این سد حاصل میشود عبارتست از آباد کردن ۲ میلیون فدان زمین بایسر یعنی افزایش سی درصد سطح تمام کشت کشور و تولید سالیانه ۱۰ میلیارد کیلووات نیروی برق، یعنی ده برابر تمام نیروی برقی که مصدر سال ۱۹۵۲ تولید میکرد، و افزایش درآمد ملی سالیانه مصر بمیزان ۲۳۴ میلیون لیره انگلیسی. بهرحال "هوس بزرگ" ناصر یا بهتر بگوئیم آرزوی مردم مصر بصورت واقعیتی انکارناپذیر بر جاده عمل پوشیده است.

تحول و رشد صنعتی

حکومت مصر از همان آغاز انقلاب بیک نکته اساسی که برای موفقیت انقلاب تا غیر قطعی دارد توجه کرد و تغییر ساخت اقتصادی سنتی مصر از کشاورزی بصنعتی برای حال و آینده مصر ضرورت حیاتی دانست، زیرا با وجود رفهرم ارضی، آباد کردن زمینهای بایر و ساختن سد آسوان در مقابل ازدیاد سریع جمعیت بالا بسردن

سطح زندگی مردم غیر ممکن مینمود وحد اعلا از طرق فوق شاید سطح زندگی موجود رامیشد نگهداشت. باین دلیل است که از سال ۱۹۵۲ تاکنون ۸۵۰ کارخانه ساخته شده است. اعتباراتی که در سال ۱۹۵۲-۱۹۵۱ برای صنعتی کردن کشور بجزمت مبلغ پنج ملیون لیره مصری میرسید در سال ۱۹۶۵-۱۹۶۴ به ۱۶۵ ملیون لیره بالغ گردید. بهای تولیدات صنعتی مصر در مدت ده سال سه برابر یعنی از ۳۱۴ ملیون لیره به ۹۵۰ ملیون لیره مصری رسید. بزرگترین مرکز صنعتی خاورمیانه شهر حلوان در کنار رود نیل بوجود آمد. در حلوان سابقا کارخانه ای بنام "نخریسی و نساچی" موجود داشت که با کارخانه های نساچی اسکندریه در دوران استعمار تنها فعالیت واقعی صنعتی کشور و منبع درآمد و ثروت برای چند خانواده پولدار بود. دولت مصر این کارخانه - هارا مالک شد، آنها را توسعه داد و مدرن کرد و کارخانه های جدیدی بر آنها افزود، بطوریکه اکنون محصول صنایع پارچه بافی، نخریسی و بافتنی یک سوم صادرات مصر را تشکیل میدهد. امحلوان امروز فقط مرکز صنایع نساچی نیست بلکه مرکز مجموعه ای از صنایع مختلف است که در رأس آنها باید از صنعت "آهن و فولاد" نام برد. یک کارخانه بزرگ آهن گدازی در حلوان تأسیس شده که هم اکنون ۲۵۰۰۰ تن در سال محصول میدهد و پس از اتمام و تکمیل تا سال ۱۹۷۰ (با یک اتحاد شهری) تولید فولاد آن بیک ملیون و پانصد هزار تن در سال خواهد رسید. باین کارخانه باید کارخانه فولاد سازی آسوان را با ظرفیت ۳۰۰ هزار تن در سال اضافه کرد. در کنار کارخانه فولاد سازی حلوان کارخانه اتوموبیل سازی نصر با وسعت ۱۵۰۰۰ متر مربع قرارداد کرد که هر روز دو اتوموبوس، پنج یاشش کامیون، سه یا چهار تراکتور و ۲۰ اتوموبیل جهانگردی بیرون میدهد. درست است که تاکنون موتورهای این وسائط نقلیه از کشورهای خارج وارد میشده اما بتدریج از این هم رفع احتیاج میشود، زیرا هم اکنون قسمت بزرگی از لوازم ماشینهای ست کارگران متخصص مصری ایجاد میشود. تعداد کارگران کارخانه "آهن و فولاد" در سال ۱۹۶۱ به ۷۵۰۰ نفر و کارگران فولاد سازی آسوان به ۲۰۰۰ نفر و کارگران کارخانه اتوموبیل سازی نصر در سال ۱۹۶۶ به ۱۲۰۰۰ نفر رسیده است. طبق نقشه پنجساله دوم چندین کارخانه از جمله شش کارخانه شیمیایی و آهنکاری در منطقه آسوان بوجود خواهد آمد که بین ۱۵ تا ۲۰ هزار کارگر را بکار مشغول خواهد کرد. بطور کلی در سال ۱۹۵۲ تعداد کارگران مصر بالغ بر ۴۰۰ هزار نفر بوده و اکنون دو برابر یعنی ۸۰۰ هزار نفر است. رشد صنعتی مصر ساخت (استرکتور) اقتصاد و اجتماعی این کشور را بطور محسوس تغییر داده. حکومت مصر دانسته با توسعه دادن صنایع این تغییر را هدف خود قرار داده است. ناصر در ۹ مارس ۱۹۶۵ در نطق انتخاباتی خود چنین گفته است: "سطح زندگی کشاورزان پائینتر از کارگران است، زیرا تراکم آنها در روی (فدان) زمینهای محدود زیاد است. ما باید با کم کردن تراکم این مسئله را حل کنیم و برای این منظور باید بساختن کارخانه های پدید آیم تا بدینوسیله بتوانیم زحماتشان سکتور کشاورزی را به صنعتی تبدیل کنیم. این تبدیل است که ما آنرا هدف خود قرار داده و آنرا بصورت عبور از سرمایه داری وقتود البته به سوسیالیسم بیان میکنیم."

حکومت مصر برای صنعتی کردن کشور تاکنون دو برنامه پنجساله تنظیم کرده که به سال ۱۹۷۲ منتهی میشود. برنامه پنجساله اول بعلل گوناگون که اهم آنها کمبود کادرفنی، کمبود مواد اولیه در نتیجه عدم رشد متناسب تولید کشاورزی، بالارفتن قدرت خرید مردم و کمبود مواد مصرفی و غذائی که برای جبران آن دولت ناچار بوازرگدن در خواربار شده و همچنین اشتباهاتی که در محاسبات رخ داده فقط ۷۰ درصد اجرا گردیده. برنامه پنجساله دوم ایجاد صنایع سنگین را هدف خود قرار داده و حکومت مصر تمام هم خود را مصروف میکند که در سال ۱۹۷۲ با اجرای کامل این برنامه بقول ناصر "بر مشکلات فائق آمده" و "کشور را طبق دلخواه خود" بسازد. اعتبار پیشبینی شده برای برنامه دوم در قسمت کشاورزی ۵۶۰ ملیون لیره استرلینگ و در قسمت صنایع ۸۴۲ ملیون لیره استرلینگ است. در آوریل ۱۹۶۵ تصمیم گرفته شد که بدومین برنامه پنجساله دو سال افزوده شود. اعتبار مالی این دو سال ۱۳۲۲ ملیون لیره استرلینگ است. جمهوری متحد عرب در تنظیم برنامه دوم ایجاد چنان صنایع سنگینی را هدف قرار داده که پس از وصول بان استقلال اقتصاد پیش تا مین گردند و ملی برای وصول باین هدف تا مین بودجه سنگینی که بارقام آن در بالا اشاره شد ضرور است. بعبارت دیگر نقشه

و هدف نیکوست، اما پول از کجا باید بیاید؟ از درآمد ترعه، از توسعه صادرات و بالا بردن تولید کشاورزی و صنعتی و ازاره گرفتن قرضه و اعتبار از خارج.

مرحله سوم انقلاب - مشخصات اجتماعی و سیاسی مصر

برای درک عمیق وضع سیاسی و اجتماعی و تحولی که در آن پس از قیام "افسران آزاد" بوجود آمده باید کمی عقب برگشت. قبل از انقلاب ۱۹۵۲ وضع سیاسی مصر از اینقرار بود: قسمتی از بورژوازی مصر و بورژوازی ده که در جریان جنگ ثروت زیادی به چنگ آورده بود همراه بافقو الهها پایه اصلی حکومت وفد و دربار فاروق را تشکیل میدادند. این حکومت که از سر تا پا آلوده به فساد و ناتوانی شده بود از هر جهت در نظر توده های زحمتکش شهرو ده و بورژوازی کوچک منفور و بی اعتبار گردیده و پایه اجتماعی خود را در بین مردم بکلی از دست داده بود. جنبش کارگری و حزب پیشاهنگ آن بسیار ضعیف و در عین حال متفرق بود. حزب اخوان المسلمین که حزبی فاشیستی - مذهبی و تمام امید خود را به پیروزی فاشیسم آلمان در جنگ بسته بود، با شکست آلمان فاشیست مواجه باشکست شده و گروه های کوچک سیاسی دیگر هم نفوذ قابل توجهی در توده های مردم نداشتند. در چنین وضعی شکست ارتش مصر در جنگ علیه فلسطین (۱۹۴۸) که زائید به پیوستگی رژیم موجود بود خشم و غضب مردم و از جمله افسران جوان و توده سرسازان را بیش از پیش برانگیخت و حالتی انفجاری در مصر پدیدار کرد. ولی یک سازمان سیاسی توده ای که بتواند انقلاب را رهبری کند وجود نداشت. در چنین شرایطی گروهی از افسران جوان که با دسته های گوناگون سیاسی از چپ راست در تماس بودند، انقلاب ژوئیه ۱۹۵۲ را با پشتیبانی بورژوازی ملی و ارتش انجام دادند. اما این افسران دارای ایدئولوژی واحدی نبودند و بلافاصله اختلاف نظر بین آنها پدید آمد. ناصرود و ستانش که دسته ای از افسران انقلابی بودند نتوانستند بدون خونی تریزی مخالفان را در ورکنند و با انقلاب جهت مترقی بدهند. این جهت در جریان بحران ترعه سوئز کاملاً روشن شد. ملی کردن ترعه سوئز و حوادث در نبال آن ظرفیت انقلابی مردم را بالا برد، روابط مصر با کشورهای سوسیالیستی خصلت تازه ای بخود گرفت، روابط با کشورهای غربی ضعیف و با بسیاری قطع گردید. در ۱۹۵۶ تنهاده ای از افسران نبودند که انقلاب را متعلق بخود بدانند، بلکه انقلاب جنبه ملی و توده ای بخود گرفته بود. قطع باد نیای غرب و مخارجی که در حوادث سوئز بحکومت جوان مصر تحمیل گردید وضع اقتصادی کشور را متزلزل کرد. دیگر سیاست اقتصاد آزاد که بورژوازی بزرگ تجاری از آن بهره مند میشد، قابل اجرا نبود. از اینرو حکومت انقلابی بفراتر اقتصاد با نقشه افتاد. این بار سرمایه داران که در آغاز انقلاب با دست باز بر احوالی سود می انداختند نسبت بقانون ۱۹۵۸ که سود مؤسسات خصوصی تجاری و صنعتی را فقط تا ۱۰ درصد تجویز میکرد، بمخالفت برخاستند و نشان دادند که منافع طبقاتی رافوق منافع ملی قرار میدهند. خود داری بورژوازی از کمک با اجرای نقشه پنجساله اول، حکومت ناصر را باین واقعیت متوجه کرد که فرضیه حفظ منافع تمام طبقات تحت عنوان "وحدت ملی" با واقعیت تطبیق نمیکند و مبارزه طبقاتی در درون جامعه یک واقعیت عینی است که باید در ره تحول اجتماعی پایه و اساس محاسبات قرار گیرد. از این پس انقلاب مصر با وضع قوانین ملی کردن (ژوئیه ۱۹۶۱) تحت عنوان "قوانین سوسیالیستی" وارد یگوار مرحله نویسی شد که سومین مرحله انقلاب مصر است. ناصر در سخنرانی خود پس از قطع وحدت با سوریه آغاز مرحله جدیدی را بدین نحو اعلام کرد: "این فکر من اشتباه بود که گمان میکردم میشود با بورژوازی کنار آمد. مبارزه طبقاتی یک مسئله واقعی است. برای میلیونرها محلی در جامعه سوسیالیست مانیت" در ۱۸ نوامبر ۱۹۶۱ کمیته ای مرکب از ۲۸ عضو ماگورتر ارك کنگره ملی مرکب از نیروهای خلق گردید. مقصود از خلق در میان کارگران، روشنفکران، سرسازان و "بورژوازی ملی" بمعنی خرده بورژوازی تجاری و خرده بورژوازی ده است. باین شرط که منافع آنها با منافع خارجیان پیوند نداشته باشد. روز ۲۱ مه ۱۹۶۲ بکنگره ای که بحضویت ۱۷۵۰ نفر مشتمل شده بود، ناصر منشوری مرکب از ده فصل که در آن جریان انقلاب از آغاز تا آنروز ذکر شده و پیشرفتها و

مشکلات در آن قید گردیده بود، تسلیم کرد. راه حل پیشنهادی ناصر در بیان این منشور این بود که مصر فقط از راه سوسیالیسم میتواند مشکلات اجتماعی خود را حل کند و به پیشرفت و ترقی نائل گردد. این منشور در عین حال ایجاد یک سازمان خلقی را بعنوان "پیشاهنگ" پیشنهاد میکرد که وظیفه آن رهبری مردم و مظهر اراده خلق برای کنترل موثر رشد جامعه در راه مقدمات اصول منشور باشد. این همان سازمانی است که بنا به حزب اتحاد اشتراکی عربی تأسیس گردید و بسرعت صاحب شش ملیون عضو شد. بدیهی است چنین حزبی با این وسعت که فاقد کادرهای فعال و باتجربه است تاکنون نتوانسته و بالطبع هم نمیتواند وظائف خطیری را که منشور در مقابل آن قرار داده و اهم آنها مبارزه با ارتجاع، کوشش برای اجرا و بهبود برنامه های دولتی و بسیاری از وظایف دیگر است، انجام دهد.

بطور کلی باید گفت که انقلاب مصر در مواجهه با مشکلات عدیده بتدریج راه خود را باز کرده و به پیش رفته تا باین مرحله از تکامل و ترقی رسیده است که برای خود راه رشد غیر سرمایه داری را انتخاب کند. شخص ناصر که از بزرگترین اختیارات برخوردار است تاکنون از خود این خصیصه را نشان داده که از تجربیات تلخ پند بگیرد و بروی نظریات غلط نایستد.

سیاست بیطرفی، وحدت عربی و مسئله فلسطین

بطوریکه معلوم است ناصر یکی از طرفداران جدی بیطرفی مثبت و معتقدین بآن است. ناصر میخواست با ایجاد وحدت بین تمام کشورهای عربی از مراکش تا عراق که صد ملیون عرب زبان را در بر میگردد، نیروی موازنه قابل توجهی پدید آورد که بتواند از منافع هر یک از کشورهای او از مجموع آنها در موارد لزوم دفاع کند و در سیاست جهانی نقش موثری ایفا نماید. بعضیها تصور میکنند که ناصر مسئله اسرائیل را وسیله تحریک دنیای عرب برای وحدت آن قرار داده. اما واقعیت اینست که موضوع اسرائیل بهمان اندازه که تاکنون میثبت برای تبلیغ وحدت دارد، دارای تأثیر منفی نیز هست. زیرا عده ای از کشورهای عربی که در آرای رژیم ارتجاعی و تحت نفوذ امپریالیسم هستند، همین موضوع را وسیله تثبیت و بقا و خنثی کردن تأثیر انقلاب مصر در داخل کشور خود قرار داده اند. عواملی که بدنیای عرب یعنی عرب زبان برای نزدیکی بیکدیگر کمک میکنند در درجه اول هدفهای مشترک آنها برای آزادی و استقلال و زندگی بهتر و زبان و پاره ای از سنن و رسوم مشترک آنهاست که در بین آنها زبان نقش بسیار موثری دارد. بنظر میرسد که در آغاز فکر ایجاد کشور پهناور عربی که از هر حیث واحد باشد در مغز ناصر وجود داشته ولی این واقعیت که کشورهای عربی چه از لحاظ رشد اجتماعی و اقتصادی و چه از لحاظ ملی یکسان نبوده و هر کشور دارای مشخصات مخصوص بخود است، بنا بر فراهمانده است که چنین فکری لااقل در دوران کنونی خطاست ولی بعللی که در بالا ذکر شد وحدت بمعنی همبستگی و تعاون و همکاری برای پیشرفت و ترقی و مبارزه علیه امپریالیسم و صهیونیسم بین کشورهای عربی امکان پذیر است و این امری است که زمان و مبارزه مداوم و عاقلانه لازم دارد. تجربه وحدت مطلق با سوریه برای ناصر در مس عبرتی بود که پس از تجزیه و استقلال مجدد سوریه آموخت و موجب آن شده که جمهوری متحده عرب و انکشاف عاقلانه ای از خود نشان دهد: کوشش ناصر برای تحول سیاسی در کشورهای دیگر عربی، صرف نظر از موجب آن، چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی برای مصر زبان فراوانی ببار آورد. در حالیکه رشد و ترقی اقتصادی و اجتماعی مصر بذاته جاذبه و تاکنونی فراوانی در کشورهای عربی دارد و بجنبشهای ضد استعماری و ضد نفوذ الی این کشورها نیروی تازه میبخشد، کمک باین جنبشها میتواند و میتواند بصورتی انجام گیرد که بازمان مادی کمتری تاکنون معنوی بیشتری داشته باشد. تاکنون حکومت جمهوری متحد عرب با وجود احتیاج بسیار ضروری با اعتبارات مالی برای صنعتی کردن کشور، مبالغ هنگفتی در خارج از کشور صرف کرده و مواجه با مشکلات زیادی شده است. هیچکس منکر لزوم کمک بجنبشهای ضد امپریالیستی و پیشرونیست، ولی بهر حال این کمک در چارچوب امکانات معین و صورت مشخصی محدود میشود. محدود و فرم کمک است که باید آنرا با واقع بینی و حسن تشخیص پدید آورد. در اینجا از ذکر این نکته ناگزیریم که شعار "وحدت جهان عرب" بحالت سکوت دستگاههای تبلیغاتی

مصر و یا نقلت آنها ، بعد از ای فتنه گرکه آلت دست امپریالیست‌ها و رژیم‌های ارتجاعی در بعضی از کشورهای عربی هستند و همچنین بعنوان مرتعصب و خام ناسیونالیست‌های عرب فرصت داده که روابط بین مردم ایران و خلق‌های عرب را نیز بکنند و وسیله ای بدست حکومت ارتجاعی ایران برای منحرف کردن مردم از اوضاع اسف- انگیز ایران بدهند. انتشار بعضی مقالات در شیخ نشین های ساحل خلیج فارس که باید انتشارات عربی زبان سازمان امنیت ایران را بر آنها افزود و نیز اظهارات بعضی از شخصیت های علمی و اجتماعی کشورهای عربی در باره منطقه خوزستان ایران بعنوان منطقه عرب نشین از طرف مقامات رسمی و دولتی مصر تاکنون بیگوت که معمولاً علامت رضاست ، تلقی گردیده . در حالیکه مردم ایران با تمام نیرو از انقلاب مصر و تکامل آن همواره پشتیبانی کرده و خود درگیر بود ارباب رزقه پادشاه و رژیم ارتجاعی ایران هستند ، آهنگهای نامیومون دعوی ارضی نسبت بایران موجب تضعیف مبارزه مردم ایران ، اختلال در مناسبات دوستانه بسیار کهن و ریشه دار آنها با مردم عرب و تثبیت و تقویت موقعیت رژیم ارتجاعی ایران میگردد . ما از حکومت جمهوری متحد عرب انتظار داریم که با رد اینگونه تبلیغات و انتشارات سلاحی را که شاه ایران بعنوان دفاع از میهن در قبال این دعاوی باطل در دست گرفته بی اثر کند .

وحدت کشورهای عربی از نظر دولتی تاکنون محدود بشکل کنفرانس سران ، شرکت در جمعی بنام "جامعه عرب" و تماس سفرای کشورهای عربی بوده و غیرمحمق حفظ ظواهر تشریفاتی بعلمت تناقضات درونی که ناشی از ناهمگونی ماهیت رژیم‌های موجود در کشورهای عربی است ، بجائی نرسیده . جمهوری متحد عرب ، جمهوری سوریه ، جمهوری الجزایر ، یمن و عراق با کشورهای پادشاهی عربستان سعودی ، پادشاهی اردن ، پادشاهی مراکش ، پادشاهی لیبی و حکومت کویت و شیخ نشینها بدرجات از لحاظ ماهیت متفاوتند . انعکاس این اختلافات در مسئله قطع روابطه کشورهای عربی با آلمان غربی هنگام شناسائی اسرائیل بطور روشن منعکس شد . بعضی از کشورهای عربی حاضر قطع رابطه نشدند و بعضی بسیار نرم و ظاهری اعتراضی با آلمان غربی کردند . از اینگونه موارد بسیار است . اکنون مدتی است که شاه ایران بمعیت اردن و عربستان سعودی و مراکش برای منفرد کردن جمهوری متحد عرب و یارانش تحت عنوان اتحاد اسلامی کوشش میکنند . گرچه این نقشه هنوز به نتیجه نرسیده ولی اختلاف عمیق بین دو جبهه متضاد از حکومت‌های عربی را در مقابل هم نشان میدهد .

رابطه خصمانه مصر و اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و در سال ۱۹۶۵ بصورت جنگ باوج خود رسید . مصر برای جبران دیوار شکست از اسرائیل و مقاومت در برابر تجاوزات احتمالی آن قسمتی از نیروی مالی خود را مدت‌ها صرف تقویت ارتش و تهیه اسلحه نمود و هنوز هم قسمت مهمی از درآمد دولت صرف اینکار میشود . از لحاظ تبلیغاتی شعار آزادی فلسطین هنوز بجای خود باقی است . اما واقعیت از حدت آن کاسته است . واقعیت اینست که حکومت اسرائیل با وجود آنکه ارتجاعی و همکار امپریالیست‌هاست ، بطور رسمی وجود دارد ، عضو سازمان ملل متحد است و از طرف امپریالیست‌ها بخصوص امپریالیسم امریکائی تقویت و حمایت میشود . در مقابل چنین حکومتی با توجه باوضاع عمومی جهان حل مسئله فلسطین از طریق یک جنگ تهاجمی بمنظور محو حکومت اسرائیل بشرکت "دنیای عرب" ، دنیائی که در واقع بصورت متحد وجود ندارد ، فوراً امکان پذیر نیست . حل این مسئله را باید شرایط کنونی از طریق مسالمت آمیز با توجه بحفظ حقوق رانده شدگان عرب و خلق‌های عرب و یهود در فلسطین و بمنظور پایان دادن بتجاوزات اسرائیل بدست آورد . بنظر میرسد که حکومت مصر و شخص ناصر بتجربه باین واقعیت آشنا میشوند ولی تخییر سیاست در مورد اسرائیل از طرف جمهوری متحد عربی یک پروسه طولانی است که در حال حاضر حوادث اخیر مرز سوریه واردن مانع از رشد آنست .

سوسیالیسم مصر چگونه و بچه معناست ؟

رهبران حکومت جمهوری متحد عرب رژیم مصر رژیم سوسیالیستی مینامند که با توجه بمقتضیات و خصوصیات کشور مصر و اعراب وجود آمده است . بنیمین ناصر چگونه باین سوسیالیسم رسید و معنی آن چیست ؟ افسران

ازاد حتی يك بار هم كلمه سوسیالیسم را در اعلامیه های خود هنگام انقلاب ۱۹۵۲ بکار نبرده اند. ناصر در اثر خود بنام "فلسفه انقلاب" این سؤال را طرح میکند: «چه راهی باید برویم و چه نقشی باید ایفا کنیم؟» سپس بدین نحو جواب میدهد: «راهی که باید تعقیب کنیم راه استقلال سیاسی و اقتصادی است»، ولی تکامل حوادث در مصر بنحویکه در بالا بدانها اشاره شد ناصر در سال ۱۹۶۵ در چنین موضعی قرار میدهد که در برخورد و گفتگوی خود با نمایندگان مجلس ملی مصر را خواهران سوسیالیسم و سوسیالیسم را بدین معنی بداند: «سوسیالیسم ما آنچنان سوسیالیسمی است که در منشور ذکر شده است. تنها ماتریالیستی نیست همچنانکه ایدئالیستی فقط هم نیست، مارکسیستی هم نیست. من گفته ام که سوسیالیسم ما منبعت از شرایط کشور ماست، شرائطی که ایجاب میکند که استثمار را از بین ببریم، وسائل تولید را بدست خلق بدهیم، اتحاد نیروهای زحمتکش را جانشین اتحاد فئودالها و اربابان کنیم...» در جواب سؤال دیگری در باره سوسیالیسم چنین میگوید: «... من گفته ام که اگر مایک سوسیالیسم واقعی و سالم میخواهیم، باید آنرا بطریقی علمی برقرار کنیم...» ناصر در جای دیگر میگوید: «آیا سوسیالیسم مخالف اصول مذهب است؟ بعضیها چنین ادعا میکنند. اما چنین ادعایی با این معنی است که مذهب استثمار را تجویز میکند در صورتیکه مذهب هرگز چنین چیزی را نگفته است بلکه برعکس بر سرمایه و درآمد زکوة و خمس و امثال آنها را مقرر کرده است... کسانی هستند که ما مارکسیست معرفی میکنند. این کاملاً غلط است. اما مارکسیسم را بطور کلی نادیده نمیگیریم. مارکسیسم دارای فلسفه جالب توجهی است. یک ثلث از مردم جهان مارکسیست هستند. اما مارکسیسم مذهب را رد میکند. این امر مورد اختلاف اساسی ماست که ما را در مقابل مارکسیسم قرار میدهد. سوسیالیسم یک چیز دیگر و گونیم چیز دیگری است». بطوریکه از تعریفهای فوق معلوم است ناصر با تمام کوششهایی که کرده نتوانسته است یک تعریف جامع و مانعی برای سوسیالیسم مصر بدست بدهد. سوسیالیسم بمعنی علمی آن دارای تعریف جامع و مانع است که عاری از تناقض درونی است، ولی در اظهارات ناصر آنقدر ابهام و تناقض وجود دارد که شونده را بهیچوجه قانع نمیکند. بهتر اینست که ببینیم حکومت جمهوری متحد عرب این سوسیالیسم را چه نحو اجرا میکند.

مجموعه قوانین سوسیالیستی که در ژوئیه ۱۹۶۱ وضع گردید و وصول بهد فهایذیل را در برابر خود قرارداد:

۱- تقویت و توسعه بخش دولتی

بسرای اینکار بانکها و شرکتهای بیمه و چهل ود و شرکت و مؤسسه تجاری، صنعتی و مالی از مالکیت خصوصی خارج و بمالکیت دولت درآمد. ۹۱ شرکت و مؤسسه در ظرف ششماه از صورت خصوصی بصورت شرکت سهامی درآمد که دولت ۵۰ درصد از سرمایه آنها مالک است. در یکصد و پنجاه و نه مؤسسه دیگر داشتن سهامی بیش از ده هزار لیره استرلینگ ممنوع گردید و مازاد آن بتصرف دولت و همچنین تجارت خارجی تحت نظارت دولت درآمد. علاوه بر اینها دولت مصر با ایجاد صنایع ملی و تنظیم اقتصاد کشور طبق برنامه در تقویت و توسعه ستور دولتی میکوشد.

۲- ادامه اصلاحات ارضی

اصلاحات ارضی سال ۱۹۵۲، ۱۶۰۰۰۰، ۲۳ دهقان زمیندار که هر یک کمتر از پنج فدان زمین دارند، بوجود آورد، ولی بیش از ۲۰۰۰ مالک بزرگ ارضی را که از ۲۰۰ فدان بیشتر مالکند، بحال خود باقی گذاشت. در مرحله دیگر حد اعلا مالکیت ارضی که ۲۰۰ فدان بود به ۱۰۰ فدان تنزل داده شد و مازاد زمینها از صاحبان آنها بصورت قرضه ای با سود چهار درصد که در سه سال از طرف دولت باید پرداخت گردد، خریداری شد. جمع زمینهای مازاد معادل ۱۳ درصد تمام سطح کشت مصر بود که بین ۲۵۰۰۰۰ خانوار مرکب از یک ملیون نفر تقسیم گردید.

۳- تغییر در توزیع درآمد ملی

از یاد مالیات بردارآمد، اختصاص ۲۵ درصد از درآمد شرکت‌های سهامی بکارمندان و کارگران این شرکت‌ها بدین ترتیب که ۱۰ درصد آن مستقیماً بانهای پرداخت می‌گردد و ۵ درصد بامور اجتماعی و تهیه مسکن برای کارگران شرکت باتوافق شورای اداری و سندیکا و ۱۰ درصد بخدمات اجتماعی مرکزی اختصاص داده می‌شود. طبق قوانین جدید در شورای اداری نه نفره چهار نفر از نمایندگان کارگران و کارمندان شرکت دارند. یعنی اکثریت بانمایندگان شرکت‌هاست و باین دلیل بین کمیته سندیکاهای کمیته حزبی و شورای اداری کشمکش و مبارزه وجود دارد (۱). در مورد شرایط کار، قانون ۲۸ ژوئیه ۱۹۶۱ ساعات کار را در هفته ۴۴ ساعت تعیین کرد، و بحقوق کارگران مؤسسات وابسته بدولت از ۱۸ تا ۲۵ پیاستر در روز افزود و در همین تاریخ وزارت کار در مصر بوجود آمد. در نتیجه وضع اینگونه قوانین و قوانین ملی کردن مؤسسات بزرگ و قوانین مصادره مازاد ثروت، بیرووازی بزرگ مصر بتدریج رو بتحلیل رفته است، وضع زندگی کارگران نسبت بسالهای قبل از ۱۹۵۲ بهتر شده. بانعام این احوال این اقدامات گرچه در مجموع خود مرفی است ولی کوچک و نارساست. هنوز سرمایه‌های خصوصی نسبت بزرگی را در مجموع سرمایه گذاری جمهوری متحد عرب تشکیل می‌دهد و زحمتمکشان را استثمار میکند. بنظر میرسد که در جریان اجرای دومین برنامه اقتصادی انقلاب مصر ناچار به تعقیب رویه قاطعتر و آهنگ سریعتری در کار اجتماعی کردن وسائل تولید و تغییر کیفیت توزیع درآمد ملی بشود.

۴- حزب اتحاد اشتراک عربی

این حزب که تنها سازمان سیاسی مجاز در مصر است، بطوریکه قبلاً نیز بدان اشاره شد، هنوز بصورت يك حزب باید تئوروی روشن و دقیق و يك سازمان محکم وآبدیده که نقش پیشاهنگ را ایفا کند در نیامده ولی در سالهای اخیر باتشکیل يك مرکز تربیت کادر و استفاده از کادرای گروههای سابق مارکسیستی، کوشش فراوانی برای اصلاح آن میشود. بطوریکه میدانیم در سال ۱۹۵۹ حکومت مصر تمام عناصر مارکسیستی را زندانی کرد، ولی در سال ۱۹۶۴ همه را آزاد نمود. گرچه این اقدام حکومت مصر بکنوع ادب سیاسی در قبال حکومت‌های سوسیالیستی بود درجه اول اتحاد شوروی تعبیر شد ولی حقیقت اینست که حکومت جمهوری متحد عرب پاراهی که در پیش گرفته به بیشتر این افراد احتیاج داشت. ناصر مکرر بحثهای خود با مخالفان کمونیسم این نکته را گوشزد کرد که از این عناصر باید برای ساختمان "سوسیالیسم" در کادار منشور جمهوری استفاده کرد و بانها تمام حقوق يك فرد آزاد را داد. فقط هنگامیکه بخواهند بتشکیل حزب کمونیست یا حزب دیگری دست بزنند باید از آنها سلب آزادی کرد. بدین ترتیب عده ای از کمونیستهای سابق در سندن پگاهای کارگری، در حزب اتحاد اشتراکی و در مطبوعات بکار مشغول شدند. ولی معلوم نیست با مخالفت‌هایی که از طرف قشرهای بیرووازی و خرد و بیرووازی و متعصبین مذهبی بانها میشود بتوانند بفعالیت خود ادامه دهند. بهرحال آینده انقلاب مصر بستگی تاهی باین مسئله دارد که حزب اتحاد اشتراک عربی از لحاظ ایدئولوژی و از لحاظ سازمانی تبدیل بحزبی پیشاهنگ بآید تئوروی سوسیالیسم ملی گردد.

سوسیالیسم جمهوری متحد عرب بطور اساسی در چهار مسئله فوق خلاصه میشود و بانکه از سوسیالیسم علمی فاصله بسیاری دارد، دارای عناصر زیاد مرفی و پیشرواست. آنچه مسلم است اینست که جمهوری متحد عرب راه رشد غیر سرمایه داری را که میتواند خود را بسوسیالیسم برساند برگزیده است. آینده نشان خواهد داد که حکومت فعلی تاچه حد حاضر است در این راه پیش برود و بسوسیالیسم برسد.

(۱) در جمهوری متحد عرب فعلاً بیش از پنجهزار سندن یکای وابسته بقدراسیون عمومی کارگران وجود دارد که چهار صد کمیته آن متعلق بکارگران کشاورزی است.

وانشعاب که با وجود خرج سنگین جز تشدید انفراد چین نتیجه دیگری به بار نیامده است، منجر به پیدایش یک اپوزیسیون در میان کادرهای حزبی و دولت یعنی در میان تنها اشخاصی شده که در کشور در جریان امور قرار دارند.

در زمینه سیاست داخلی، برعکس، خط تمایز بسیار روشن است و این نکته نیز به شکست‌های مانند شکست در "جهش بزرگ" و "گمونهای خلقی" مربوط است. "گمون خلقی" در سال ۱۹۵۸ بر پایه هموارطلبی پدید شد و سرآغاز همان تعایلاتی است که امروز بطور حدادی به چشم میخورد. پس از مشکلات اقتصادی چین در سال ۱۹۵۹-۱۹۶۰ برای استقرار تعادل کامل بین بخشهای مختلف یک دوران "اصلاح" ضروری بود. بمنظور تحقق این منظور آنها بهمان اقتصاددانان و متخصصین مارکسیست توسل جستند که از طرف مائوتسه که در آن هنگام "جهش بزرگ" بحالت ناسازگاری افکارشان باتزهای مائوتسه درون، کنار گذاشته شده بودند.

همه چیز حاکی از آنست که این سالهای "اصلاح" (۱۹۶۰-۱۹۶۳) که چین را با وجود چند سال محصول بد و باره در جاده تکامل قرار داد، از طرف مائوتسه درون، یا جریانی مخالف تعیلی وی تلقی شد و یا آنرا دوران نامطمئنی شمردند که در نخستین فرصت باید بدان خاتمه داد. پس از آغاز "انقلاب فرهنگی" بهر تقدیر، اقتصاددانان و متخصصین مارکسیست راهتیم ساختند که: "شخصیت‌های آکادمیک بورژوا" و "دشمنان اندیشه مائوتسه درون و سوسیالیسم" هستند. آنها در بهار سال ۱۹۶۶ اولین قربانیهای تصفیه جدید بودند. مهمترین شخصیت میان آنها پو یو و سوشنیه فانگ توقیف شدند.

و در همین زمانست که بلافاصله "شرایط جهش بزرگ" به پیش در تمام زمینه هادرتو اندیشه های مائوتسه درون "کشف" میشود، اندیشه‌هایی که انسان را "تابلون روحش" درگون خواهد ساخت و جامعه و اقتصاد چین را از بیخ و بن دستخوش تحول خواهد نمود، بمیان می‌آید!

اپوزیسیون در حزب

با وجود این خیلی زود ثابت شد که مخالفت با این تزه‌های ایدئالیستی و با سیاست خارجی ضد شوروی و باروش انشعابگرانه در احزاب کمونیستی تنها باین اقتصاددانان، نویسندگان و روزنامه نگاران محدود نبوده است. قسمت مهمی از کادرهای حزبی، شاید با آموزش از درسه‌های گذشته از گام گذاشتن در این راه خودداری ورزیدند.

اگرچه قضایات خود را تعداد ۷۰ نفر عضو کمیته مرکزی قرار دهیم که مورد حمله "گارد سرخ" قرار گرفته‌اند، آنوقت میتوان نتیجه گرفت که گروه مائوتسه درون احتمالاً در اقلیت قرار دارد. در اوت ۱۹۶۶ مائوتسه درون تصمیم گرفت که "شعله‌های سوزان انقلاب فرهنگی" را فروزان کند. اما روزنامه‌های "زن مین ژیبائو" و "پرچم سرخ" در اوت ۱۹۶۷ دریک سرمقاله مشترک نوشتند: "راه انقلاب بیچاپیچ است. یک تن، دوتن یا چند تن از مسئولین در کمیته مرکزی از غیر رئیس‌مائو در پکن سو استفاده کردند و برای به پیش راندن یک خط مشی ارتجاعی - بورژوازی و مخالفت با خط مشی صحیح مائو اقدام کردند در ژوئن - ژوئیه ۰۰۰ گارد سرخ فقط از دهان فرستگشکیل شد. در این زمان آنها یک خط مشی ارتجاعی بورژوازی را به پیش میراندند، بشیوه مقررانه برگارد سرخ برچسب "سازمان ارتجاعی" زدند و این تشکیلات مورد حمله و محاصره و یورش قرار گرفت."

با اینجهت بود که مائوتسه درون تصمیم گرفت دانشگاهها و مدارس متوسطه را تعطیل کند و میلیونها "گارد سرخ" را به "انقلاب فرهنگی" بکشاند.

در تاریخ ۱۸ ماه اوت تا ماه دسامبر "گارد سرخ" ی‌ها، شهریکن رادردست داشتند و بعده زیادی از کمیته های ایالات، شهرها و ایالات، شهرها و ایالات حزبی حمله کردند و در این حملات موفقیت آنها در همه حال بريك منوال نبوده است، بويژه آنکه در اواخر سال گذشته نتیجه "انقلاب فرهنگی" بسی مبهم بود. گروههای "گارد سرخ" در مقابل یکدیگر قرار میگرفتند و علیرغم دستور کمیته مرکزی و شورای وزیران د اثر به ترك پایتخت، کماکان در یکن باقی میماندند. در آخرد دسامبر آنها به ایالات خود مراجعت کردند.

در کارخانه ها

رهبری پکن تصمیم گرفت که "انقلاب فرهنگی" راد کارخانه ها و معادن نیز گسترش دهد. اگر اطلاعات روزنامه ها و رادیوی پکن راملاک قرار دهم، میتوان گفت که طبقه کارگر با قدرتمندی واکنش کرد. موج اعتصابات شانگهای، کانتون، شتویانگ، چنگتو، پکن و سایر شهرهای بزرگ رافرگرفت. بخشی از خطوط مواصلاتی راه آهن فلج شد. چند میلیون کارگر محل کار خود راترك کردند و برخی برای اثبات وفاداری خود به مائوتسه دون، بعضی ها برای طرح خواستهای خود به پکن آمدند.

مقالات "زن مین ژیاو" باین طریق مخالفین رامحکوم میکرد: "شیوه اکتونومیسیم که سرمایه داری و روزیونیستهای کهن و معاصر آنرا به زباله دان انداخته اند همراه با "بمب قندی رفاه مادی برای فریب توده هاست" بوسیله این اشخاص بعیمان آمده است.

کمی بعد اعلام شد که "عصیانگران انقلابی" بسف مائوتسه دون، بعد از روزها مبارزه سخت، توانستند بر جنبش اعتصابی غلبه کنند. ممکن است اینطور باشد. اما تصمیم بانحلال قدراسیون سند یکای چین و هجوم تهدید آمیز کارگران این فرض راتا میید مینماید که طبقه کارگر "انقلاب فرهنگی" رانپذیرفته است. نخستین تظاهراین انقلاب زمانی بود که مسئله اعطای جایزه ای مبلغ ۱۲ الی ۱۵ درصد با زور حذف شد. از طرف دیگر در هفدهم ژانویه، اخبار واصله از پکن حاکی بود که کمیته مرکزی "صحت برخی از خواستهای اقتصادی" رانپذیرفته است و آماده است "پیشنهاد توده ها" رامورد بررسی قرار دهد.

تا این زمان بنظر میرسد که موفق شده اند دهقانان راز مبارزه دورنگهدارند. اما در مقاله مشترک اول ژانویه "زن مین ژیاو" و "پرچم سرخ" چنین نوشته شده است: "سال ۱۹۶۷ سالی است که مبارزه طبقاتی در زمینه ملی و در تمام زمینه های دیگر بسط مییابد." تمام دلایل حاکی از آنست که تحریم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاری در مراکز صنعتی و معادن و همچنین در روستاها اشتباه است.

چون لای در ۱۳ ژانویه در نطقی تلویحاگفت که انقلاب فرهنگی روستاها راد بر خواهد گرفت و در صورت لزوم قطعات خصوصی زمینی که بد هقانان واگذار شده بود ممکن است مجدداً مانند چند ماه پس از پیدایش کومونهای خلقی در سال ۱۹۵۸) بزارع جمعی بازگردد. واکنشی که دهقانان در این زمینه نشان خواهند داد یک نکته مهم و مرکزی است. باید در نظر داشت که از ۷۸۰ میلیون جمعیت چین تقریباً ۶۰۰ میلیون دهقان اند.

مسئله اصلی د بگرووضع در ارتش است. لین پیاو که بعد از برکنارساختن پین ده خوی در سال ۱۹۵۹ رهبری ارتش رادردست دارد، از سال ۱۹۶۵ کارزار تبلیغاتی شدیدی رابرای "بررسی و انطباق اندیشه مائوتسه دون" در ارتش براه انداخته است.

با وجود این، توقیف لوجوئی چین رئیس ستاد ارتش، لیاو هون شن معاون وزارت دفاع که متهم به "تدارک کودتا" هستند و عده زیاد دیگری افسران عالیرتبه، برکناری لیاو شی پی چین عضو کمیته ملی دفاع و معاون رئیس کمیسیون سیاسی عمومی ارتش، حملات شدید روزهای اخیر علیه مارشال کهن سال چوتو و ژنرال هولونگ، دوچهره حماسی انقلاب که آنها هم به تدارک "کودتا" متهم هستند، نشان میدهد که اختلافات ارتش رانیز در بر میگردد و اینکه ارتش میتواند علیرغم ادعای پکن "کاملاً به اندیشه مائوتسه دون وفادار"

نباشد.

ناستواری سازمانهای "انقلاب فرهنگی" که بوسیله مائوتسه دون و گروه او ایجاد شده نیز بایستی مورد توجه قرار گیرد. آخرین نمونه هاعبارتند از تائوچو و تان پی چو. تائوچو در تابستان گذشته مقام چهارم راد رسله مراتب کمیته مرکزی احزاب را بر عهده داشت. بلافاصله پس از مائوتسه دون، لین بیاو و چو شون لای قرار گرفت، ولی ناگهان در پایان ماه دسامبر تائوچو در کنار لئو شائوچی رئیس جمهوری و دن سیائوپین دبیر اول حزب کمونیست چین یکی از "سران باند سیاه" اعلام شد.

بالاخره زن مائوتسه دون تسیان تسین (چیانگ چینگ) در کنار چن پو تا مرد کهنسال "انقلاب فرهنگی" قرار گرفت. تان پی چو در ۱۳ ژانویه سال جاری مدیر "ژن مین ژیاو" و رئیس بخش تبلیغات کمیته مرکزی و جانشین تائوچو شد. چهار روز بعد در ۱۷ ژانویه روزنامه های دیواری او را "عضو ریزبونیست برژووا" خواندند. این ناستواری سازمانهایی که اطراف مائوتسه دون و لین بیاو را احاطه کرده است، نشانه ای از جان سختی اپوزیسیون است.

مسلم است از جریانی که در گرماگرم تطورتحول است، نمیتوان نتیجه قطعی گرفت. امامیتوان گفت آن "مشتی افراد" که در مقابل خط مشی مائوتسه دون مقاومت میکنند و از ماه ژوئن گذشته بر ملا شده و مورد حمله قرار گرفته اند هنوز بنا بر اعتراف روزنامه "پرچم سرخ" در روز ۱۶ ژانویه در مقامات مختلف و وظائف گوناگونی کنترل بر حزب و کنترل سیاسی و مالی نقاط مختلفه کشور را در دست دارند.

در ۱۷ ژانویه بازهم خبرگزاری "چین نو" تحت عنوان "کارگران انقلابی شهرهای بزرگ چین برای بدست گرفتن قدرت متحد شوید" نوشت که: "در تین تمین، چن یان، کانتون، ووهای، چن گتو و چونگ کینگ، کارگران انقلابی در حال حاضر در زیر پرچم اندیشه مائوتسه دون مجتمع میشوند و نیروی انقلابی عظیمی را تشکیل میدهند".

پس از تصفیه های عمده ای آن اختلافاتی که در کمیته مرکزی، دولت و ارتش وجود دارد اکنون بصورت بازداشت بیش از پیش تعداد کثیری از افراد سرشناس و تصفیه عناصر مخالف درآمده است. این امر در عین حال که اپوزیسیون را تضعیف میکند ولی پایگاه رهبران پکن را نیز تنگتر میسازد.

بالاخره، آشوب عظیمی که در تمام کشور بوسیله "انقلاب فرهنگی" بوجود آمده است، زیان فراوانی به اقتصاد کشور، به آموزش و پرورش در دانشگاهها، آموزشگاهها و دبیرستانها و تأخیر در تربیت تکنیسین های وارد آورده است که چین بی اندازه بوجود آنها احتیاج دارد.

مقابله فعلی مهنوع که بیانجامد خواه به پیروزی این دسته بر آن دسته و یا مصالحه بین این گروهها

بهر جهت این ملت چین است که باید زیانهای راکه هر هفته از هفته پیش سنگینتر میشود، جبران کند.

اکنون بیش از پیش آشکار میشود گروهی که اکنون در چین قدرت را در دست دارد، میتواند بهر قیمتی

که شده است، باعث قطع روابط با اتحاد شوروی بشود. نقشه چنین کشیده شده است که اتحاد شوروی را

در مقابل اقدامات تحمل ناپذیر قرار دهند و او را سازندگانی نمایندگان سیاسی خود را فراخوانند. با روشهای

فتنه انگیزانه دانشجویان چینی در تاریخ ۲۵ ژانویه سال جاری در میدان سرخ در مسکو، بهانه این اقدام

بادقت تمام تهیه شده است. در شبهای ۲۶ و ۲۷ ژانویه محاصره سفارت شوروی در پکن آغاز شد. در عین

حال دشنامگویی بر رهبران شوروی، توقیف و زدن دیپلماتها و زنان و کودکان و کارشناسان شوروی که از

میتنام بازگشته بودند، آغاز گردید. با اینحال بعضی پدیده های غیر مترقب در جریان اجرای نقشه های پکن

وارد شد. مقامات شوروی خونسردی و مسانتهایی نظیر نشان دادند و روشی تحمل ناپذیر را مدت ۱۴ روز تحمل

شدند. و اینک رهبران چینی مجبور شده اند که نقاب از چهره برفکنند و رسماً دست به پروکاسیون بزنند.

در تاریخ ۷ فوریه اعلام داشتند که دیگر نمیتوانند امنیت دیپلماتهای شوروی را تأمین نمایند.

در عین حال "گارد سرخ" با خشم و غضب تمام در روزاه سفارت شوروی رخنه کرد و کارمندان سفارت

در حالیکه بازو در بازوی یکدیگر ایستاده بودند، در قبال این انبوه عنان گسسته که میخواست وارد سفارت

شود، مقاومت ورزیدند. کارکنان سفارت نه تنها طی مدت ۱۴ روز امکان کار عادی بند داشتند، بلکه اینکه دیگر زندگی آنها نیز دشوار شد، زیرا امکانی برای تغذیه خود ندارند. ممکن است اگر این وضع ادامه یابد دولت شوروی مجبور شود، کارمندان سفارت را برای نجات از گرسنگی یا نجات از لینچ شدن بدست جماعتی متعصب فرابخواند. ولی هر حادثه ای که نیز رخ دهد، رهبران چینی در انتظار جهانیان تنها مسئولین و مقصرین وضع اند و بهمین جهت پرووکاسیون آنها گرچه با دقت طراحی شده است، شکست خورد و خواهد خورد.

ترجمه : ح کاوه



درفش افسراشت آغاز بهاری
جهانی بی گل وریحان و نسرين
همی سرگرد آهنگ غریبی :
بجز خارمغیلان در کمین نیست
کمی نی کو دلش افسرده گردد
بد اغ خویش تنها ایم و بیگم
نسیمی پرد و در هر گوشه بنشاند
که شد رشک جنان آن تیره گلخن
زهرسو لاله ای گلرنگ سرزد

شنیدم لاله ای در کو هساری
بگرد خود جهانی یافت غمگین
دلش افسرده شد از بی نصیبی
« که ما راهد می در این زمین نیست
چو گلبرگ ترم پژمرده گردد
در این صحرای پر خاشاک و پسر خس
ولی آن دانه ها کان لاله افشانند
هنوز آن لاله راجان بود در تن
چو آتش شعله ها از خاک سرزد

*

مبندار از سر افسانه گفتم
مشو نوید ای پیار عدالت

ترانم نکه ای جانانه گفتم
ز تنهایی و ناکامی و دلست

که گیتی رنگبازی راستین است
زمان را گنجهدار راستین است

قیام خراسان و درسهای آن

(بمناسبت چهل و پنجمین سالگرد قیام)

وضع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشور
در سالهای قبل از قیام و ناخرسندی مردم

جنش آزاد یخواهی مردم ایران مانند اکثر خلقهای جهان دارای تاریخی طولانی است که از قرنهای پیش با خون مبارزان و از جان گذشته آن سامان نوشته شده است. پیکار با استیلاگران، بهره‌کشان مستعمران و استعمارگران گناه پنهان و گناه آشکار، گناه اندک گناه بیش، ولی بطور مداوم طی سده‌های متعاقب ادامه پیدا کرده و در عصر حاضر نیز این مبارزات بکرات بنقطه غلیان خود رسیده است. لنین ضمن تحلیل علمی ماهیت جوامع طبقاتی می‌آورد: «تضاد طبقاتی طی ده‌ها و صد‌ها سال بتدریج تکامل پیدا میکند و در زمان انقلاب بها بظهور میرسد» (۱).

قیام مردم خراسان در سالهای ۱۳۰۰ نیز نتیجه غلیان همین تضاد طبقاتی است، بی‌عدالتی اجتماعی است که طی سالیان به نقطه اوج خود رسیده بود. در نتیجه پوسیدگی رژیم سلطنت، خود سری قشودها، استعمارنا محدود، سنگینی مالیاتها، فقدان امنیت، رشوه خوری و مظلوم‌مهورین دولت وضعی تحمل‌ناپذیر به‌ارآمده بود. با اینکه از طرف شخصیت‌های ترقیخواه کشور اقدام بایجاد صنایع ماشینی شده بود ولی دست استعمار مانع آن شد. کشاورزی نیز در نتیجه ممانعت عوامل استعمار وضع فلاکت‌باری داشت. از همه بدتر مالکیت خصوصی زمین و وسایل تولید، پوسیدگی بیش از حد قوانین مالیاتی مانع پیشرفت آزاد نیروهای مولد میشد. با اینکه دولت ایران در جنگ جهانی اول رسماً شرکت نکرده ولی در نتیجه خرابیهای آن کارهای تولیدی، تجاری و اقتصادی کشور بهم خورده بود و با اینکه چندین سال از انقلاب مشروطیت میگذشت، مردم نمیتوانستند اقلاً از مزایای ناقص آن استفاده کنند. مواد ترقی قانون اساسی دستخوش عمال ارتجاع و استعمار بود.

در نتیجه خیانتهای مداوم سلاطین قاجار منابع حیاتی کشور، مالیه و گمرک، راههای آهن و شوسه، پست و تلگراف، بانک، نفت و حتی قوای مسلح و پلیس نیز سالهای متعاقب در دست روسیه تزاری و امپریالیستهای انگلیس بود. دولت ایران مبلغ معتناهی با این دو دولت امپریالیستی وارد بود. سنگینی طاقت‌فرسای این وضع را مردم ایران همیشه برشانه‌های خود حس میکردند. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر با از بین بردن تزاریسم درین حال مردم ایران را نیز از زیر بار تحمیلات آن خلاص کرد و با وارد آوردن ضربه مهلک بر اصول استعمار مبارزه ضد استعماری مردم را آسانتر ساخت.

تا میر انقلاب کبیر موسیالیستی اکتبر در
بیداری مردم و اعتلای جنبش آزادی ایران



انقلاب کبیر موسیالیستی اکتبر در تاریخ
بشر سر آغاز دوران نوین - دوران انقلاب بهائی
پرولتری است. نظریه لنین در باره امکان پیروزی
سوسیالیسم در یک کشور باظرفمندی این انقلاب
مسلم شد. انقلاب نشان داد که نقش پرولتاریا در
تغییر مسیر تاریخ بشر فوق العاده مهم است و
مهمتر از آن درک اهمیت همین نقش از طرف خود
پرولتاریاست. انقلاب کبیر موسیالیستی اکتبر با
دادن حاکمیت سیاسی بدست زحمتکشان، تشکیل
نخستین دولت سوسیالیستی بر مبنای دیکتاتوری
پرولتاریا درک این وظیفه مهم یاری کرد. ضربتی
که بدست این انقلاب بر پیکر استعمار و اصول
استبدادی زده شد الهام بخش کلیه طبقات
زحمتکش و مستعبد و مخصوصاً مردم استعمار زده
خاور زمین در جنبشهای رهائی بخش ملی شد.
توده هاد رسمیای همین انقلاب اکتبر پشتیبان
حقیقی و پرتوان خود را یافتند. لنین میگوید: « جنگ
امپریالیستی نیز خاور زمین را بیدار کرد و مردم خاور را
بعرصه سیاست جهانی کشاند» (۱). انقلاب اکتبر با

تغییر در سرنوشت بشر بیداری عمیقی در افکار مردم شرق بوجود آورد و آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم
زندگی معنوی آن آغاز تا میگرداشت. سطح آگاهی سیاسی مردم بالا رفت، افکار انقلابی باوج اعتلا خود
رسید، نهضت رهائی بخش ملل شرق در عمق و پهنا با الهام و عزم نوینی گسترش یافت. لنین با اشاره باین
بیداری مینویسد: در انقلاب کنونی بد نبال دوران بیداری خاور زمین دوران شرکت وی در حل سرنوشت کلیه
جهان شروع میشود. مردم خاور دیگر واسطه تولید ثروت برای دیگران نخواهند بود. آنها بیدار شده اند و بکار
علی مشغول میشوند تا همراه ملت های دیگر سرنوشت انسانی را حل کنند.

در نتیجه موفقیت های بی دریغ انقلاب کبیر اکتبر احساسات انقلابی و ضد امپریالیستی جنبه همه گیر
یافت. در نقاط شمالی کشور قیامهای مسلحانه (انقلاب گیلان، قیام خیابانی، قیام کلنل محمد تقی خان و
قیامهای کوچک دیگر) رخ داد. از شمال غرب کشور گرفته تا شمال شرق آن در منطقه بزرگی، در چند جا،
مردم بر علیه فئودالیسم و امپریالیسم قیام کردند، تاحدی مشکل شدند، سلاح بدست گرفتند و سه داستان
بزرگ قهرمانی بر صفحه تاریخ نوشتند. احساسات انقلابی و ضد امپریالیستی محمد تقی خان نیز مانند اغلب
رهبران این قیامها تحت تاثير انقلاب کبیر موسیالیستی شکل بیشتری یافت. نشریه منظومی که "بشرف قیام
ملی خراسان" (۲) در دوران قیام از طرف روزنامه "شرق ایران" در مشهد منتشر شده یکی از بهترین اسناد

(۱) و ای. لنین، جلد ۳۰، باکو - ۱۹۵۲، چاپ آذربایجان، صفحه ۱۵۱

(۲) م. احمد خان دهقان کرمانی، "هدیه شرق ایران بشرف قیام ملی خراسان" مشهد، ۲ میزبان
۱۳۰۰ شمسی.

ادبی منعکس کنندهٔ تافتهٔ انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در اعتلای جنبش‌های بخش مردم ایران است. این نشریه مخمسی است بقلم شاعر آزاد پخواه ایران میرزا احمد خان دهقان کرمانی که با استفاده از لیرسم سیاسی صحبت از ظلم استعمار، تافتهٔ انقلاب اکتبر، بیداری خاورزمین و خدمات کلنل محمد تقی خان پسیان شده است. مؤلف با اشاره بانقلاب اکتبر و قیام کلنل مینویسد:

مژه که دنیای پیر از سر نو شد جوان
بیکر نجر شورق گرفت تساب و توان
بجسمش اندرد مید صورت کامل روان
پنجهٔ حق بردرید پردهٔ حق نشنوان
کوس حقیقت فکند بریح مسکون طنین

کشور خاورزمین ز خواب بیدار شد
مسلم وهند و و گبر بیکدیگر یار شد
بکار دشوار خویش آگه و هشیار شد
کار از این اتحاد بباختر وار شد
ز بیم انجام گشت به بیم و وحشت قزین

مگر نه اینکه ز طوس لوی حق شد بلند
مگر نه پروطن چو کساوه هوسمند
جنبش ملت هراس در تن زد ان فکند
هموطنانرا جودید خسته دل و مستمند
بست بهمت کمر گشت بملت معین

محمد تقی خان سلطانزاده پسیان در سال ۱۳۰۹ هجری قمری در شهر تبریز متولد شده بود. دوران تحصیل و جوانی اش در تبریز مصادف با نهضت مشروطیت بود، در دامن مادری پرورش یافت که خود از فعالان همین نهضت بود (۱). او در تهران نیز شاهد جنبش آزاد یخواهان، شرکت محصلین در مبارزات سیاسی بود و رشد افکار اجتماعی اش بکلیک مجاهد معروف حاجی محمد رحیم طاهباز بیشتر شد (۲). مطالعهٔ آزاد و تحصیل در آموزشگاه ژاندارمری سطح معلومات و تخصص نظامی او را بالا برد، شرکت در جنگهای محلی و بین المللی اول اورامچتر ساخت، اشتراک در مهاجرت دولت موقت و داشتن تماس با رجال آزاد یخواه افق افکارش را وسیعتر کرد. اقامت و ادامهٔ تحصیلات محمد تقی خان در اروپا نیز بازمانی تصادف میکند که پرتو روانبخش انقلاب اکتبر بر جهان افتاد. او طی این مدت ریاضیات عالی، فلسفه، زبان و موسیقی را آموخت و مهمتر از همهٔ اینها شاهد تائید انقلاب اکتبر و تشکیل حکومت انقلابی در آلمان گردید. او از مجارستان خیزش مردم را شنید، در سوئیس نیز با اعتلای جنبش آزاد یخواهی آشنا شد. موقع مراجعت از اروپا بایران محمد تقی خان مدتی در لنینگراد وطن انقلاب اکتبر ماند و از نزدیک شاهد نیروی معجز کار توده‌های زحمتکش و جنبش‌های بخش مردم روسیه شد. مجموع همهٔ اینها در آگاهی سیاسی پسیان تحولی پدید آورد که او را در ردیف خادمان نهضت آزادی وطن خویش قرار داد. او ضمن جانپنازی در راه استقلال و عظمت میهن بانقلاب اکتبر و لنین بزرگ امیدهای زیادی می‌بست. او می‌گفت: "چشم امید ایرانیان به لنین و دولت شوراهاد وخته است زیرا ما را از فشار تزاریم نجات داده اند" (۳)

امید و محبتی که در نهاد محمد تقی خان پسیان نسبت به لنین و اولین دولت سوسیالیستی بوجود آمده بود نمیتوانست در موقع لزوم بر علیه دشمنان آنها تبدیل به خشم و پایداری نشود. در آن تاریخ انگلیسها پس

(۱) بنا باظهارات رفیق محترم زین العابدین قیامی: مادر کلنل محمد تقی خان در کارهای جمع‌آوری بوکلهٔ فشنگ بجهت جبههٔ خانهٔ مشروطه خواهان و دوختن لباس برای فدائیان و مخصوصاً بسبب زنان فعالیست زبانی می‌کرد.

(۲) این شخص پدرانقلابی معروف صادق طاهباز است که موقع تحصیل در تهران محمد تقی خان در منزل ایشان زندگی می‌کرد و در دوران قیام نیز از مشاورین محمد تقی خان بود.

(۳) م. ۱۰ ایوانوا "انقلاب اکتبر ایران"، مسکو - ۱۹۵۸، صفحه ۲۸.

از عقب نشینی اجباری از قفقاز در ایران بفکر تشکیل مراکز مقاومت و تفتین علیه روسیه شوروی و جمهوریهای جوان آن اقامه بودند. بدین منظور با تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ و با کمک ژنرال کنسول خود در مشهد به تشکیل قوای چریک ده هزار نفری بدست احمد قوام (قوام السلطنه) شروع کردند. قوام در جمع آوری اسلحه از هر نوع و سیستم ، مخصوصا تفنگهای یازده تیر انگلیسی جدا کوشا و برای جلوگیری از نفوذ بلشویسیسم مشغول شد. در آن سپاه ده هزار نفری بود (۱) . لیکن محمد تقی خان که یکی از مبارزان سرسخت علیه قرارداد ۱۹۱۹ و عاقد آن وثوق الدوله (برادر قوام السلطنه) بود نقشه خائنانانه تشکیل قوای قیام را باقیام خود عقیم گذاشت . موقع مصادره اموال قوام (۲) مقداری از این تفنگها و اسلحه های دیگر که بوسیله انگلیسها در اختیار وی گذاشته شده بود و مبلغ هنگفتی پول طلا و غیره بوسیله محمد تقی خان ضبط و بنفع قیام خراسان مورد استفاده قرار گرفت .

بآنکه مذاکرات بین مسکو و تهران از سال ۱۹۱۸ شروع شده بود عمال ارتجاع و امپریالیسم بهرومیله که میتوانستند مانع نزدیکی مردم ایران بکشور انقلاب اکبر میشدند . در سال ۱۹۱۹ فرستاده مردم شوروی د بار بایران فرستاده شد و هر دو بار هم نتوانست از رشت بتهران برسد و بالاخره با توطئه جا سوسنگ انگلیسی و عمال ایرانی آنها در راه بندرگز بقتل رسید . در سال ۱۹۲۱ روتشتین نخستین سفیر کبیر دولت شوروی از راه خراسان عزم تهران کرد . محمد تقی خان شخصا در سرخس ایران ویرایذ یافت و بسا اسکورت مخصوص بمشهد وارد ساخت و چند روز بعد با اسکورتی پسر پرستی آقاخان خوشکیشی به تهران اعزام نمود (۳) . نمایندگان نیروهای مسلح قیام نخستین سفیر کبیر دولت شوروی را از سرخس بمشهد و از مشهد بتهران با عزت و احترام محافظت و مشایعت کردند . در "باغ خونی" مشهد از طرف محمد تقی خان بافتخار نخستین سفیر شوروی مهمانی نسبتا مجللی با شرکت رجال شهر برپا شد . محمد تقی خان در این مهمانی نطقی کرد که اساس آنرا لزوم برقراری روابط دوستی مابین ایران و روسیه شوروی و امید ایرانیهابه لنین بزرگ و کشور انقلاب اکبر تشکیل میداد . این امید واتکا در نامه وی خطاب به فرخ دین پارسا بازرگان زرد شتی نیز بطور وضوح تکرار میشود (۴) .

قیام خراسان و فعالیت اصلاحاتی کلنل محمد تقی خان

علاوه بر محرومیت هائونجهای دیگر مردم ایران قحطی که در همین سالها در کشور و مخصوصا در خراسان روی داد وضع زندگی زحمتکشان این منطقه را بدتر و ناخشنودی توده ای را ژرفتر نمود . احتکار مالکین و فتود الهای بزرگی مانند آصف الدوله ، شوکت الملک ، ناصری ، شجاع الملک ، صاری و سایرین کار را بد انجا رساند که بنا بنوشته "حبل المتین" کم مانده بود کلیه منطقه خراسان در آتش شورش و بلوا بسوزد . بلافاصله بعد از قحطی عده ای از دهقانان بی زمین ناحیه قوچان دست بقیام علیه حکومت زدند . مرکز قیام شهر شیروان بود و قیام کنندگان اراضی مالکین را ضبط کردند ، لغو بدعتهای فتودالی و قطع نفوذ امپریالیستها و ایجاد روابط دوستانه با روسیه شوروی را طلب مینمودند (۵) .

- (۱) علی آذری ، "قیام کلنل محمد تقی خان در خراسان" تهران - ۱۳۲۹ ، صفحه ۱۸۲
- (۲) ضمن اینکار دود هکده (سلاهی و ساوه) و ۳۶ را مس اسب قوام نیز مصادره میشود و بدین مناسبت شاعری در شماره ۱۳ روزنامه "بهار" از قول قوام میگوید :
سی و شش اسب گرنامه ز من کلنل زد
پاک بر روزنه دخل خراسان گل زد
با چنین حد حه گرم نغیزم چکنم
خون سرتا سر این ملک نریزم چکنم

(۳) علی آذری ، کتاب ذکر شده ، صفحه ۲۱۵

(۴) همانجا ، صفحه ۲۵۵

(۵) م . ن . ایوانوا ، کتاب نامبرده ، صفحه ۳۸

وسعت خاک ایالت خراسان آنروزی ۲۰۰ ۱۹۴ ۳۴ هکتار بود ولی فقط از ۶۰۷ ۰۰۰ هکتار اینس
 اراضی یعنی از ۱۷۵ درصد آن (۴۰۱ ۰۰۰ هکتار آبی و ۲۰۶ ۰۰۰ هکتار بی) استفاده کشاورزی
 میسر بود. با این طرز بهره برداری اراضی و باقوانین و ادوات فلاحتی قرون وسطائی مالکین میخواستند سال
 بسال عایدات خود شانرا زیاد تر کنند. البته، نه از طریق بسط اراضی و بهبود تکنیک، بلکه از راه از دیاد
 مالیات و عوارض (۱). این وضع غیرعادی درد آمداری و سایر کارهای تولیدی منطقه تا میسر نمی داشت
 در خراسان صنایع ماشینی وجود نداشت. از صنایع دستی قالیبائی، نسبتارونقی داشت ولی در نتیجه عدم
 توجه دولت و ضعف سایر رشته های تولیدی از کلیه امکانات نمیتوانست استفاده کند. در شهر مشهد علاوه
 بر کارگاههای قالیبائی کارگاههای گلز سازی، تهیه بربک، چرمسازی، نخریسی، رنگری، کفاشی،
 فیروزه تراشی، زرگری، روغن کشی، قنادی و غیره نیز وجود داشت. بنابر آماری که در دست است در آنروزها
 تنها در شهر مشهد و قافن ۱۵۰ کارخانه و کارگاه قالیبائی دایر بود و در بعضی از کارخانه های مشهد
 تعداد کارگران از صد نفر تجاوز میکرد (۲). تنها در قائنات ۱۲ هزار نفر از روستائیان در خانه های خود
 مشغول قالیبائی بودند و در همه این کارگاهها بشوکت الملك علم تعلق داشت (۳). در سبزوکارگاههای کوچک
 رنگری و تهیه تافته، در نیشابور و بجنورد کارگاههای پنبه پاک کنی، روغن کشی، قالیبائی و غیره وجود
 داشت. علاوه بر اینها در شهرهای مشهد، شیروان، نیشابور و بجنورد موسسات کوچک متعلق بمسرمایه
 خارجی دایر بود. بعضی از رشته های صنعتی از قبیل تهیه تافته، چینی سازی، تهیه بربک و پوستین،
 محصولات ابریشمی یا بکلی از بین رفته بود و یاد رجال از بین رفتن بود. ایالت خراسان هم بواسطه آب و
 هوای خوب، اراضی بارور و مردم زحمتکش استعداد کشاورزی داشت و هم در نتیجه وجود مواد اولیه به
 ایجاد توسعه هرگونه صنعتی قادر بود. لیکن رژیم بوسیده سلطنتی و سیاست استعماری مانع از این بود که
 این امکان از قوه بفعل آید. ترقی و تکامل صنعتی بقدری ضعیف بود که نمیتوانست کار برای روستائیان که
 بشهرها رو میاوردند تا همین کند و آنها مجبور به مهاجرت میشدند. هم مردم زحمتکش خراسان و هم بورژوازی
 ملی از این وضع ناخرسند بودند.

خراسان با داشتن زیارتگاهها، ابنیه تاریخی و موقعیت مناسب جغرافیائی امکان و استعداد
 فوق العاده برای بسط و توسعه بازرگانی، ترقی صنعتی و ایجاد روابط اقتصادی داشت. عدم امکان استفاده
 از این وضع باعث نارضائی عمیق بازرگانان، اصناف و کسبه، خرده بورژوازی شهر و مخصوصا طبقات
 زحمتکش ایالت شده بود.

بیش از سه سال میشد که قوام السلطنه بعنوان والی خراسان در این نواحی دیکتاتوری میکرد. او با
 همدستی نفوذها و خوانین، با کمک رئیس ژاندارمری مائور محمد حسین خان جهانبانی (۴) و بساحمایت
 انگلیسها میخواست مردم رامجبور باطاعت کند. بدین جهت زندانهای نظمی، ارک و ژاندارمری پسر از
 آزاد یخواهان شهر مشهد و دهاتیان شرکت کنند در قیام شیروان بود. قوام با اسلوب ویژه خود بکمک
 اطرافیان مشغول غارت مردم و ادارات دولتی و اموال و املاک آستان رضوی بود. منطقه خراسان در آتش
 فقر و فلاکت، ناامنی، رشوه خواری و فساد میسوخت و در نتیجه همه اینها اضطراب، نگرانی، نارضائی و
 مخصوصا مبارزه مردم خراسان روز بروز به نقطه غلیان خود نزد یکتر میشد.

در سراسر کشور علیه منعقدین قرارداد ۱۹۱۹ مبارزه قوای مترقی اوج میگرفت. روزنامه های "مشهد"،
 "مینو"، "آفتاب شرق"، "شرق ایران"، "بهار" و دیگر مطبوعات خراسان مردم را بمبارزه دعوت

- (۱) مجله ماهیانه "ستاره سرخ" ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، آبان و آذر ۳۸ شماره ۶۵، صفحه ۷۳
- (۲) ذاکر عبد اله یف، "پیدایش صنایع و طبقه کارگر در ایران"، باکو - ۱۹۲۳، صفحه ۷۸
- (۳) همانجا، صفحه ۶۵
- (۴) این شخص د امام معتقد السلطنه برادر احمد قوام بود و باورود محمد تقی خان بمشهد از کار برکنار شد.

میکردند. رد قرارداد ۱۹۱۹، برکناری وثوق الدوله از ریاست وزراتی، شکست یورشهای "متفقین" در روسیه شوروی و از جمله شکست قوای انگلیس در مارا "ققاز"، استقرار حکومت سوسیالیستی شوروی در سرحدات شمال ایران، بسط نهضت‌های آزادی در صفح‌های شمال غرب و شمال کشور، شدت مبارزات مردم ترکیه و افغانستان، همه و همه این عوامل در مبارزه مردم خراسان تا "تیرمعموی عسقی" داشت. در چنین هنگامی حزب دموکرات بانا "بید انجمن ایالتی خود شبنامه ای علیه مظالم قوام" نشر داد.

مصادره موقوفات و دست درازی به خزینه رضوی از طرف قوام عده زیادی از متدینین و روحانیون را علیه او شورانده بود. در این ایام کلنل محمدتقی خان پسیان بفرماندهی ژاندارمری و کلیه قوای نظامی خراسان تعیین شد. محمدتقی خان قبل از عزیمت چندین بار در تهران با آزاد یخواهان تهران و خراسان ملاقات کرد. در این دیدارها بطور کلی محافل ترقیخواه تهران و خراسان، آزاد یخواهان با تجربه کشور ویرا بحزیمت بخراسان تشویق میکنند. مرحوم بهار باو میگوید: "کانون آزاد یخواهی خراسان بوجود کسی مانند شما صاحب منصب عالم و رشید و وطن پرست واقعی نیاز مبرم دارد" (۱).

محمدتقی خان با افکار آزاد یخواهی و با پشتیبانی کلیه قوای مترقی کشور، بانقشه های اصلاحی عسقی و سازنده وارد خراسان شد. او میخواست در درجه اول قوای مسلح ژاندارمری را تحت اختیار خویش بگیرد و بنابد رخواست اکثریت اهالی کشور و بویژه خراسان امنیت رادر آن منطقه برقرار نماید. با اینکه او، در اقدام اول، ولو بد شواری موفقیت پیدا میکند ولی در مورد اقدام دوم با مقاومت روز افزون قوام روبرو میگردد. نظر به وابستگی همه جانبه مابین قوام و فئودالها سواران آن دسته از خوانین که باغارت و چپاول اهالی و اثرین باعث نا امنی راهها و دهات میشدند بقوام فشار میآوردند. او نیز بحناوین مختلف در برابر اقدامات محمدتقی خان سدهای غیرقابل عبوری ایجاد میکند. قوام میگفت با محاکمه و اعدام چند دسته از دهاتیهای بی زمین قیام کننده و آزاد یخواهان شیروان که در زندان هستند میتوان امنیت را برقرار کرد. ولی کلنل نه تنها مخالف محاکمه آنها بود، بنابد رخواست اهالی مشهد از آزادی آنان طرفداری میکرد و به بهانه هائی از فرستادن ژاندارمری برای تقویت نیروهای محافظ زندانها خود داری میکرد.

احمد قوام با کلنل پرید اکس ژنرال کنسول انگلیس مشغول تشکیل مرکز مقاومت و تحوطه بسر ضد تا "شیرات انقلاب" اکبر بود و بدین ترتیب مناقشه بین محمدتقی خان از یکسو و قوام - پرید اکس از سوی دیگر روز بروز شدت مییافت. در این ایام در نتیجه کودتا از مرکز دستور دستگیری و اعزام قوام بتهران رسید. روز ۱۳ سال ۱۳۰۰ شمسی بنا بامر محمدتقی خان، قوام السلطنه دستگیر و مدتی پس از نگهداری در زندان شهر مشهد بتهران اعزام گردید. بادستگیری قوام کار نهضت آزادی بالاتر گرفت، زندانیان سیاسی آزاد شدند، اموال قوام و بعضی از همدستانش و چند نفر دیگر از مالکین بزرگ و دشمنان آزادی نیز مصادره گردید. اسلحه های انگلیسی که از طرف کنسولگری انگلیس در اختیار قوام گذاشته شده بود بدست کلنل افتاد. پس از رد و بدل شدن چندین تلگراف بین تهران و خراسان محمدتقی خان آشکارا امر دولت را رد کرد و بتهران گفت بنابتقاضای اهالی حکمرانی ایالت خراسان رابعهد گرفته ام و این موضوع رابوسیله نامه های مدلی بعهده ای از رجال کشور و سفارتخانه های خارجی خبر داد. بعد از این کلنل با سرعت هرچه تمامتر شروع به تشکیل دسته های فدائی بنام "اردوی چریک کاوه" نمود و بدون اتلاف وقت به سرکوب فئودالهای مسلح و خوانین راهزن پرداخت.

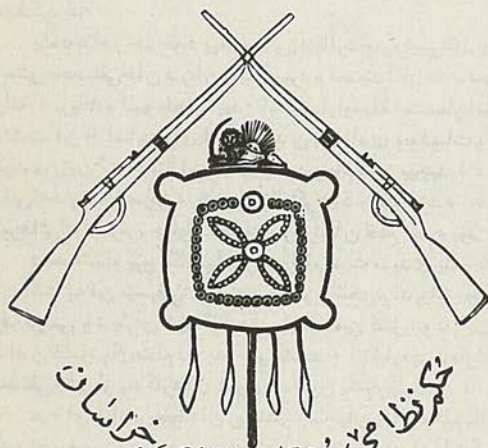
ماژور علیرضاخان ملقب به شمشیر بفرماندهی "اردوی چریک کاوه" تعیین شد. بعدا سالار اشجع یکی از افسران چریک نیز باین اردو فرستاده شد. افراد این اردو روستائیان مسلح بودند. کارهای آموزشی و عملیات نظامی آنها بلاواسطه تحت نظارت خود کلنل اداره میشد. طبق سنت جنبش مشروطیت این افراد را "فدائی" مینامیدند. کلنل علاوه بر معلومات نظامی منظم در نتیجه شرکت در عملیات علیه اشرار در کارهای

تشکیلاتی و عملیات نظامی غیر منظم محلی نیز تجربیات گرانبھائی اندوخته بود. در این دوران نام کلنل همیشه توأم با موفقیت‌های درخشان نظامی بود. در نتیجه همین عوامل مادی و معنوی بود که فدائیان " اردوی چریک کاوه " در عملیات علیه خانهای مسلح ایلهای تیموری، هزاره، بلوچ، بربری و سایر قوود الهیا موفق بسرکوب آنها، تسخیر قلعه و بدست آوردن سلاح و سیورسات فراوان گردیدند. آوازۀ اینکار در تمام خراسان پیچید. بدین ترتیب هم امنیت در راهها و روستاهای خراسان برقرار گردید و هم گردنشان و همدستان قسوام و خانهای چیره خوار کسولگری انگلستان بجای خود نشستند. مهتر از همه این بود که ضرت خورد کنند. بر فتوود البسم وارد آمد و ابھت آن نااندر ازه ای در هم شکست و نهضت دهقانی گسترش بیشتری یافت.

محمد تقی خان با اینکه در کارهای نظامی بزرگ شده بود لیکن طبیعتا مردی مصلح بود و طبعی سازنده داشت، اطرافیانش نیز او را باینکار هدایت میکردند و مهتر از همه وضع آنروزی خراسان، مبارزۀ مردم اینکار را ایجاب میکرد. او با کمال عجله باصلاح سازمان ژاندرمری پرداخت، حقوق و مزایای افسران و افراد را برقرار کرد و بیک عده از افسران ارشد درجه داد. از جوانان پر شور نیروی ضرت مخصوص بنام " گروھان آهن " تشکیل داد، مدارس و کورسهای کوتاه مدت نظامی ایجاد نمود و بطور کلی راه را برای ازدیاد و استحکام قوای مسلح

قیام هموار کرد. با اینکار خود شآرم و نشان ویژه قیام خراسان را پدید آورد. این آرم و نشان بر اساس علامت پرچم مخصوص کاوۀ آهنگر، علامت اتحاد و مردانگی و اشعار مہیب چ وطن پرستان تهیه شده بود (۱).

احکام مربوط به بخشودگی بدھبهای عقب افتادۀ دهقانان و لغو مالیات " مخدیہ " و بعضی از بدعت- های فتوودالی نیز همراه با این آرم صادر شد. پسمان بکک د و بووا (Dubois) مستشار مالی بلژیکی بکارهای مالی و بودجۀ ادارات سرورستی داد و با احضار عده ای از مالکین بادارۀ ایالتی برای وصول مالیاتهای جنسی و نقدی ترتیباتی مقرر داشت و اجرای اینکار را به دو بووا و ادارۀ ژاندرمری سپرد. بدین وسیله دشواریهای مالی تا حدی مرتفع شد و کارهای غله و بودجه بنظم و ترتیب افتاد. علاوه بر اینها بمنظور تا



در دوران قیام احکام نظامی با این آرم صادر میشد

مین و وسایط مادی قیام " خزینۀ ملی " تشکیل گردید که هم امسوال

(۱) بسیار جالب است که حزب تودۀ ایران در سال ۱۳۲۷ عین همین آرم (پرچم کاوه) را بدون اطلاع از این واقعیت که شادروان پسمان قبل از آن برای جنبش خراسان در نظر گرفته بود، انتخاب کرد. این تصادف دشوار و شگفت آور نیست. علاقه به سنن ایرانی از سوئی و مضمون انقلابی پرچم کاوه از سوی دیگر به دو جنبش انقلابی در دو زمان یک نوع الهام داده است.

هیئت تحریریه " دنیا "



نشان ویژه قیام خراسانی

مصادره شده تحویل این خزینه
میشد وهم بعضی از نمایندگان
بورژوازی خراسان د او طلبانه
وجوهاتی تحویل این خزینه
میدادند.

باکله گروهانهای ژاندار-
مری و خودد هقانان در مسد
کعی راههای نیشابور، سبز و ار
و طوس تعمیر و راههای آریه رو
جدیدی مابین بعضی دهات و

شهرها ایجاد گردید. بطور کلی برای راهسازی نقشه هائی ترتیب داده شد.
دران موقع بعد از مسالهای قحطی و احتکار مسئله نان و خواربار مسئله مورد دقت مردم زحمتکش ایالت
بود که تدابیر جدی برای جلوگیری از احتکار و گرانی آغاز شد و شروع بساختن انبار بزرگ غله در شهر
مشهد گردید.

بکله عناصر خیرخواه بیمارستانی بانظارت و یاری پزشکان و پزشکهاران ژاندارمری ایجاد گردید و
بدستور محمد تقی خان درمان رایگان مردم مستمند آغاز شد. محمد تقی خان دشمن بیسواد ی، بیکساری،
خرافه، تریاک و لیبو ولعب بود. او اینهارا وسیله استعمار امپریالیستهایمیدانست. این بود که بقول یکی از
دانشمندان خراسان برای از بین بردن بیسواد ی وموهومات و لیبو و لعب " از بی اصلاح خاست و بجدو
وجهدی رزین ". آوازه این اصلاحات در تمام کشور پیچید، در مطبوعات و ادبیات انعکاس پیدا کرد.
امنیتی که در نتیجه سرکوب خانهای غارتگر دزد حکمفرما شده بود نه تنها در داخل کشور حتی در مطبوعات
کشورهای که از ترس چپاول تجارت و زیارتشان قطع شده بود نیز منعکس میشد.

دستانها و پرورشگاهها در این ایام مدت مدیدی بنام خود محمد تقی خان دایر بوده است. محمد تقی
خان آشنا به فن موسیقی و علاقمند به هنر و شعر و ادبیات بود. هنرمندانی مانند ایرج میرزا (جلال الممالک)،
عارف قزوینی و دیگران شیفته کارهای اصلاحی کلنل و در این کارشاورین وی بودند. تشکیل ارکستر ملی
و دادن کنسرتهای منظم در باغ ملی مشهد، انتشار مجله مارشهای نظامی و نغمه های محلی بقلم خود
محمد تقی خان از یادگارهای هنری آندوران بشمار میرود.

عده ای از آزاد یخواهان روشنفکر، صاحبان بیان و قلم با الهام از پیشرفت قیام خراسان به تنویر افکار
عامه و تعمیق بیداری مردم پرداختند و در این زمینه خدمات گرانبهائی میکردند.

در آن ایام حزب کمونیست ایران در ایالت خراسان بشکل پنهانی د ارای حوزه هائی بود (۱). برخی از
کمونیستهای رکیه قیامهای آنسالها و از انجمله در قیام خراسان نیز شرکت داشته اند (۲). اینکار بتوسعه
دامنه اصلاحات و تحکیم و تعمیق قیام کمک میکرد، چون کمونیستها بیشتر با کارگران و سایر طبقات زحمتکش
در تماس نزدیک بودند و طرفداری آنها از قیام باعث بسط نفوذ اجتماعی آن میگردد. کلیه قوای مترقی
ایالت و از انجمله کمیته حزب دموکرات (که خود کلنل نیز متعایل باین حزب بود (۳)) و اعضا آن در کارهای
اصلاحی پیشرو بودند. در آن زمان عده زیادی از زحمتکشان خراسان برای کار کردن بجمهوریهای همسایه
شوروی میرفتند و پس از مراجعت در نهضت کارگری و قیام ملی و کارهای اصلاحی آن فعالانه شرکت میکردند (۴).

(۱) مجله "دنیا" دوره دوم، سال ۱۳۴۱، شماره ۱، صفحه ۳۱

(۲) مجله "دنیا" دوره دوم، سال ۱۳۳۹، شماره ۱، صفحه ۱۱

(۳) محمد تقی بهار "تاریخ مختصر احزاب سیاسی"، تهران - ۱۳۲۳، صفحه ۱۶۰

(۴) پ منانوف، "وضع اجتماعی و اقتصادی خراسان در رقرنهای ۱۹ و ۲۰"، تاشکند - ۱۹۵۸، صفحه ۱۵۳

تصادف نیست که قیام خراسان ولو در چهارچوب محدود با اصلاحات خود دقت نویسندگان و محققین آن دوره را جلب کرده است. یکی از مورخین معاصر در باره او مینویسد: « کلنل از قدرت جدید خود حسن استفاده کرد. دست بکار اصلاحات بلدی در مشهد زد، اشرار خراسانرا منکوب ساخت، مالیات عقب افتاده را از متنفذین وصول کرد، امیر استان قد مرضوی را اصلاح نمود... آوازه این اقدامات اصلاحی در تهران و ایالات پیچید (۱)». بعضیها او را از نقطه نظر افکار اصلاحی فرهنگیش همدیف میرزاتقی خان امیر کبیر میدانند.

مهمتر از همه این بود که پیشرفت کارهای اصلاحی قیام بانا* ثیرات عینی و ذهنی اش سبب اعتلاء سطح آگاهی سیاسی مردم، رونق نهضت آزادی در سایر نقاط کشور میشد. بویژه که سرلوحه این اصلاحات بنا ب فکر محمدتقی خان تهیه زمینه برای ریشه کن ساختن حکومت اشرافی و نفوذ امپریالیسم انگلستان بود. پی سبب نبود که ارتجاع و امپریالیسم از آغاز قیام ب فکر سرکوب آن افتادند و سرانجام به بسیج قوای ارتجاع موفق شدند.

بسیج ارتجاع و امپریالیسم بر علیه قیام

چنانکه گفتیم نتیجه تضاد بین گروههای هیئت حاکمه و مانور سیاسی حامیان امپریالیست آنها قوام السلطنه بزندان تهران افتاده بود و پس از کمی درد نهال فعل و انفعالات د یگر ناشی از همین تضادها از محبس بکاخ نخست وزیری منتقل گشت. او اولین کاری که کرد بنا باشاره اربابانش، تهیه نقشه سرکوب نهضتهای آزادی در صفحات شمال و مخصوصا در خراسان بود. فکر انتقامجویی از کلنل و آزاد یخواهان خراسان نیز احساسات د دشمنانه وی را بخلیاء آورده بود. نجد السلطنه که در دوران استانداری قوام شریک و دلال دزد یهای وی بود و در شروع قیام اموالش از طرف محمدتقی خان مصادره شده بود بکفالت ولایت خراسان منصوب شد، ولی در برابر فشار افکار عمومی مجبور باستعفا گردید. قوام باناتانی قبلی صمصام السلطنه را و السی خراسان تعیین کرد و نقشه اش این بود که والی جدید با سواران بختیاری وارد شهر مشهد گردد. ایمن توطئه نیز د نتیجه اعتراض محمدتقی خان و آزاد یخواهان مشهد نتوانست صورت عمل بخود بگیرد. خواست اهالی خراسان این بود که خود محمدتقی خان هم فرمانده قوا و هم والی خراسان باشد.

در این موقع عمال کنسولگری انگلیس بکک قوام شتافته و در شهر مشهد مجد دامستله فارس و ترک را برآه انداختند. توضیح اینکه آذربایجانیها در شهر مشهد و مخصوصا در اطراف کلنل محمدتقی خان بسیار بودند. انگلیسها با استفاده از این موضوع بهر طریقی شده میخواستند ایجاد نفاق کنند و با انطباق یک سوطه کلاسیک استعماری بورژوازی مشهد را از دادن کمک مادی به نهضت آزادی و ابراز اعتماد به محمدتقی خان بازدارند.

قوام و سردار سپه برای ایجاد مشکلات اقتصادی در برابر قیام کوشش فراوان میکردند. قوام در نامه ای که بشوکت الملک نوشت دستورات دنگذارد. از دآمهای محمدتقی خان در کارهای مالیاتی آن سامان دخالت کنند، حتی یکشاهی از نقدی و جنسی بمشهد نفرستند. برای درمیضقه گذاشتن نهضت از لحاظ پولسی و خوار بار نظیر این دستور بمسایر فرمود الهها و مالکین منطقه خراسان نیز فرستاده شده بود.

قوام بافرستان د مورین مخصوص میخواست نیروهای مسلح قیام را از داخل خورد کند. او د مورین از کار برکنار شد. تهران و سایر شهرستانها را به مشهد روانه مینمود و فرستاده های مخصوص خود را نیز بانها مخلوط میساخت. بدینوسیله عده بیکارها و ناراضیها در ادارات مشهد زیاد میشد و امکانات خرابکاری بر ضد نهضت گسترش مییافت. همه این خرابکاریها باصلاح دید و یاری نزدیک انگلیسها انجام میگردد. قوام و سردار سپه با این اقدامات در عین حال کلنل را مشغول و خودشان بسرعت دست اندر کار

(۱) مهدی مجتهدی، "رجال آذربایجان در عصر مشروطیت"، تهران - ۱۳۲۷، صفحه ۴۴

تهیه نیروهای نظامی و بسیج ارتجاع علیه قیام خراسان بودند. بوسیلهٔ بیك های مخصوص بمران عشایر، فتود لها و عمال ارتجاع و امپریالیسم دستور تهیه قوا و ایجاد مزاحمت علیه قیام داده شده بود. شجاع- الملك حکمران باختر بنا بد ستور قوام السلطنه و کمک انگلیسها در حدود ۱۰۰۰ نفر مسلح تهیه دیده بود و روز بروز نیز بر تعداد آن افزوده میشد. سایر فتود لها و مخصوصا خوانین اکراد قوچان نیز بد ستور قوام و رضا خان سردار سپه بد سرعت مشغول تهیهٔ عده برای حمله بمشهد بودند. قوام السلطنه برای خوانین اکراد بدیش از سایر اهمیت قائل بود.

در آن هنگام افکار عامه علیه امپریالیسم انگلیس سخت خشمگین بود. بدین جهت رضاخان و قوام برای ایجاد زمینه در افکار عامه با طرح نقشهٔ ماهرانه بوسیلهٔ عمال مطبوعاتی خود چنین وانمود میکردند که گویاهم قیام خراسان و هم سرکردهٔ میهن پرست آن منسوب بانگلیسها هستند. مختصرمراجعه بمطبوعات آن زمان نشان خواهد داد که رضاخان در این کوشش خود کامیابیهائی بدست آورد. چیزی که بدین کامیابیهام کمک میکرد این بود که خود رضاخان نامدتی در نظر برخی قهرمان مبارزه بر ضد امپریالیسم انگلیس بشمار میرفت (۱). دیگر بدنهال این مبارزه تبلیغاتی انگلیسها در خراسان بوسیلهٔ فرستاده های مخصوصی خواستند از راه دکلنل راتحت تا همیگیرند. پس از زمینه چینی زیاد بالاخره سرکنسول انگلیس کلنل پرید اکس بمعیت ملک ایرج رکتی (کارمند کنسولگری) شخصا بدیش محمد تقی خان پسیان میروند. چون پیشنهاد های تطمعی و عوامفریبانهٔ او از طرف کلنل رد میشود آغاز تهدید میکند و میگوید: «بالاخره یا شما میرض خواهید شد یا اینکه بزیر پرچم انگلیس خواهید آمد و تسلیم خواهید شد». در این موقع کلنل از این اهانت براشفته میشود و با اشاره به اسلحهٔ کمری خویش میگوید: «اگر چنین وضعی بدیش بیاید این اسلحه مرا از آن ننگ خلاص خواهد کرد» (۲). پس از این، مبارزه مابین سفارت و قیام بد علا شدت یافت.

دولت احمد قوام و وزیر جنگ (سردار سپه) بموازا همهٔ اینها در تدارک نیروهای نظامی برای اعزام علیه قیام بودند. بدین ترتیب توانستند فرصت بدست آورده و مهمتر از همه با جنبش جنگل تصفیه حساب کنند و با خیال آسوده برآزاد بخوانان خراسان متنازند. سرهنگ حسین آقاخان خزائی که تازه از مازندران برگشته بود با چهار هزار قزاق، شش توپ شنیدر کوهستانی، مقد ارزبای شصت تیر و سایر سلاحهای مسک و مهمات لازم عازم خراسان گردید.

نیروی اعزامی بانیری مسلح قیام یکسره نتوانست وارد جنگ گردد. بدین جهت مدتی در عباس آباد ماند و به تقویت پرداخت. سرهنگ حسین آقاخان ضمن این مدت بنا بد ستور رضاخان و قوام مشغول ایجاد ارتباط با خوانین مسلح شد، خطوط دفاعی و ارتباط تهیه نمود. با فرستاده عده ای از ژاندارمهای رژیمان ۱۰ استراباد و از قزاقهای سایر نقاط عده تحت فرماندهی خزائی به ۵۰۰۰ نفر بالغ گردید. پس از تهیهٔ همه جانبه هجوم مسلحانه متحد ارتجاع و امپریالیسم علیه قیام خراسان شروع میشود.

در ۲۹ شهریور (منبله) از ۱۳۰۰ اردوی دولتی بسوی شاهرود حرکت کرد و بدیم تقویت میشد. با همهٔ این تدارکات و زمینه چینیها قوام و سردار سپه باز هم از مقابلهٔ مستقیم بانیره های مسلح تحت فرماندهی پسیان در هراس بودند. بدین مناسبت بود که بنا بد ستور رئیس دولت اولین دفعه سردار محرز بدجنوردی با کمک رؤسای ایلات و عشایر زغرانلو و شادلو حملهٔ مسلحانه علیه قیام کنندگان را آغاز کردند. پشت سر این حادثه خانهای قوچان بدست به یورش در جهت قوچان - مشهد زدند. در جام و باختر نیز تحریک شدگان بر علیه قیام حملات راهزنانهٔ خویشرا آغاز نهادند. بدین ترتیب پس از آنکه آتش جنگ علیه قیام در چندین جبهه شعله ور شد نیروهای دولتی از عباس آباد بسوی سبزوار حرکت کردند، ولی در اینجا بمقاومت طلایه دران قوای مسلح قیام برخورد کردند.

(۱) مجلهٔ "دنیا" دورهٔ دوم، شماره ۳، سال ۱۳۳۹، صفحه ۵۶

(۲) علی آذری، کتاب ذکر شده، صفحه ۳۹

بررسی سند های موجود ، نامه هائیکه در ان موقع از طرف محمد تقی خان بدوستانش نوشته شده معلوم میکند که آزاد یخواهان خراسان و مخصوصا سرکرده نظامی قیام نیز بدو تن اراک ننشسته بودند . از آنروزیکه محمد تقی خان بهتران تلگراف فرستاده بود که بنابتقاضای اهالی خراسان حکمرانی ایالت رایجسده گرفتهام از ان موقع که هیئت نظامی اعزامی دولت بریاست کلنل گروپ از دروازه های خراسان عقب زده شده بود ، از هنگامیکه پمیان به پیشنهاد های اهانت آمیز سرکنسول انگلیس با اشاره به اسلحه کمری خود پاسخ داده بود و پس از چندی حتی امر اخراج وی صادر شده بود طرفداران قیام خراسان نمیتوانستند برای مقابله بسا قوای دشمن تهیه نمایند ، بویژه آنکه آنها از کین تویزهای قوام و سردار سپه آگاه بودند . از همین رو در مدت کمی تعداد نفرات ژاند ارمی به ۷ - ۸ هزار نفر رسید .

علاوه بر اینها علیرغم اشکال تراشیدها و ممانعت علنی عمال ارتجاع و امیرالیمم مقدار معینی سلاح و خواربار ، مهمات و تجهیزات نظامی مهیا شد . کلنل بوسیله اطرافیان ، بکک " کمیته ملی " در جریان وضع سیاسی کشور گذاشته میشد . او بنا بکفته خود می دانست که " آزادی بقیضه شمشیر بسته است " و روی همین اصل بود که محمد تقی خان بکک رفقای نظامی و غیرنظامی اش نقشه مدافعه دست آورد های قیام را در حد و امکان بطور دقیق تهیه دید .

روزنامه های منتشره در شهر مشهد مردم راد عوت بهارزه علیه ارتجاع و امیرالیمم و مخصوصا امیرالیمم انگلستان میکردند . این کار و مطالبی که در مطبوعات تهران بفتح قیام خراسان منتشر میشد زمینه مقاومت آزاد یخواهان خراسان را محکمتر میساخت .

برخورد نظامی طرفین در چنین وضعی بعمل میآید . اوایل مهراه (میزان) عده زیادی از راهزنان تحت ریاست شجاع الملک با حمایت قوای دولتی بشهر مشهد حمله ور میشوند . کلنل بافرستان عده ای ژاند ارم جلو یورش آنها را میگیرد و نفرات شجاع الملک با دادن تلفات سنگینی عقب نشینی میکنند . در این ضمن خیبر یورش چندین هزار افراد مسلح خوانمین قوچان و بجنورد بشهر مشهد بین اهالی شایع میگردد . فرمانده اردوی نادری کلنل محمود نوزری بچای جلوگیری از یورش دشمن به بهانه های بیماری و دیدن خانواده بشهر مشهد میآید و از امر محمد تقی خان دایر برقتن بجبهه جنگ سر باز میزند . در این ضمن نامه ای بستاند کل " قوای نظامی خراسان " (۱) میرسد و خیانت و تنانی دامنه داری که در آن محمود نوزری و معاونش میسر فخرائی نیز دست داشته اند معلوم میشود . پس از این محمد تقی خان با عده ای ژاند ارم با عجله شخصا بجلو دشمن میشتابد . محمد تقی خان و افراد تحت فرماندهی اش بمعیت آزاد بیگی یکی از فعالین قیام در تپه های داودلی و جعفرآباد جلو پیشرفت دشمن را میگیرند ، تلفات سنگینی بدشمن وارد میکنند و حتی وی را چندین کیلومتر از مواضع عده اش بحقب میرانند . کلنل علاوه بر اداره عملیات نظامی برای ازدیاد قدرت مقاومت عده خود شخصا از چند مسلسل قوای دشمن ساعت بساعت رو بفرونی میرفت افراد ژاند ارم که بمعیت محمد خود نشان میدهد . ولی در حالیکه قوای دشمن ساعت بساعت رو بفرونی میرفت افراد ژاند ارم که بمعیت محمد تقی خان در تپه های جعفرآباد تحت محاصره دشمن بودند در نتیجه خیانت د یگری دچار فقد ان مهمات میگردد ، راه عقب نشینی شان بسته میشود و بالاخره پس از مقاومت دلیرانه در راه آزادی و استقلال وطن خود مردانه شهید میشوند .

برای تحریک خوانین باین جنایت قوام به آنها عده پول و مقام داده بود ، آنها نیز سرکلنل را بریدند و با عجله تمام به تلگرافخانه قوچان آورده و وضع را تلگرافی خبر میدهند . قوام و سردار سپه که از این موقفیت غیرمنتظره سرمست شده بودند در دادن القاب پیش پا افتاده مانند ناصر لشکر ، ضیغم السلطان و غیره آنقدر افراط میکنند که اینکار مورد استهزا مطبوعات تهران نیز واقع میشود .

روز ۱۲ مهر (میزان) در نتیجه اعتراض اهالی مشهد سر بریده و جنازه محمد تقی خان تحو یس

(۱) نیروهای مسلح اینطور نامیده میشود .

آزاد یخواهان میشود و پس از دوختن سر بدن و پاشیدن عطر و گلاب در تاریخ ۱۵ مهر پس از میتینگ عظیمی در جلو ارگ جنازه غرق در گل روی توپ در شهر مشهد با تجلیل فراوان تشییع و در نزدیکی مقبره^۱ نادر شاه طی مراسمی پشاک سیرده میشود. از ۱۲ تا ۱۹ مهرماه بازار، ادارات و مدارس مشهد تعطیل شد شهر بحال عصیان و عزا درمیآید. تشییع جنازه تبدیل به میتینگ و نمایش عظیم علیه دولت قوام و انگلیسها میگردد.

برخلاف عقیده^۲ عده ای از مورخین قیام خراسان با مرگ محمد تقی خان خاتمه نمییذیرد. در موضعی اطراف ده "طرق" هنوز قوای ژاند ارمری تحت فرماندهی کلنل اسمعیل خان بهادر یکی از طرفداران قیام در برابر قوای مهاجم مقاومت میکردند. دسته های فدائی از "اردوی چریک کاوه" با سواران شجاع الفلک که بهر قیمتی شده میخواستند داخل شهر مشهد بشوند می جنگیدند. در نقاط دیگر نیز عده ای از افراد آتریادها قوای قیام در برابر نیروهای دولتی بعملیات پارتیزانی دست زده بودند (۱). در شهر مشهد نمایشات اعتراض-آمیز علیه حکومت با شدت جریان داشت. در صفحات مطبوعات، ادارات دولتی، کوچه ها، مدارس، مساجد همه اش صحبت از انتقامجویی نامردانه رئیس دولت و بی اعتنائی وی نسبت به خواستهای مردم خراسان بود. صداقت و محبتی که مردم خراسان بقیام و کلنل داشتند اکنون تبدیل به نفرت پرعلیه دشمنان قیام شده بود. نمونه شعری که بعد از مرگ محمد تقی خان سروده شده بهترین ترجمان این صداقت و علاقه است.

بعزم راسخ و طبع غیر و حب وطن زجان گذشتی کردی نثار ایرانی
زشخص بیشرفی چون قوام سلطنه دزد نبود بهتر از این انتظار ایرانی (۳)

در چنین موقعی "کمیته ملی" با صدور بیانیه ای تحت عنوان "کلنل محمد تقی خان نمرده است" مردم را بمقاومت در برابر زورگویی و مبارزه در راه آزادی و دموکراسی دعوت میکند. کلنل اسمعیل خان بهادر از "طرق" بشهر مشهد حرکت میکند و پس از سخنرانی کوتاه در میتینگ عظیمی در آرامگاه محمد تقی خان بمعیت چند نفر غفلتاً بداره ایالی رفته و همانجا کلنل محمود نودری را توقیف و تحت نظارت قراولان مسلح به اردوگاه "طرق" میفرستد. نودری مرگ کلنل را تلگرافی به قوام خبر داده و جواباً بکفالت ایالت خراسان منصوب گشته و بلافاصله مشغول تهدید آزاد یخواهان و تهیه لیست طرفداران قیام شده بود، با دستگیری وی فعالیت طرفداران قیام شدید تر میشود.

برای جلوگیری از تشدید و توسعه فعالیت آزاد یخواهان، ژنرال کنسول انگلیس کلنل پرید اکس فوراً قریب سیصد نفر از نفرت بریگاد ۱۰۶ را (۴) که بژاند ارمری معرفی نشده بودند بکنسولگری احضار و آنها را کاملاً مسلح میسازد (۵). بعد از این بوسیله همین افراد مسلح و آنها تیکه قیلا داخل صفوف ژاند ارمری شده بودند و بانشدید فشار قوای دولتی و خوانین و فئودالها، با توطئه کنسولگری انگلیس کلنل نودری آزاد و خود کلنل بهادر توقیف میشود. علاوه بر این عده زیادی از آزاد یخواهان و اعضا "کمیته ملی" نیز دستگیر میشوند. بدین ترتیب قیام مردم خراسان دچار شکست میگردد. قیام در سال ۱۳۰۰ شمسی از روز ۱۳ فروردین بسا دستگیری قوام السلطنه شروع و در ۱۵ آبان با دستگیری و اعزام کلنل اسمعیل خان بهادر به تهران و توقیف اعضا "کمیته ملی" خاتمه مییذیرد. لیکن ضربتی که این قیام به نفوذ ارتجاع و امپریالیسم زده در آگاهی مردم کشور ما، در جنبشهای آزاد یخواهانه بعدی تا "شیرخود راداشت" بررسی درسها و نکات آموزنده آن

(۱) از "ایران معاصر" نشریه آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی، انستیتو خاورشناسی، مسکو ۱۹۵۷، ص ۳۱۱
(۲) این دو بیت منتخب از شعر بیست که آقای آزاد به بهرامی سروده است. این شعرو دهها نظیر آن در میتینگها بر سر آرامگاه کلنل، مجالس تعزیه و مجامع چندین بار خوانده شده است.
(۳) اینها افراد نیروهای مسلح استعماری انگلیس بنام پلیس جنوب بودند و پس از انحلال بریگاد مزبور عده ای از افراد آن بژاند ارمری معرفی شده و بقیه تحت نظارت کنسولگری انگلیس یکارهای دیگر مشغول بودند.
(۴) علی آذری، کتاب ذکر شده، صفحه ۳۴۱

برای جنبشهای بعدی نیز بیشک خالی از فایده نخواهد بود.

علل شکست و نکات آموزنده درباره

وحدت عمل نیروهای مترقی

علل شروع و سبب پیشرفتهای قیام راتا اینجاد رحد و دامکان از نظرگز راندیم. بطوریکه دیدیم تقریبا مدت ششماه حاکمیت سیاسی دردست قوای مترقی ملی بود. از انجائیکه بدست گرفتن حاکمیت سیاسی مسئله مرکزی هرنهضتی است، اینکار بزرگترین موفقیت قیام خراسان محسوب میشود. درطی این مدت خراسان بدون شاه و قوام و سرد ارسبه باکمال لیاقت اداره شد، اهالی از آزادی نسبی برخوردار بودند و اقتصاد ایالت نیز رونقی گرفت. چنین کامیابی مهبی درپرتو وحدت و اتفاق قوای ضد فتودالی و ضد امپریالیستی خراسان بدست آمده بود و این خود پراجرتین درسی است که از موفقیتهای قیام خراسان میشود گرفت. دهقانها از قرنهپیش مطیع محض فتودالها و مالکین و آنها مالک الرقاب جان و مال دهقانان بودند. دهقان که عادتاً دست بسینه پیش فتودالهای ایستاد درپرتو قیام بادست آزاد و حتی مسلح بسوی فتودال رفت و حق خود را طلبید. دسته ای از زارعین و دهقانان مزدور و بی زمین انهارها و اموال مالکین را مصادره کردند. عده ای از دهقانان تحت عنوان "قدائیان اردوی چریک کاه" اسلحه بدست گرفتند. بنا بدستور محمدتقی خان کلیه بدیهیهای دهقانان تا آنرو مشمول بخشودگی شد و یکنوع مالیات دهاتی بنام "مخدی" بکلی لغو گردید. با اینکه محمدتقی خان برنامه اصلاحات کشاورزی نداشت بازهم در سایه قیام و ضرورت دیدن فتودالیسم بطور کلی دهقانان توانستند قسمت کوچکی از حق خود را بگیرند. این موفقیت نیز نتیجه اتحادی بود که رومستائیان با سایر زحمتکشان شهر و سایر آزادپخواهان داشتند و اسلحه بدست در صفوف قیام قرار گرفته بودند.

در نتیجه کارهای اصلاحی پسمیان در رشته های عمران و آبادی، فرهنگ و هنر، بهداشت، مبارزه با تریاک، فساد و رشوه خواری و دزدی کارهای سودمندی انجام گرفت. تعمیر راهها، ساختمان انبارها، برقراری امنیت از جمله کارهای مفیدی بود که در دوران غلبه قیام انجام شد. مهمتر از همه قطع دخالت کنسولگری انگلیس در کارهای ایالت، برقراری نظم و قانون در کارهای محاکماتی، آزادی زندانیان سیاسی، آزادی نسبی سخن و مطبوعات و سایر موفقیتها بود که نصیب مردم گردید.

مهمترین موفقیت قیام تا آنروز در آگاهی سیاسی مردم و پیشرفت اندیشه های دموکراتیک بود. آنچه بطور اختصار در باره دست آورد های دهقانان خراسان و اصلاحات اداری و اقتصادی و اجتماعی گفته شد، مردم اینهارا چشم خود میدیدند و اینکار نمیتوانست در افکار آنها بی تاثير باشد. زیرا میدیدند همه اینها فقط و فقط در سایه بدست گرفتن حاکمیت سیاسی از طرف قوای مترقی ملی ممکن شده است. کیفیتی که در مطبوعات و ادبیات آن دوران انعکاس خود را یافت حاکی از تاثير قیام خراسان در افکار عامه است. پس از گذشت سی سال افسری قلم بدست گرفته و تحت تاثير حرق پرورشی قیام مینویسد: "من وطنپرستی و جان نثاری در راه مینمقدم و قد اکاری در راه استقلال و خدمت صادقانه بکشور را در آموزشگاه آن مرحوم آموخته ام" (۱).

رشادت و کاردانی و لیاقت پسمیان، مهمتر از همه صداقت و اعتماد وی بکارهای مربوط ب مردم، و وطن پرستی و ترقیخواهی یکی از نطل اساسی غلبه قیام و پیشرفت امور اصلاحی آن بود. لیکن بهمان اندازه که از کامیابیها باید درس آموزیم از ناکامیها نیز باید عبرت بگیریم. زیرا بدون بررسی نقادانه گذشته تعیین راه مبارزه آینده دشوار است. در سالهای ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ در سه ایالت بزرگ کشور در

آذربایجان و گیلان و خراسان نهضت‌های ملی چندین بار بنقطه غلیان خود رسید. لیکن در نتیجه عدم ارتباط محکم، فواصل زمانی بین نقاط غلیان این نهضتها پدید آمد و اینکار مانع پیدایش آن نیروی کسلان معجز کاری گردید که میتوانست مسیر تاریخ کشور را بکلی دگرگون سازد. در نتیجه همین عدم ارتباط بود که قوای متحد ارتجاع و امپریالیست توانست اول خیزش خیابانی راد رآذربایجان خفه کند، بعد نهضت گیلان را از داخل و خارج خورد نماید و پس از آن با خاطری آسوده قیام خراسان را در خون بغلطاند.

بطوریکه تاریخ نشان میدهد موقعیکه مخبر السلطنه خائن مشغول هجوم و توطئه علیه شیخ محمد خیابانی بود جنگلیها دارای قدرت بودند و وقتیکه جنگلیها مورد فشار قوای دولتی قرار گرفتند حاکمیت خراسان و قوای مسلح آن در دست پسیان بود. درست است که هیئت حاکمه و مشاورین انگلیسی آنها با مانورهای سیاسی و نظامی خود در برابر هر یک از این نهضتها و مرتبط شدن آنها موانعی ایجاد میکردند و سطح تشکل و آگاهی سیاسی بآن پایه عالی خود نرسیده بود، ولی با همه اینها ارتباط این سه نهضت و از میان رفتن فاصله زمانی مابین نقاط غلیان آنها خارج از ایره امکان نبوده است.

بدین ترتیب نبودن ارتباط مابین نهضت‌های آزادی ملی، عدم اتحاد قوای مترقی کشور بقوای ارتجاع و امپریالیسم امکان داد تا در مواقعی که برای ارتجاع میسر بود این نهضتها را با سانی خفه کنند و رهبران و فعالان آنان را در خون خویش غوطه ورسازند.

در کارکارت پستالی که کلنل در دوران قیام خیابانی به برادرزاده خود در تبریز فرستاده با اشاره به قیام نوشته شده است: «تاچه کند همت والای دوست». با این جمله کلنل سمپاتی خود را نسبت بقیام خیابانی نشان داده است. حتی شنیده میشود که خیابانی در نظر داشته کلنل را برای قبول فرماندهی قوای مسلح قیام آذربایجان دعوت کند و بعلمت نامعلومی این دعوت بعمل نیامده است. میگویند کلنل فرمانده قوای تعیین میشود که مأمور سرکوب قیام خیابانی بود ولی این مأموریت از طرف وی رد میشود (۱). بنا بر تقریر کسانیکه در قیام خیابانی نقش رهبری داشته اند انوعاق از طرف خیابانی برای ارتباط بین رهبران نهضت جنگل نیز اقدامی بعمل آمده ولیکن بی نتیجه مانده است (۲).

آقای آذری در کتاب "قیام کلنل" مینویسد: موقعیکه خراسان در حال قیام بود احسان اله خان بوسیله پیامی پیشنهاد کمک میکند و لیکن پسیان با اشاره به قتل ناجوانمردانه حیدر عمو و غلی و خرافه پرستی میرزا کوچک خان از قبول کمک خودداری مینماید (۳).

برقراری ارتباط فکری و عملی بین کلیه قوای مترقی کشور بیشتر از همه کار حزب کمونیست ایران بود. اینکه در اسناد حزب کمونیست در باره این نهضتها بطور جداگانه بنوشته‌های ارزشمندی تصادف میکنیم ولی در باره اقدام به مرتبط ساختن آنها فعلا اسناد کافی قطعی در دست نیست.

هیئت حاکمه و حامیان امپریالیسم آن برای سرکوب هر کدام از این جنبشها تدارک دیدند. بطور یکنواخت ابتدا از خدعه و تزویر، فرستادن جاسوسان و خائنین بداخل سازمانها استفاده کرده و سرانجام دست بزور زدند. آنچه بیشتر مایه تا مسف است آنست که عمال ارتجاع و امپریالیسم توانستند از همین شیوه‌ها علیه جنبشهای بعدی مردم ایران نیز استفاده کنند.

بطوریکه گفته شد پسیان بخاطر از یاد و تقویت نیروی مسلح قیام بقبول افراد بریگاد "پلیس جنوب" در صفوف ژاندارمری خراسان رضاداد. این عمل یکی از اشتباهات کلنل است و غلی ازطل شکست قیام نیز در آن نهفته است. چون این افراد، بویژه افسران و درجه دارانشان، تربیت یافته استعمارگران انگلیسی بودند و عده زیادی از خرابکاران استعماری نیز در میانشان جای داشتند. چنانکه معلوم است بعد از شهادت

(۱) س.ع. آذری، کتاب نامبرده، صفحه ۱۷۲

(۲) از اظهارات رفیق زین العابدین قیامی

(۳) علی آذری، کتاب ذکر شده، صفحه ۲۵۳

کلنل موقعی که با اقامت کلنل بهادر و مخصوصاً توقیف کلنل نوزری قیام مجدداً جان گرفت ژنرال کتسول انگلیس بوسیله یکی از کارکنان خود (ایرج رکنی) احمد علیخان نامی را از اردوی "طرق" احضار میکند و بوسیله او توطئه ای می‌چیند (۱) که منجر به آزادی کلنل نوزری و توقیف کلنل بهادر و بهم خوردن نقشه های آزاد یخواهان میشود. علاوه قوام السلطنه عده ای از کارمندان دولت و افسران را بخراسان فرستاده بود که بعد معلوم شد آنها نیز ما مهور خرابکاری بودند. مثلاً سلطان حسین خان میرفخرانی که در ابتدا ای ریاست وزرائی قوام بمشهد منتقل شده بود در محبوسه جنگ با اکراور مرتب خیانتی میشود که منجر بخلع سلاح عده ای از ژاندارمها میگردد (۲). با اینکه پسیان شخصاً این خیانت را فاش میکند ولی چون ماعجله عازم جبهه بوده محاکمه افسران مبرده را بیعده موکل مینماید.

پسیان علاوه بر مسلح کردن عده ای دهاتی بنام فدائی و جمع آوری و تشکل آنها در "اردوی چسریک کاوه" عده ای از خوانین وطن پرست رانیز با افراد مسلحشان داخل در صفوف قوای مسلح قیام کرده بود. اینکار به قیام و بسط و توسعه دامنه آن کک مینمود و همچنین از توطئه های که قوام و سردار سپه علیه قیام درست میکردند تا حدودی جلوگیری میکرد. با اینکه عده ای از این خوانین تا آخر قیام خراسان صادق ماندند، لیکن چند نفر از آنها نیز تحت تا میرفخود الهای بزرگ رفتند و در موقع هجوم اکراد بسرازمخانه قوچان تاج محمد خان و صارم درگزی و غیره مرتب خیانت شدند و بعد احتی در قتل خود پسیان نیز شرکت نمودند. یکی دیگر از اشتباهات قیام خراسان عدم توجه لازم و عمیق رهبران آن بمسئله ارضی بود. در انقلاب مشروطیت و در جنبش خیابانی و جنبش جنگل نیز باین موضوع توجه لازم نشده بود. از بررسی اسناد حزب کمونیست ایران و سایر اسناد مربوط بآن زمان استنباط میشود که در نظر گرفتن خواسته های دهقانان و حل مسئله ارضی ضرور بود، بویژه آنکه در ایالت خراسان مظالم فئودالها و مالکین، تعدیات ما مهورین قوام السلطنه شدید تر بود. طرز بهره برداری زمین، بهره کشی از دهقانان بر پایه کهنه و ارتجاعی پوسیده بود که سنگینی آنرا دهقانان در زندگی روزانه خود حس میکردند. پس از انقلاب مشروطیت بزرگواری ملی نتوانسته بود بحکومت برسد، حالاهم که در تلاش بدست گرفتن حاکمیت سیاسی بود اینکار بدون جلب منافع دهقانان، بدون حل مسئله ارضی و تمیز دادن راه ممانعت قوای تولیدی کشور ممکن نبود. قوانین کشاورزی در دوران قاجار در روستاها حکمرانی میکرد و سیستم عقب مانده مالیات مستقیم اراضی منبج مستقیم ثروت دائمی واستحکام قدرت فئودالها و ملاکان بود (۳). درست است که کلنل قسمتی از مالیاتها و سیرساتی را که از دهقانان گرفته میشد لغو کرد و با سایر اقدامش به نهضت دهقانی رونق و جسارت داد، لیکن عدم حل مسئله ارضی مانند یکی از مهمترین علل شکست قیام خراسان از لابلای اسناد مربوط به آن زمان خود نمائی میکند. این حقیقت است که شکستن قدرت فئودالها کار آسانی نبود ولی قدرتی که میتوانست بخود سری و آقائی فئودالها پایان دهد بالقوه در زیر یوغ همین فئودالها موجود بود و با دادن شعار درست میشد آنها را در بریرامون قیام گرد آورد و با مسلح ساختن آنها قدرت لازم را بدست گرفت. ولی رهبران قیام خراسان اینکار را نکردند.

عدم بسط دامنه قیام و نبرد نیرش بسموی تهران یکی از نکات قابل دقت قیام خراسان و بنظر نگارنده یکی از علل شکست جنبش است. تاکنون چند نفر از مؤلفین مقالات و کتب نیز در این خصوص پرسشهای مطرک کرده و در چهارچوب اسلوب خود بانها جواب داده اند. ولی آنچه مسلم است اینست که حمله بتهران لازم بود و محمد تقی خان چه از لحاظ عینی و چه از لحاظ ذهنی میتوانست آمادگی اینکار را داشته باشد.

یکی از اشتباهات پسیان این بود که او نیز مانند میرزاده عشقی و ابوالقاسم عارف در آغاز کار به اعلامیه سید ضیا باور کرده بود (۴) و خوشبختانه بعد اباهیت حکومت ۹۲ روزه وی بی برد و اشتباه خود را تصحیح

(۱) سرهنگ صفایر، "زندگی ناگوار"، تهران-۱۳۳۰، صفحه ۱۵۷

(۲) م. س. ع. آذری، کتاب ذکر شده، صفحه ۳۰۶

(۳) مجله "ستاره سرخ"، ۱۳۰۸، شماره ۶۵، صفحه ۷۴-۷۳

(۴) م. س. ایوانوف، کتاب ذکر شده، صفحه ۲۹۶

کرد. بدین ترتیب اعتماد و اعتقاد آزاد یخواهان با و قیام خراسان قویتر شد. بویژه آنکه پسیان همیشه میقت: « با این سیستم فعلی که بحکم جبر فرسوده شده کار مملکت اداره نخواهد شد. باید این اساس بی بنیاد عوض شود و پایه های روزگارتازه ای از نو پی ریزی گردد تا مردم نفس راحتی بکشند. » (۱) . بازهم از سخنان اوست: « تهران مرکز فساد است و این بساط ظلم و بیداد اگر درهم کوبیده نشود مردم ستدیده روی آسایش نمیتوانند ببینند » (۲) .

حتی برخی چنین می اندیشیدند که قوای نظامی که از طرف قوام و سرد ارسیه بمشهد فرستاده شده در مقابل قیام کنندگان شکست خواهد خورد ، دولت مجبور با عزام قوای بیشتر خواهد شد و در چنین موقعیکه مرکز خالی خواهد ماند کلنل نقشه حمله بتهران را عملی خواهد کرد.

علاوه بر اینها عده ای از رجال و آزاد یخواهان بنام کشور نیز عقیده داشتند که پسیان بتهران یورش برد. « مهربالدوله ، موثمن الملک ، سید کمره ای ، مستوفی المعاملک و چند نفر از صاحبمنصبان سیویل که بطور سری در مقابل کمیسیون و یاکمیته قزوین که کودتا زائیده آمنت متشکل شده بودند توسط مستعان الملک جهانگیر بکلنل اشاره نمودند که بتهران تاخت بیاورد. ولی متأسفانه کلنل بعللی نتوانست این پیشنهاد کاملاً بمورد افرور بپذیرد » (۳) . بنا به همین منبع کلنل با اصل تاخت بتهران اساساً مخالفت نکرده و لیکن اظهار داشته است که حرکت دادن قوای ۶ هزار نفری ژاندارم بتهران مستلزم مخارج زیادی است که فعلاً ما فاقد آن هستیم و « از طرفی عملیات سفسطه و مغالطه کاریهای طبقه ممتاز مشهد فعلاً مانع از خروج مسن از خراسان است . . . تا عمل کنند تا بنیة مالی ژاندارم خوب شود و از خوانین نیز اطمینان کامل حاصل گردد آنوقت برای حمله بتهران مانعی نخواهد بود (۴) . در انقلاب مشروطیت بورژوازی ملی نتوانست بحاکمیت برسد و متحمل فشار سرمایه خارجی و عمال کومرادر آن شد. اکنون سعی داشت حاکمیت سیاسی رادرا اختیار بگیرد و برای اینکار در نبال شخصیت مقتدر ملی میگشت. بورژوازی خراسان بفکر خود شرایط چنین شخصیتی رادرو چو پسیان که مخصوص دشمن امپریالیسم بود یافته بود و پشتیبانی خود را نسبت بوی نشان میداد. حاج حسین آقاو حاج حسن آقا ملک ، مشهدی عداله تاجریاشی ، حاج محمد ابراهیم میلانی ، حاج محمد رحیم آقا طاهباز ، علی خان و محمد خان عواوعلی ، یونس خان بربری ، فرزند آخوند ملاکظم ، کاشانسکی ، ظهیرالاسلام ، حاجی فاضل و غیره نمایندگان ترقیخواه بازرگانان ، مالکین ، کارفرمایان و روحانیون بودند که بقیام خراسان کمک میکردند و در رهبری قیام نقش موثری داشتند. دهقانان ، کارگران و صنعتگران ، اصناف و کسبه و بطور کلی خرد بورژوازی ، کارمندان و نظامیان قوای شرکت کنند قیام بودند. لیکن رهبری قیام اساساً در دست کلنل بود که اینکار را با صلحت دید همفکران و همراهانش و آزاد یخواهان مجری بی که از آذربایجان و گیلان آمده بودند اداره میکرد. او طبعاً طرفدار آزادی و استقلال ایران و مخصوصاً طبقات زحمتکش بود. از نطقها و نوشته هایش ، از نوشته های دیگران در باره وی روشن میشود که وجود طبقات اجتماعی و تضاد بین آنها و مظلومیت زحمتکشان بر وی روشن بوده است .

برخلاف استدلالات بیهوده مؤلف کتاب « قیام کلنل محمد تقی خان در خراسان » کلنل طرفدار جمهوری بود. این خواست آنروزی اکثر آزاد یخواهان کشور بود. در تزه های کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران نیز جزو خواسته های سیاسی آنموقع است . پس از غلبه نهضت گیلان مدت معینی در قسمتی از اراضی کشور رژیم جمهوری شروی در عمل برقرار شده بود. علاوه بر همه اینها چنانکه پرفسور ایوانف تصریح میکند خود مختاری محلی بر طبق قوانین اساسی کشور یکی از خواسته های آنروزی اهالی خراسان بود (۵) .

(۱) سرهنگ صفایور ، کتاب ذکر شده ، صفحه ۱۹۳

(۲) علی آذری ، کتاب ذکر شده ، صفحه ۳۹۰

(۳) همانجا

(۴) همانجا

(۵) م . م . س . ایوانوف ، کتاب ذکر شده ، صفحه ۲۹۶

بطوریکه از دیگر منابع علمی نیز مستفاد میشود محمد تقی خان طرفدار خود مختاری ایالت خراسان بوده است (۱).

اقدامات اصلاحی کلنل همیشه و در همه جا در جهت تزه‌های کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران بود. او و طرفدارانش در موکراتیزه شدن کلیه ایران، راندن انگلیسها و رهائی کشور از یوغ امپریالیسم رومی طلبیدند (۲) و این جزو برنامه فعالیت حزب کمونیست ایران بود. ولی پسمیان اگر علیه شخص شاه چیزی نگفته است، بر پایه های اجتماعی اصول پادشاهی ضریات موثری زده است. یکی از انقلاب بیون بنام آذربایجان شوروی حمید سلطانونف در همین دوران قیام با بررسی اجمالی اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران مینویسد: «اگر در ایران انقلاب بی وجود آید انقلاب ملی خواهد بود و این انقلاب است که اکثر طبقات و اقشار در آن شرکت خواهند داشت» (۳). (قیام خراسان) با اینکه دارای خصلت بورژوازموکراتیک بود، لیکن نظر به شرکت اکثر توده های زحمتکش و قاطبه اهالی جنبه ملی و موکراتیک آن قویتر بود ولی ضعف و دودلی بورژوازی محل مانع پیشرفت و توسعه آن شد.

بطوریکه قبلاً گفته شد خوانین محلی بدستور قوام پیوسته مزاحم قیام بودند. جاسوسان انگلیسی از داخل و خارج بخرابکاری خود میافزودند و اغلب وقت کلنل صرف مبارزه علیه اینها میشد. با همه اینها سبب حمله نکردن به تهران و همچنین علت اساسی شکست قیام ضعف و سفسطه بازیهای بورژوازی ملی بود که از طرف محمد تقی خان نیز بدان اشاره شده است. در نتیجه فشار سرمایه خارجی رشد بورژوازی ملی بدان پایه نرسیده بود که قنوازی پورش به تهران راضی بماند. بورژوازی خراسان میخواست ایالت امن تر شود، ضروری بکارهای بازرگانی نرسد. شعاع فکر بورژوازی اکثراً از بازار و ایالت خراسان و دید اغلب کسبه و اصناف و خرده بورژوازی از محیط دکان فراتر نمیتوانست نفوذ کند.

بنابگفته آقای دولتیار یکی از شرکت کنندگان قیام خراسان پس از دعوت آزاد یخواهان تهران موقعیکه کلنل در باره حمله به تهران با اطرافیان مشورت کرده، حاج حسین آقاملک، حاج محمد رحیم آقا طاهها ز شکست حمله احسان اله خان را باو یاد آور شده و از اینکار بطور قطع منعی میکنند و حال آنکه حمله بی مورد احسان اله خان به تهران هم از لحاظ تهیه نظامی ضعیف و هم روش چپ روانه احسان اله خان مانع بسط قدرت آن بود. لیکن حمله منظم و حساب شده ای تحت سرکردگی کلنل محمد تقی خان که از لحاظ عینی و ذهنی آمادگی اینکار داشت و از پشتیبانی افکار عامه کشور و آزاد یخواهان تهران برخوردار بود با احتمال قوی میتواند منجر به غلبه شود.

سرکردگی قیام خراسان که موفقیتش نتیجه وحدت نیروهای ملی و شکستش عدم وحدت این نیروها را با طرز بارزی نشان میدهد، در یکی از نامه هایش مینویسد: یاری کنید تا ایران را از نفوذ همسایه جنسوی بی خلاص کنیم و ریشه اشراف را بکنیم (۴). نوشته ها و گفته های محمد تقی خان پراز دعوتهائی است بوحدت و همکاری. حالاهم خون همه شهدای آزادی و از انجمله سر بریده کلنل بخاطر نجات میهن همه نیروهای ملی را بوحدت و همکاری دعوت میکند.

بطوریکه میدانیم پس از دفن جنازه محمد تقی خان در مقبره نادری بدستور قوام و سردار سپه نبش قبر شده و جنازه باتابوت آهنی اش بقبرستان سناباد "دروازه سراب" برده میشود. چند روز بعد طرفداران

(۱) "ایران معاصر"، از نشریات آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی، مسکو - ۱۹۵۷، صفحه ۳۱۱

(۲) "زندگیهایش که وقف مبارزه است" تحت نظری و میلوانوف، ل. ن. چرنوف، مسکو، ۱۹۴۸، ص ۳۳

(۳) "اخبار آذربایجان"، ۱۳۰۰ شمسی، شماره ۸

(۴) حسین کاظم زاده، رساله چاپی ایران شهر در باره "قیام کلنل پسمیان"، از نامه محمد تقی خان به

ایرانیان مقیم برلن، برلن - ۱۳۰۶

محمد تقی خان از این عمل پست و انتقامجویانه قوام و سردار سپه باخبر شده سنگ نسبتاً آبرومندی باتاریخ شهادت و اسم بر سر مزار میگذاردند. لیکن این سنگ مزار هم هدف حمله انتقامجویانه عمال قوام واقع میشود. در سال ۱۳۳۱ در دوره زمامداری آقای دکتر محمد مصدق پیدایش تابوت آهنی جنازه پسیان از قبرستان سناباد "دروازه سراب" به نمایش عظیم وحدت نیروهای ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی ایالت خراسان مبدل میگردد. آنروزهاکه اکثریت اهالی مشهد با روحیه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی خود بنام نمایش عظیم تشییع جنازه مجد د حاضر میشوند روزنامه "خراسان" در سرمقاله اش نوشته بود: "بعد از ۳۲ سال، در جریان نهضت ملی و مبارزه باسیاست استعماری، قطع مناسبات ایران و انگلیس و تصویب لایحه قانونی محاکمه قوام، مقارن همان روزهاستیکه جسد او را از آرامگاه نادر به قبرستان سناباد انتقال داده بودند تصادفاً جنازه اش از زیر خاک بیرون آمد" (۱). در واقع پس از چندین بار جابجاشدن کلنل محمد تقی خان آن فرزند رشید نهضتهای آزادی ایران قبر خود را شکافت و باصدای مردانه گفت: "مشتی که بر سر انگلیسها و قوام میخورد فقط و فقط نیروی متحد مردم ایرانست. متحد شوید تا مشتتان همیشه بر سر دشمنان باشد".

شهر مشهد در حال تعطیل عمومی و بمناسبت اعلام روز عزاموسیقی از برنامه حذف شده بود. جنازه با تجلیل و احترام خاصی روی شانه ۱۲ نفر افسر ارشد لشکر ۸ خراسان بروی توپ ۱۰۰ گذاشته شد. پست سرتوپ دسته های موزیک، بستگان و دوستان پسیان که از تبریز و تهران آمده بودند بمعیت اسمعیل خان بهادر براه افتادند. دهه هاسته گل از طرف کارگران مشهد، شعبه کلوپ مصدق در نونغان، حزب ایران، انجمن شهر، انجمن روزنامه نگاران، آذربایجانیان مقیم مشهد، آرامنه مشهد، از طرف لشکر و دبیرستان نظام و غیره نثار شد.

امروز باتجلیل و یادآوری ۵۰- مین سالگرد قیام از صفات برجسته سالار قیام خراسان و یکی از خادمین جنبش آزادی ایران کلنل پسیان نمونه میگیریم. در سهای تلخ قیام راهرگز فراموش نخواهیم کرد. در چنین روزی از زبان کلنل تکرار میکنیم: متحد شوید تا مشتتان همیشه بر سر دشمنان باشد.

آبان ماه ۱۳۴۵

(۱) "خراسان"، ۱۲ آذر ۱۳۳۱، شماره ۹۷۹

سپید رود در زیر درختان گلرین بهاری چالاک میگدشت و از شوق دریا سرودی میخواند و زغانی چند بر آن شدند تاراه بس روی ببندند و دایمی از خزه ها برگذرگاهش بگسترند.
 باد سپکها این خبیرانشید و هراسان سپید رود را آگاه ساخت.
 ولی شط باخنده ای مرواریدگون گفت: "بیم مدارا هر خزه ای هم که بر سر راه باشد سرانجام موج مشتاقم به خزر خواهد رسید".

سپید رود و وزغان

شده ای در باره

جنبشهای اجتماعی و انقلابی در ایران (۲)

جنبشهای توده ای در خاور ایران

اواخر قرن هشتم میلادی

برای جلب اعتماد و پشتیبانی نجبا و اشراف دهقانان ایرانی این یا آن ایالت خلیفه مجبور بود متغذ-ترین آنان را سلطان و امیر مروضی آن منطقه معین انتخاب کند. این امارت ها بتدریج مبدل بسدولت مستقلی میشدند. گاهی نیز اتفاق می افتاد که فتود الها خود سرانه و بدون هیچ دستوری یا اشاره ای از جانب خلیفه با اتکا بقوای نظامی زمام امور را بدست خود میگرفتند. این قبیل مدعیان زمامداری نیز بنوبه خود موافق سلسله و خاندانی شده و عملا دولتهای مستقلی بوجود می آوردند. اما در واقع امر تمام این دولتهای محلی بمرطریق که تشکیل یافته بود چیز دیگری بجز اتحاد ظاهری در امر اداری و نظامی واحد های کوچکتر نبود. و این پیدایش دولتهای محلی در خاور ایران راهبرزاتی که میان طبقات بالائی و حاکمه خلافت جریان داشت و جنبش های توده ای که پایه های سلطه خلافت را متزلزل میساخت تسریع مینمود. علی بن عیسی والی خراسان و سیستان در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم میلادی بعنوان حاکمی جبار و چپاولگری حرص شهرت یافته بود. او نه تنها باخشونت امیزترین وسایل از مردم مطالبات میگرفت بلکه جریمه و باج های غیر قانونی گوناگونی هم خود مقرر میداشت. همه از جور و ستم او خواه بسرزگران و پیشه وران و خواه تجار و صاحبان اراضی محلی یعنی دهقانان در رنج و فشار بودند. مهرخان مینو یسند علی بن عیسی اراضی و اموال مردم را بدون هیچ مجوز قانونی بمقیاس وسیعی مصادره کرد و باین ترتیب خشم و ناراضی همه مردم را برانگیخت. ولی از آنجاکه میتوانست خلیفه هارون الرشید را راضی نگهدارد در برابر مردم ایستادگی میکرد. او بحساب وجوه هنگفتی که به زور و فشار از مردم میگرفت چنان هدایای گرانبها و افسانه آمیزی برای هارون میفرستاد که حتی باعث شگفتی و تحسین خلیفه ای که به شکوه و جلال عادت داشت میگردد.

استبداد و ستم علی بن عیسی در خراسان و سیستان دو جنبش عظیم جدا از یکدیگر بوجود آورد که ایالات خاوری خلافت را تکان داد. یکی جنبش دهقانان و پیشه وران تحت رهبری حمزه ابن ارتک خارجی تحت عنوان جنبش خوار در سیستان و دیگری جنبش توده های مردم بسرپرستی رافع ابن لیث در ماوراءالنهر.

قیام خوار در سیستان در سال ۷۹۸، یعنی دو سال پس از آنکه هارون الرشید علی بن عیسی را والی خراسان ساخت بوقوع پیوست. مشروح ترین جریان این قیام در "تاریخ سیستان" ذکر گردیده است. حمزه بن ارتک موفق شد سالهای درازی سیستان را از خلافت جدا نگهدارد و در ضمن باید یاد آور شد که بنا به تعالیم دینی و فرهنگ خوار او از مردم مسلمان خراج نمیگرفت و مخارج نگاهداری ارتش و ما مهران خود

(۱) بخش اول در شماره سوم همین سال منتشر شده است.

را از غنائی که در جنگها بر ضد " کفار " بدست می آورد تا مین میکرد. کفار عبارت بودند از تمام وفاداران به خلیفه و ولای او و بویژه افراد نظامی و ماموران و حکام خلیفه.

همان علی که موجب قیام خوارج گردید جنبش طرفداران رافع بن لیث را نیز بوجود آورد. ولی نهضت رافع بن لیث رنگ مسلکی دیگر بخود گرفت و در تمام سرزمین ما را "النهر گسترش یافت. نشانه ها و علائمی در دست است دایر بر اینکه برخی از سنن جنبش "سید جامگان" در میان عمیان کنندگان بر ضد خلافت عباسی هنوز زنده بود. در صورتیکه خود رافع بن لیث که سرکرده جنبش بود روی حسابهای شخصی قیام کرده و خود را از کسانی میدانست که مورد بی مهری خلیفه واقع شده اند.

این جنبش در سال ۸۰۶ میلادی آغاز گردید و در سال ۸۱۰ میلادی توسط مأمون که پس از برکنار شدن علی ابن عیسی، والی خراسان گردیده بود سرکوب گردید. رافع بن لیث یکسال پیش از این جریان از جنبش کناره گرفته بود.

در سال ۸۰۹ میلادی هارون الرشید درگذشت. بامرگ ها رون بلافاصله نزاع بر سر جانشینی او آغاز شد. در کار خلافت دشواریهایی پدید آمد و بین پسران او امین و مأمون رقابت و نزاع در گرفت. اما این خصومت شخصی آنان انعکاس تضاد های عمیقتری بود. امین از طرفداران آشکار دسته بندیهای وابسته به اعراب در برابر بود. در حالیکه مأمون که از مادری ایرانی از کنیزان هارون الرشید متولد گردیده بود از زمانی که والی مرو گردید روابط بسیار نزدیکی با اشراف و مالکان اراضی ایرانی برقرار ساخت. ولی بنا بر وصیت هارون در سال ۸۰۹ م امین خلیفه گردید اگرچه مأمون پسر ارشد هارون بود. بزودی مناسبات خصمانه ای میان دو برادر بوجود آمد.

در سال ۸۱۱ میلادی مأمون در مرو بنام خود سکه زد و باین وسیله استقلال خویش را از خلیفه بغداد تصریح کرد. در نتیجه بین دو برادر دسته های طرفدار آنان در دستگاه خلافت جنگ آغاز گردید. سرکردگان سپاه مأمون با آنکه نیروی بکتری در اختیار داشتند بزودی موفقیت هایی بدست آوردند. در سال ۸۱۲ لشکریان مأمون بغداد را از طریق محاصره تصرف کردند. امین که در جنگ اسیر شده بود بقتل رسید و خلافت به مأمون تعلق گرفت. و این خود بمثابه پیدایش گرایشی در سیاست در جهت تشدید نفوذ نجبا و اشراف ایرانی بود. طاهربن حسین که از نمایندگان نجبای خاندانهای دهگانان ایرانی بود در جریان جنگ داخلی سال ۸۱۳ م برد یگران پیشی گرفت و مشهور شد. او شهر پوشنگ و نواحی اطراف آنرا در خراسان در تصرف خود داشت. مأمون مجبور بود در ازای خدماتی که دهقانان ایرانی در مبارزه بر ضد امین بسوی کرده بودند بآنان زمین و مشاغل دیوانی بدهد. طاهربن حسین را نیز مأمون والی الجزیره (در قسمت علیای آسیای صغیر) نمود و در عین حال اهرای بسمت حاکم نظامی بغداد و مسئول مالیات های جنسی شهر سواد در عراق برگماشت.

روابط مأمون با ایران و اقشار دهقانان ایرانی در اوایل باندازه ای مستحکم بود که خلیفه جدید صلاح ندانست بکمر تپه خراسان را ترک کرده و به بغداد برود. او این امر را غیر ممکن میشمرد. تا سال ۸۱۹ م در مرو بسر برد. مأمون مجبور بود مسئله ناراضی همگانی ایرانیان را از خلافت و دلایل آنرا مطرح نموده و مورد توجه قرار دهد. زیرا آنروزها خوارج بسرپرستی حمزه ابن اترک در واقع مسلط بر اوضاع سیستان بودند و قیام مردم تحت سرکردگی رافع بن لیث تازه (در ۸۱۰ م) در ما را "النهر سرکوب شده بود و از نواحی مختلف شمال غربی ایران و آذربایجان اخباری دایر بر توسعه تبلیغات شیعی گری و خرم دینی میان بزرگان میرسید. در این دوران مأمون باین حساب که رهبران شیعیان غیر افراطی را بدستگاه دولتی جلب کرده و باین ترتیب از ناراضی مردم بکاهد، بآنان مناسبات دستاوردی برقرار کرد. و در همین دوره بود که دو برادر ایرانی الاصل فضل ابن سهل و حسن ابن سهل نقش بزرگی در دربار خلیفه بازی میکردند. فضل ابن سهل وزیر بود. مأمون برای جلب رضایت شیعیان امام هشتم شیعیان علی بن موسی الرضا را بجانشینی خود برگزید و در همان زمان نیز رنگ سپاه را که شعار رسمی عباسیان بود با شعار

مبزه شیعیان عوض کرد. ولی این روش ملایم سیاست او نسبت به شیعیان نتایج لازم را نداد. توده های مردم ایران از این تغییرات و تحولات چیزی عاید شان نکردید و از جنب و جوش باز نایستادند. بعلاوه قشر اشرافیت ایرانی مالکان زمین هم ناراضی بودند و بویژه آن قسمت که بطرفداری از طاهر ابن حسین برخاسته بود خلیفه را بدلیل کوششهایش برای نزدیک شدن با شیعیان سخت محکوم میکرد.

ما مونی که ناظر شکست سیاست خود بود، تصمیم گرفت یکباره ارتباط خود را با محافل مربوط به شیعیان قطع کند. مشورتها و توصیه های فضل ابن سهل و علی ابن موسی الرضا امام شیعیان به ما مونی به بهای زندگیشان تمام شد. از روایتی چنین برمی آید که فضل ابن سهل طبق امر پنهانی ما مونی در حمامی در سرخس قتل رسید و امام در نتیجه خوردن یک خوشه انگور زهر آلود مسموم گردید. رنگ سیاه عباسیان دواره بعنوان شعار انتخاب شد و خلیفه و دربارش تمام و کمال به بغداد منتقل گشت. (۸۱۹ م.)

ما مونی موقتاً تحت تأثیر و نفوذ طاهربن حسین قرار گرفت. ولی کم کم این رابطه خلیفه با یک منصبدار نیرومند ایرانی برایش تولید اشکال و مضیقه نمود و در سال ۸۲۱ م. بشدت خود رسید. ما مونی، طاهر ابن حسین را والی خراسان کرد. و این اقدام او ناشی از محبوبیتی بود که طاهر میان نجیبان و اشراف خراسان داشت. طاهر که خود را از اخلاف رستم قهرمان و پیل نامدار ایرانی میشمرد میگفت: در خراسان یک خانواده اصیل و ثروتمند نمیتوان پیدا کرد که من از افراد خاندان، خوشاوندان و یانزد یکتوزن دوستان آن نباشم. طاهر ابن حسین مؤسس سلسله طاهریان در خراسان بشمار میرود.

همزمان با تشکیل دولت طاهریان در خراسان، دولت سامانیان در ماوراءالنهر بوجود آمد. سامانیان هم از دهگانان خراسان بودند. نوح سامانی و برادرانش هنگام سرکوب صمیان رافع ابن لیث خدمت بزرگی انجام دادند و در ازای آن خلیفه سه منطقه بزرگ از اراضی ماوراءالنهر را بنامان بخشید. (سال ۸۱۹ م.) بعد ها در حوالی سال ۸۵۰ م. هر سه منطقه متحد گردیدند و تمام ماوراءالنهر تحت حکمرانی سامانیان درآمد.

جنبشهای توده ای در ایالات مجاور بحر خزر

دولت علویان

سالهای ۸۶۴ - ۹۲۸ میلادی

ایالات مجاور بحر خزر زمان درازی چه از نظر اقتصادی و چه سیاسی باقیه قسمت های ایران دارای ارتباطی ضعیف و سطحی بود. اعراب توانستند فقط مناطق جنوب شرقی سواحل بحر خزر، نظیر گرگان (جرگان) و طبرستان (مازندران کنونی) را انهم در قرن هشتم میلادی تصرف کنند. اما خلافت را در این مناطق قدرت واقفاری نبود. در عین حال امرای طبرستان از سلاله اسپهبدان ۱ و سران سلسله های کوچک دیگر در این مناطق بمثابة دست نشاندهگان ظاهری دستگاه خلافت دارای نفوذ و قدرت بودند و آنها حتی سکه را باخط پهلوی ضرب میزدند و نه باخط عربی.

سامانیان مجاور بحر خزر نظیر گیلان که در ساحل جنوب غربی خزر واقع است و دیلم که در جنوب گیلان و دامنه سلسله کوه های البرز قرار دارد هیچوقت از طرف اعراب مسخر نشدند. در این ایالات اهالی محلی یعنی گیلک ها و دیلم ها که بزبانهای ویژه خود از خانواده زبان ایرانی گفتگو نموده و زندگی دشوار و فقر آلودی داشتند بسر میبردند. اعراب برای بدست آوردن غنای جنگی و بویژه اسرا و بردگان بدفعات به این ایالات هجوم بردند. حتی اسلام هم در گیلان و دیلمان فقط از نیمه دوم قرن نهم میلادی شروع به نفوذ

(۱) این خاندان در دوران سامانیان بنام اسپهبد - پهلوی در شعاریکی از هفت خاندانهای اشراف (ویسپوهران) بود.

و گسترش نمود آنها را اسلام شیعی و نه سنی تبلیغات شیعیان و نوادگان علی که از تحت سلطه خلافت گریخته و باین ایالات پناهنده گردیده بودند به انجام این امر کمک شایانی کرد.

در گیلان و دیلمان در قرن نهم هنوز جامعه پدشاهی دارای پایه های محکمی بود و فتواید الیه تازه آغاز میشد. جعفر افیون غرب نقل میکنند که در آن ایام کوه نشینان فقیر و آزاد دد پلم را پوشاکی بود که از تکه های ناچهر پارچه و جرم دوخته بودند، اغلب پابرهنه راه میرفتند، افرادی جنگجو بودند و در نبرد زو بین که سلاح موحشی بود بکار میبردند. و از آنجا که در کشور هوستانی آنان خوراک کافی برای همه مردم یافت نمیشد جوانان دیلمی بطور جمعی وطن خود را ترک گفته و بمشابه جنگجویان اجیر (مزدور) در سپاه خلفای عباسی و خاندانهای امرای محلی ایرانی خدمت میکردند. گارد سواره نظام در دربار این خلفا را بردگان زخرید جوانان ترک (غلامان، مملوک ها) تشکیل میدادند ولی گارد پیاده را اجیرشدگان دیلمی و گیلک بوجود آورده بود. برخی از این اجیرشدگان (در قرن دهم م) که بدرجات فرماندهی رسیده بودند، نفوذ و اقتداری پیدا کرده و با اتکا به دسته های سربازان اجیر هموطنان خود، این یا آن ناحیه را متصرف میشدند و بدین ترتیب در ردیف مدعیان و مؤسسين سلسله های تازه ای درمی آمدند. سلسله هائی که به دیلمی ها و گیلک ها منسوب بودند عبارتند از سالاریان که آذربایجان را متصرف گردیدند (۹۷۹-۹۶۱)، آل زبیریان که در گرگان حکومت میکردند (۱۰۴۲-۹۲۸) و آل پویه که ایران غربی و عراق را متصرف کردند (۱۰۵۵-۹۳۵ م).

گرچه مناسبات فتوایدی در طبرستان غلبه یافته بود ولی در قرون نهم و دهم میلادی در آنجا هنوز جوامع اشتراکی در هکده ها (کوشها) نقش شایان توجهی بازی میکرد و مانع از بالارفتن مالیات براراضی میشد. اما جانشین محمد که آخرین پادشاه سلاله طاهریان بود کشاورزان طبرستان را بشدت تحت فشار قرار داد و از آنان خراجی بملغ زیاد و بالغ بر سه برابر معمول مطالبه کرد. او با کوشهای دهقانی مخالفت میکرد و جنگلها و چراگاهها و مراتع وسیعی را که بشکارهوزان و کوشها تعلق داشت بفقیر ولت صادره نمود. این امر به عصیان بزرگ و همگانی کشاورزان در سال ۸۶۴ منجر گردید. این عصیان در زیر شعارهای شیعیان جریان یافت. رهبر شیعیان آن محل حسن بن زید که از اهل قبایل علی بود در رأس این جنبش قرار گرفت. او از این قیام بزرگتران استفاده کرد تا در ساحل جنوبی بحر خزر دولت مستقل شیعی علویان را بنیاد گذارد. گیلان و دیلمان نیز از مناطق نفوذ این دولت بودند.

پس از مرگ حسن بن زید، دولت سامانیان که موفق شده بود صفاریان را شکست داده و خراسان را متصرف شود توانست برای مدت کوتاهی طبرستان را تحت اختیار خود در آورد (سال ۹۰۰ م). افراد خاندان حکومت علویان و شیعیان طرفداران آنان مجبور شدند بگریزند و در غارها و پناهگاههای کوهستانهای پوشیده شده از جنگل درآمدتاد سلسله جبال البرز مخفی شوند. تضییق وجه و ستمی که در این ایام از طرف والی سامانیان بر مردم وارد میآمد موجب اشتعال آتش یک عصیان دهقانی دیگر گردید که نه تنها متوجه دولت سامانی بلکه برضد فتواید الهائی نیز که آن دولت پشتیبانی میکرد بود (سال ۹۱۳ م). حسن بن علی که مردی بود منسوب بخاندان علویان با بیانی گیرا، نیرومند و پرتوان ملقب به اطروش (یعنی کر) در رأس این عصیان قرار داشت. او میکوشید تا بجنبش جنبه شیعی بدهد. حسن بن علی از اقدامات کشاورزانی که دهقانان فتواید محلی را از املاکشان رانده و اراضیشان را متصرف می نمودند حمایت میکرد. ابرویحان بیرونی که از دانشمندان و حکمای بزرگوار قرن یازدهم است ولی از نظریات فتواید الهائی پشتیبانی میکرد و با خشم و عصیانیت نوشته است که: دهقانان صاحب زمین را فریدون پادشاه ایران کهن زمین و حکمرانی داده بود. اما این حسن اطروش هوس کرد آنها را از املاکشان براند تا در نتیجه هر عصیانگری بهمانگونه صاحب زمین گردد که "مردمان شریف و محترم".

این مبارزات مردم درد پلم پس از آنکه روسها (یعنی دسته های مسلح کنیا از ایگور کنیاز کیف

روسیه قدیم) با ۵۰ کشتی کوچک از راه رود دنهر و دریای سیاه و دریای آرف از رودخانه دُن گذشته وارد ولگا و دریای خزر گردیدند (بعد از عبور از آتل پایتخت خزرها) و در سواحل غربی و جنوبی آن نیرو پیاده کردند (در سال ۹۱۳ م) شکل بخرنج تری بخود گرفت. روسها با سامانیان می‌جنگیدند و باین ترتیب در واقع مبارزه عصیان کنندگان طبرستان را تسهیل مینمودند. اماروسها پس از آنکه غنائی بچنگ آوردند با کشتی‌های خود از آن سواحل دور شدند. در این هنگام دولت و سلطهٔ علویان در طبرستان، کیلان و دیلم احیا گردیده بود.

از منابع تاریخی چنین برمی‌آید که مردم آرزمان هیچ دولت و حاکمیت دادگری نظیر دولت و حکومت حسن اطروش بخود ندیده بودند (۹۱۷-۹۱۳ م). در این نکته تردیدی نیست که دولت علویان در طول زمان مبدل بدولت معمولی امارت فتودالی میگردد ولی این دولت فقط تا سال ۹۲۸ میلادی موجودیت خود را حفظ کرد.

عصیان زنگیان

عصیان معروف به عصیان زنگیان در قرن نهم میلادی و جنبش قریبطی‌ها (قرامطه) در آخر قرن نهم و قرن دهم شدیدترین ضربات را بر حاکمیت خلفای عباسی در عراق و ایران وارد ساختند. عصیان زنگیان را بردگانی که بخش بزرگشان راسیاه بوستان افریقای تشکیل میدادند آغاز کردند. مرکز اصلی خرید این بردگان زنگبار بود و بهمین سبب در آن دوران آنان را زنگی مینامیدند. زنگیان را بگروه‌های بزرگی تقسیم کرده و در اراضی دولتی بپاک کردن زمین از شوره و سنگ و کلوخ بکارگمارده بودند. این اراضی وسیع راموات (اراضی مرده) مینامیدند که در اطراف بصره (عراق) فراوان بود. از آنچه طبری مورخ همعصر زنگیان اطلاع میدهد، میتوان به کثرت تعداد بردگان سیاه پوست و سفید پوست در دوران خلافت پی برد. او مینویسد که تنهادریکی از ولایات عراق (آسیای صغیر سیفلی) تا ۱۵ هزار برده در اراضی دولتی کار میکردند است. تمام این برده نیز به عصیان کنندگان پیوستند. علی بن محمد بن عبد الرحیم از اعراب که سرکرده ایدان و نیرومند بود و منسوب به فرقهٔ خوارج از ارقه رهبری عصیان را داشت. عصیان زنگیان ۱۴ سال (از ۸۶۹ تا ۸۸۳ م) بطول انجامید. در این جنبش اگر نگوئیم چندین صد هزار باید گفت چندین ده هزار برده شرکت میکردند.

یك چنین عصیان عظیم بردگان گواه بر اینست که در قرن نهم میلادی، سیستم برده داری بویژه در عراق در جامعه ابتدائی فتودالی هنوز وزن نسبی مهمی دارا بوده است. در این عصیان نه تنها بردگان بلکه عدّه زیادی از بزرگان و اعراب بدوی شرکت کردند، اما با وجود این نقش اصلی را همان زنگیان بعهده داشتند. آنان بخش عظیمی از عراق و شهر بندری بزرگ و ثروتمند بصره را تصرف کردند و شهر "المختار" را بنیاد نهادند. اما باین موفقیت ها قناعت نکردند و رهسپار خوزستان گردیدند و شهر مهم اهواز را تصرف کردند.

سران زنگیان اراضی حاصلخیز را بخود اختصاص داده و بمالکانی شبیه به فتودال مبدل گردیدند و آن بخش از اراضی اربابی را نیز که کشاورزشان بپرداخت خراج معاف نشده بودند به مالکیت خود درآوردند. حتی برده داری ملخی نگردید و فقط بردگانی آزاد شدند که در عصیان شرکت کرده بودند، در حالیکه زمان هجوم بر خوزستان و سایر نقاط زنگیان اهالی بلاد فاج را به بردگی گرفتند. رهبران زنگیان برده وار سیستم اداری و دولتی خلافت را تقلید نموده و علی بن محمد را بخلافت برگزیدند. تمام این اقدامات باعث گردید که بزرگان و اعراب بدوی از جنبش سرخورده و کناره گیری کنند. در نتیجه زنگیان تنها مانده و منفرد شدند. این امر بسود نیروهای مسلح خلیفه (که تعدادشان ۵۰ هزار نفر بود) که در عین حال کشتی‌های ویژه شط پیمان نیز در اختیار داشتند تمام شد و آنها پس از کوششهای بی نتیجه و طولانی گذشته بالاخره موفق شدند در سال ۸۸۳ میلادی عصیان زنگیان را سرکوب نمایند. صرف نظر از برخی جهات ضعیف و منفی در کارهای سازماندهی،

عصیان زنگیان برای تاریخ کشورهای تحت تابعیت خلافت جنبه مثبت و مرقی داشت ، زیرا به تقلیل شدید کار بردگان در زندگی اقتصادی عراق و ایران منجر گردید .
از آن زمان ببعد خواه دولت و خواه مالکان اراضی از اینکه توده های کثیری از بردگان را در یک محل گرد آورده و بکارگمارند اجتناب میکردند . از قرون نهم و دهم میلادی صاحبان زمین قطعاتی از اراضی را در اختیار بردگان گذاردند و باین ترتیب در واقع امر آنان را مبدل بکشاورزان وابسته نمود الهی نمودند .

جنبش اسمعیلیان

در حدود نیمه دوم قرن هشتم میلادی شیعیان بدو فرقه زیدی ها یا امامی ها (شیعیان غیر افراسی) که موسی کاظم را امام هفتم میشمردند و اسمعیلیه که امامت راحق برادر او اسمعیل میدانستند تقسیم شدند . در نیمه دوم قرن نهم میلادی سازمان نیرومند و مخفی اسمعیلیه تشکیل شد و نفوذ آن در منطقه ای از آسیای میانه تا خراسان گسترش یافت . بنظر میرسد که نهضت اسمعیلیه از میان پیشه وران برخاسته باشد . در بخش خاوری حکمرانی خلافت (سوریه ، عراق ، بحرین ، ایران و غیره) اسمعیلیه به قرامطه (قرمطی ها) شهرت یافتند و بعد ها خود بمشابه فرقه جد آگانه ای مجزی گردیده و قوام گرفتند .

آئین اسمعیلیه که هم خیلی دور از عقاید اسلامی سننیا و هم دور از نظریات شیعیان بود در او اخر قرن نهم میلادی تحت تأثیر شدید فلسفه اید آلیستی نوافلاطونی توما م با ادیگری مسیحی (گنوستیسیسم) پدید آمد و شکل گرفت . طبق تعالیم فلسفی اسمعیلیه خدا (ذات مطلق) از خود جوهری خلاق پدید آورد که " عقل جهان " (عقل کل) است و جهان تصورات راسخسته است . و همین جوهر نیز جوهریست تری از خود پدید آورد که " نفس کل " است و ماده و سیارات و زمین را آفریده است . اسمعیلیه قرآن را تاویل میکردند و بخش بزرگی از آداب و رسوم مذهبی و عبادات اسلام را قبول نداشتند .

اسمعیلیه را عقیده بر این بود که پس از دوره های معینی از زمان ، خدا بصورت انسانها متجلی میشود . پیغمبر یا ناطق تجلی " عقل کل " است و نایب او تجلی " نفس کل " است و مفسر تعالیم وی اساس (حجیت) میباشد . آنها ابتدا هفت و پس از آن نه (۹) مرحله (درجه) در راه رسیدن به اسرار فرقه خود بوجود آورده بودند . تنها تعداد کمی از اعضا این فرقه به مراحل عالی راه می یافتند و مریدانی که در مراحل پائین قرار داشتند مجبور بودند بمشابه آلت بی اراده ای ، کورگورانه از آنان تبعیت نمایند . فرقه اسمعیلیه را انضباطی آهنین بهم پیوسته بود .

جنبش قرمطیان (قرامطه)

قیام ضد فتوح الی و وسیع بزرگان ، پیشه وران و اعراب بدوی فقیرترین قبایل عرب در سوریه ، عراق ، بحرین ، یمن و خراسان بنام جنبش قرمطیان شهرت یافته است . سازمان مخفی قرمطیان (ریشه و منشأ کلمه " قرمط " معلوم نشده است) در ایام عصیان زنگیان بوجود آمد و ممکن است که این سازمان با جماعات مختلف پیشه وران (اصناف) مربوط بوده است .

شعار اصلی قرمطیان ، برابری اجتماعی و اشتراک مال و ثروت بود (ولی این امر بردگان را شامل نمیکردید) . تعالیم و اندیشه های اسمعیلیه اساس ایدئولوژیک جنبش قرمطیان را تشکیل میداد . قرمطیان نیز قائل بتاویل و تفسیر آیات قرآن بودند و مراسم مذهبی و عبادت های اسلامی را نمی میکردند . آنها رهبران اسمعیلیه را که از اعتقاد علی و فاطمه بودند بنویسند و ترتیب سران جنبش خود محسوب میداشتند . ولی نام سران جنبش را هیچگاه بر زبان نمی آوردند و از افراد معمولی فرقه پنهان بود .

رهبر قوم و همکاران نزدیکش " مشاورین " (داعی) را بنقاط مختلف میفرستادند تا افکار آنانرا تبلیغ کرده و عصیان را تدارک ببینند .

نخستین عصیان قرمطیان در سال ۸۹۰ میلادی در ناحیه شهری بنام واسط در عراق بروز کرد .

سرکردگی عصیان با حمد ان قمرطی بود. عصیان کنندگان تعهد کردند که یک پنجم درآمد خویش را بخرانسه عمومی بدهند. آنها میکوشیدند وسایل مصرفی را به تساوی قسمت کنند و بر سفره ای برادروار غذا بخورند. در سال ۸۹۴ م عصیان قمرطیان در بحرین رخ داد. عصیان کنندگان در سال ۸۹۹ میلادی شهر لخص را متصرف شدند و این شهر پایتخت دولت نوبنیاد قمرطیان در بحرین گردید. این دولت بیش از یک قرن و نیم دوام کرد.

یکی از داعیان بنام زکویه اعراب صحرای سوریه را دعوت به عصیان کرد (در سال ۹۰۰ میلادی) این عصیان سوریه و بخش سفلی عراق را احاطه کرد. در سال ۹۰۱ میلادی قمرطیان دمشق را محاصره کردند و قوای خلیفه تنهاد در سال ۹۰۶ م موفق به خاموش کردن عصیان شدند. ولی در برخی از نقاط سوریه و فلسطین مبارزات و مقاومت قمرطیان در طول قرن دهم میلادی ادامه داشت.

از سال ۹۰۲ م تا سالهای ۴۰ قرن دهم در خراسان و آسیای میانه (در ۹۰۷ عصیان هرات و غیره) اینجا و آنجا قمرطیان عصیان و شورش بهپا میکردند.

ناصر خسرو شاعر و سیاح (اسمعیلی مذهب) که در اواسط قرن یازدهم از لحاظ دیدن کرده است سازمان اجتماعی را که قمرطیان از اوایل قرن دهم میلادی در بحرین بوجود آورده بودند، چنین توصیف میکند: «سکنه اصلی بحرین رازمین داران و پیشه وران آزاد تشکیل میداد. هیچک از آنان هیچگونه مالیاتی نمیدادند. هر یک از آنها مرکب از شش تن (حکمران) و شش تن وزیر آنها در رأس دولت قرار داشت. دولت مالک ۳۰ هزار غلام زرخیز حبشی و افریقائی بود که برای کار در مزارع و باغها در اختیار مالکان زمین گذارده بود. این اقدام کوششی بود برای تجدید جامعه اشتراکی بردگی که از خصوصیات قرون اولیه عصر ما بوده است. به اصناف و بزرگان بی چیز و محتاج از خزانة عمومی قرضه داده میشد. تعداد نفقات این ملک در حیطه دولت بحرین به ۲۰ هزار نفر میرسید. قمرطیان بحرین مسجد داشتند و نماز نمی خواندند و روزه نمی گرفتند. اما نسبت به طرفداران تمام مذاهب و فرق دیگر که میانشان بود با کمال مسالمت و شکیب رفتار مینمودند».

درختان پرتو دوست

در جنگلهای استوایی درختانی است بنام "درختان پرتو دوست" که چون تیرگی راتاب نمی آورند، اوج میگیرند و شاخسار خود را در زیر اشعه خورشید میگسترند. و درختانی است بنام "سایه دوست" که در شب جاوید آن جنگل بسر میبرند. وانگاه نوبت انگلها، خارها، پیچک هاست. باری آن درخت پرتو دوستی باش که برگهای خود را زیر آسمان تاریخ گسترده و از آن فراز جهانی می بیند بسی فراختر از تنگنای انگلها و پیچکها.

افراسیاب و مرگ *

دانیان راز افراسیاب تورانی را گفتند که سیاوش پس از آنکه خوش بنا کام و به بیدار ریخته شد ، در گنگ دژ جاویدان میزد و دلاور ایرانی پشوتن بایاورانش در جامه های سمور سیاه در همین دژ چشم برآهند تا زمانی از گنگ دژ برآیند ، مردمان بسیار گرد آورند ، ده هزار درفش برافرازند و بزادگاه تورانیان بتازند و کین کهن بتوزند .

پس افراسیاب چون این بشنید ، او نیز خواست تا جاودان باشد و همانند گنگ دژ کاخی بسرای خوشی بریای دارد و راه را بر استوپهات * - دیو مرگ پرندد .
معماران چیره دست برای او کاخی ساختند که در افسانه ها " گنگ افراسیاب " نام گرفت . یاری این کاخ از یولاد ناب و به بلندی هزارگام بود . از آنجاکه این کلات روئین از بیم رخنه نابهنگام مرگ کوچکترین روزنی به بیرون نداشت ، افراسیاب استادان جادو را فرمود تا بر سقف یولادین خورشید و ماه و ستارگان از بلور و زر و سیم و گوهر تعبیه کنند ، چنانکه نور می افشاندند و آن دخمه را مانند سپهر خشد او ند روشن میساختند .

سپس چون میدانست که ایزد توانا و زیبا " آرد و بسور ناهید " میتواند او را در کف عنایت خود جاودان سازد فرمود تا صد سمند اشهب و هزارگاو پروار و ده هزارگوسفند برای ناهید قربانی کردند . آنگاه بر سر سیر حنرپوش خود آمد و رامشگران را به رامش و ساغر ااران را به گسارش خواند و ایمن شد که در آن دژ یولادین استوپهات را راه نیست .

ولی او نمیدانست که راز جاودان بودن سیاوش در آن نیست که به گنگ دژ پناه برده بلکه در آنست که وی بخاطر زیستن ، راستی را که گوهر و مایه اصلی وجود او مزداست پایمال نکرده است و این " گنگ دژ " نیست که سیاوش را جاوید کرده ، بل این سیاوش است که در آن سرای سیری دم جاوید دیده است .
و نیز نمیدانست که جمشید در باغی بنام باغ " ور " * همه اصناف آدمیان و جانوران را گرد آورده و فرمود تا در میان آدمیان هیچ کوز یا دیوانه یا بیس و در میان جانوران هیچ بشرون و یا بدشگون نباشد و سپس خواست در آن " ور " چون خدائی جاوید بزید ولی جادویش کارگر نیافتاد و متم و خویشتن بینی او مایه ادبار و زوالش شد و ضحاک پراود دست یافت و با آره بدو نیش ساخت .

یاری افراسیاب سالی چند در آن دژ بزیست و با آنکه میکوشید از خوشیهای عمر بهره بردارد ، بیم مرگ می آورا آرام نمیگذاشت و شبح خون الود سیاوش از برابر دیدگان خفته یابیدارش دور نمیشد . روزی در پرتوی ماه سیمین و ستارگان بسدین بتفرج باغ رفت ، ناگاه در میان نهالان سایه مردی را دید سیاه چرده

* گرده این داستان از روایات اوستا اخذ شده است .

* در اساطیر مزدیسنا فرشته مرگ " استووید وتو " یا " استوپهات " نام دارد و برابر است با " تانات " فرشته

مرگ در میتولوژی یونان و روم .

* " ور " به " ورچمکرد " یعنی مری که جمشید ساخته نیز معروف است . روایات آن بهشت شداد را در

اساطیر سامی بیاد می آورد .

و خشمناک • افراسیاب تا آندم چنان کمی راداران حصار ندیده بود • بخود لرزید و دانست که استوهیات است •

پرسید : « ای مرد ، آیاتو استوهیات نیستی ؟ »

مرد با زهرخندی گفت : « آری منم آن بیگانه ای که هرکس باوی آشناست • »

افراسیاب گفت : « چگونه بی روزن حصار من راه یافتی ؟ »

مرگ گفت : « برای من حصاری نیست تا بروزی نیاز باشد • »

افراسیاب گفت : « این چه شتاب و اصرار هست در بردن من ، آیا کار جهان مردگان بی من نخواهد

گذشت ؟ »

مرگ گفت : « کار جهان زندگان باتو نمیگذرد • »

افراسیاب گفت : « آخر خود انصاف بده ، چگونه میتوانم از این کاخ بهشت آئین ، این کنیزگان

پرپروی ، این باده های روشن ، این طنپوره های خوشاهنگ ، این بسترهای معطر ، این سفره های طون

چشم بهوشم ؟ »

مرگ گفت : « بیم مدار ، من خود این دشوار را بی یاری تو خواهم گشود • »

افراسیاب سراسیمه شد • خواست فریادی بکشد تا غلامانش بشتابند و کارآن بیگانه گستاخ را بسازند •

دید بانگ از کاش بیرون نمی آید و چون غشی سرکوفته در درونش می پیچد • دست به شمشیر برد تا مرگ را

از پای درآورد ، دید بازویش را یارای برآهیختن تیغ نیست • خواست خود بامرگ درآویزد ولی خویشتن را

سایه ای سرد و ناتوان یافت •

گفت : « آیا بامن چه شده است ؟ »

استوهیات گفت : « مردمان تنهازمانی مرا می بینند که دیگر در جهان هستی نیستند • »

وصیعی محو شد و افراسیاب بزمین افتاد • آوازی غریب در دژ پیچید • چاکران و کنیزکان از هر سو

فرادیدند و متعکرا بر سنگریزه باغ مرده یافتند •

Handwritten text in Arabic script, consisting of approximately 15 lines. The text is written in a cursive style and is mostly illegible due to fading and blurring. The lines are arranged in a vertical column on the left side of the page.

